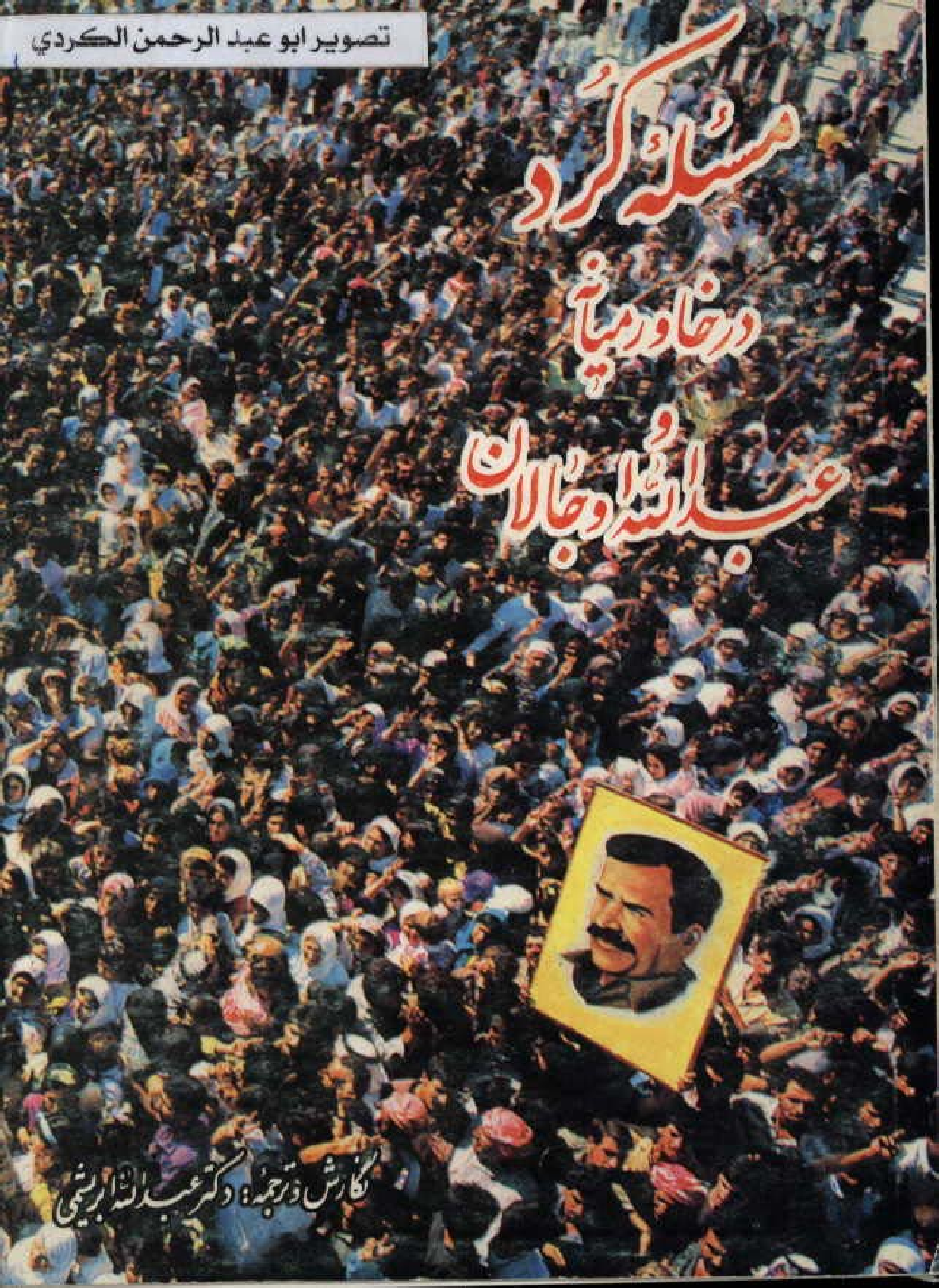


تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

مسئلهٔ کرد

در خاورمیانه

عبدالله اوجالان

نگارش و ترجمه: دکتر عبدالله بریشی

مسالهٔ کُرد

درخاورمیانه

و

عبدالله اوجالان

نکارش و ترجمه:

دکتر عبدالله ابریشمی

هر واژهِ این کتاب، یادآور رنجی است که همسرم بانو گلاویژ (پروین) قاضی در « واپسین » ماههای زندگی می کشید. با پایان کتاب در ۷۷/۱۲/۹ او نیز به دیار باقی شتافت، اکنون فرصتی است که این کتاب را به روان پاک اوتقدیم کنم. که همچون مردم کُرد، مظلوم زیست... روانش شاد باد.

دکتر عبدالله ابریشمی

انتشارات توکلی

نام کتاب : مسألهٔ کرد در خاورمیانه و عبدالله اوجالان

تألیف و ترجمه : دکتر عبدالله ابریشمی

ناشر : انتشارات توکلی

چاپ : گلبان چاپ

لیتوگرافی : نقره آبی

خطاطی جلد : عمادالدین توکلی

نوبت چاپ : اول

تیراژ : ۲۰۰۰ جلد

قطع : وزیری

تاریخ انتشار : بهار ۱۳۷۸

تلفن پخش ۶۴۰۹۵۲۲-۶۴۱۱۲۷۶

شابک X - ۵ - ۹۱۹۰۳ - ۹۶۴ ISBN 964 - 91903 - 5 - X

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

یادداشت ناشر ۷
در بارهٔ این کتاب........ ۹

بخش اول

(۱)

مسأله کُرد در خاور میانه

عوامل موثر بر اوضاع سیاسی و اجتماعی کُردها........ ۱۵
پیدایش اقتدار سیاسی در دوران باستان ـ موروثی شدن فرمانروایی و پیدایش
پادشاهی........ ۱۶
پیدایش جنگهای سازمان‌یافته و کُندی پیشرفت ۱۷
ویژگی‌های پادشاهی‌ها در تاریخ ـ امارت و فرمانروایی‌های منطقه‌ای ۱۸
پیدایش نظام فدراتیو در شرق ـ ملوک‌الطوایفی ۱۹
نظام سرمایه‌داری و دولت نوین........ ۲۱
پیدایش دولت نوین در ایران........ ۲۲

(۲)

حکومت‌های منطقه‌ای کُرد

بعد از اسلام تا قرن ۱۹........ ۲۳
اسلام‌خواهی کُرد........ ۲۵
پاکسازی قومی و تغییر ترکیب جمعیت........ ۲۷
تقسیم کردستان و آغاز فلاکت کرد در خاورمیانه (نخستین‌تقسیم)........ ۲۸
دوّمین تقسیم ۲۹
سوّمین تقسیم کردستان در قرن بیستم ۳۰
امارات کُرد پس از نخستین تقسیم ۳۱
استبداد و تهاجم فرهنگی در آغاز قرن بیستم ۳۳

(۳)

نگرشی فراگیر بر مسأله کُرد در خاورمیانه

عوامل پیرامونی........ ۳۵
الف ـ استعمار درونی و تبعیض نژادی در ترکیه........ ۳۷

عنوان **صفحه**

ب ـ استعمار درونی در عراق ... ۳۸
استعمار خارجی ... ۴۰
عوامل درونی مسأله کُرد ... ۴۱
سیمای کُرد و هوّیت ملی ـ عوامل منفی ... ۴۳
فقدان مرز بین حرمت و خیانت (خائن و خادم) ... ۴۴
بی‌تفاوتی و حالت انفعالی ـ آسان‌گیری در برابر سُنت‌گرایی ... ۴۵
پیدایش فکر همگرایی سیاسی و کردستان بزرگ ... ۴۷
مقابله افزون‌خواهان با اندیشهٔ همگرایی ـ نقش سیاسی رهبران روحانی کُرد ... ۴۹

(۴)

ایجاد سازمانهای سیاسی در میان کُردها

سازمان‌های سیاسی در میان کردستان منضم به عثمانی ... ۵۰
سازمان‌های سیاسی کُرد در ایران ... ۵۱
تشکیل جمهوری کُردستان ... ۵۳
فروپاشی جمهوری و حزب دمکرات ... ۵۵
بازسازی حزب پس از فروپاشی جمهوری ـ شکوفایی حزب در دوران دکتر مصدق ـ حزب پس از ۲۸ مرداد ... ۵۶
تجدید سازمان و فروپاشی دوباره ـ قیام نافرجام ... ۵۷
اوضاع کُردستان هنگام انقلاب در ایران (اوضاع کلی) ... ۵۸
دیدگاه جریان‌های چپ ایران در دوران انقلاب ... ۶۰
اوضاع آشفته کردستان در دوران انقلاب (اوضاع کلی) ... ۶۱
حادثه‌آفرینی جریانهای چپ در کردستان ـ جنگ بین کومله و حزب دمکرات ... ۶۳
شکست حزب دموکرات پس از انقلاب و علل آن ... ۶۴
علل تداوم اعتراض کُردهای ایران و توّسل به سلاح ... ۶۵

(۵)

نقش کمونیزم در ایجاد بحران در کردستان

شناخت مارکسیزم در جهان ـ مارکس و کمونیست‌ها ... ۶۷
کمونیسم در کردستان ... ۶۹
جذبه‌های ایدئولوژیک مارکسیزم ... ۷۱

عنوان **صفحه**

مضار و منافع ناسیونالیسم ۷۲

(۶)
آسیب‌شناسی اجتماعی

نگرش کلّی ـ آفت سیاست‌زدگی در کردستان ۷۳

بحران هوّیت ملّی ۷۴

ترکیه و عراق، الگوی اسرائیل ـ آسیب‌شناسی اجتماعی در خاورمیانه........ ۷۶

جمع‌بندی........ ۷۷

در مورد مشکل پیرامونی........ ۷۹

موضع برخی از صاحبنظران در ایران........ ۸۰

گفتگوی آزاد سیاسی ۸۱

پانوشت و توضیحات........ ۸۳

بخش دوم
مصاحبه «عبدالله اوجالان» با «یالچین کوچوک»

همهٔ راهها به رُم ختم می‌شوند ۸۹

آغاز تحصیل، فرار از خانه و گرایشات مذهبی........ ۹۳

سیاست و زندگی دوباره ۹۵

ایجاد نخستین هستهٔ سیاسی ۹۷

کُرد و چپ ترکیه ۹۸

گفتمان انساندوستی و گفتگو ۹۹

آغاز فعالیت سیاسی........ ۱۰۰

خروج از ترکیه........ ۱۰۱

موقعیت زن در ترکیه و نظر «آپو» در مورد زن........ ۱۰۳

انتقاد «آپو» از جامعهٔ کُرد........ ۱۰۴

شرق، انسانیت، سوسیالیسم و سرمایه‌داری ۱۰۵

اعتلای انسان، فداکاری و ایثار........ ۱۰۷

خیزش پ.ک.ک. و فروپاشی شوروی ۱۰۹

جنگ، محبت و عشق به میهن ۱۱۰

ملی‌گرایی کمالیسم ۱۱۱

عنوان	صفحه

تُرک از کُرد تقلید نمی‌کند........ ۱۱۴
غیرتُرکها و تندروی در تُرک‌گرایی........ ۱۱۵
دیدگاهی در مورد ملی‌گرایی کُرد و چپ تُرک........ ۱۱۷
تُرک و عرب‌ها سرمشقی برای اسرائیل........ ۱۱۹
«آپو» کمالیسم را به بن‌بست کشانیده است ۱۲۰
افق یوتوپیایی فدرالیسم در نظر «آپو» ۱۲۲
هدف ما ایجاد جنگ گریلایی نبود........ ۱۲۴
تلاشهای مزوّرانه ۱۲۵
رهبری و انتقاد از خود........ ۱۲۶
در باره رُمان و ادّبیات ۱۲۸
نگرشی بر زن و خانواده ۱۳۱
دلبستگی به زادگاه ۱۳۲
تُرک‌خواهی غیر تُرکها ۱۳۴
زنده بگور کردن کُردها ۱۳۵
«آپو»: برادری کُرد و تُرک محال نیست ۱۳۷
اسلام، عثمانی و کمالیسم ۱۳۸
باز هم در مورد رُمان ، هنر و ادبّیات........ ۱۳۹
کمونیسم، سوسیالیسم و مادّی‌گرایی........ ۱۴۲
انسانیت، مادّی‌گری محض و دانش........ ۱۴۳
سوسیالیسم، ابرقدرتها و حقوق بشر........ ۱۴۵
رهبری جمعی........ ۱۴۷
تقاضای مجدد «آپو» از دولت ترکیه ۱۴۸
گفتکو با جوانان........ ۱۴۹
پایان گفتکو........ ۱۵۳
یادداشت‌ها........ ۱۵۴
معرفی نویسنده........ ۱۵۵
فهرست تصاویر........ ۱۵۸
فهرست اعلام........ ۱۶۹

به نام خدا

یادداشت ناشر

کتابی که پیش رو دارید به کوشش آقای دکتر عبدالله ابریشمی تألیف و ترجمه شده بخشی از تاریخ کُرد یا رنجنامه مردمی است که قرنهاست سرزمین و زادگاهش عرصه‌ی دست‌درازی و تُرکتازی‌های مهاجمین و زورگویان قرار دارد و هرگاه به دفاع از کیان و هستی خویش برمی‌آید، کشته می‌شود، خانه‌اش را خراب می‌کنند و یا او را از زادگاهش رانده و به دیاری ناآشنا تبعید می‌نمایند.

تیره‌روزی کُردها از زمانی آغاز شد که جنگ‌های بدفرجام مذهبی میان شاهان صفوی و تُرکان عثمانی درگرفت. در این جنگ‌ها مرکز زورآزمایی آنان کُردستان بود که کشتار و خانه‌خرابی بیشماری برای کُردها به همراه داشت.

فشار ترکیه بر کُردها بیشتر از زمان سقوط امپراطوری عثمانی و تأسیس جمهوری لائیک وسیله مصطفی کمال صورت گرفت که شرح تمامی کشتارها و تبعیدهای دستجمعی و تخریب سرزمین کُردها در این مقال نمی‌گنجد.

دولت ترکیه به کشتارها و تبعید و خانه‌خرابی کُردها بسنده نکرد و تا جایی در نژادپرستی پیش رفت که منکر وجود کُرد در ترکیه است و آنها را ترک‌های کوه‌نشین می‌نامد.

شاهان صفوی و قاجار و پهلوی نیز هرکدام به نوبهٔ خود در سرکوبی کردها سهیم بودند.

پس از تجزیه ترکیه عثمانی در جنگ جهانی نخستین، انگلیس و هم‌پیمانانش کردستان را چون گوشت قربانی تقسیم کردند. قسمتی به سوریه تعلق گرفت، بخشی را در اختیار دولت تازه تأسیس عراق قرار دادند و بخش بزرگتر آنرا هم برای ترکیه نگاه داشتند. سپس ترکیه به قلع و قمع کردهای تحت تسلط خود ادامه داد و در عراق نیز انگلیسی‌ها علیه کردهای آزادیخواه که رهبری آنها را شیخ محمود برزنجی عهده‌دار بود، جنگ تمام عیاری را به راه انداخت و صدمات جانی و مالی زیادی به آنان وارد ساخت. به دنبال تسلط بعثی‌ها بر عراق و انعقاد پیمان ۱۹۷۵ میلادی الجزایر میان محمدرضاشاه و صدام حسین سرکوب کردها شدت گرفت و قیام ملامصطفی بارزانی را به ناکامی کشانید.

در همان سال دولت بعثی ۸۰۰۰ نفر از عشیره بارزان را به منطقهٔ نامعلومی انتقال داد که تاکنون اثری از هیچکدام از آنها به‌دست نیامده است. تبعیدهای دستجمعی دیگری هم به نام «انفال» و بمبارانهای شیمیایی بسیاری انجام گرفت که بمباران شیمیایی حلبچه یکی از آنان بود که به مرگ حداقل ۵۰۰۰ نفر انجامید.

پس از جنگ خلیج فارس رهبران کُرد در مذاکرات ناموفقی که با صدام داشتند، از علی حسن‌المجید یکی از فرماندهانش خواستند تا در مورد کُردهای ناپدید شده توضیحی بدهد، علی حسن

گفت: در بارهٔ کسانی که پیش از ۱۹۹۰ دستگیر شده‌اند، همه چیز را فراموش کنید.! آنها جزئی از تاریخ شده‌اند، بنابه گزارش خبرنگاری بنام «کنعان مکیا»، علی حسن در پاسخ رهبران کُرد افزوده بود که تعداد کردهای سر به نیست شده از یکصدهزار تجاوز نمی‌کند.!

از تمامی آنها دردناکتر اینکه هرگاه کُردهای زیر نفوذ ترکیه و عراق علیه زور و ستم آنها به مبارزه برمی‌خاستند، رژیم شاهی ساقط شدهٔ ایران، آن دو کشور را یاری می‌داد و خون سرباز ایرانی و کُرد که هردو آریایی هستند و پیوند نژادی و فرهنگی با هم دارند، در جهت مقاصد دیگران بر زمین ریخته می‌شد.

این برادرکُشی داستان اعدام «منصور حلاج» را تداعی می‌نماید، که هنگامی به قربانگاهش می‌بردند، هرکسی او را سنگی می‌زد، شبلی در موافقت گلی به سویش انداخت. حسین منصور (منصور حلاج) آهی کشید. گفتند: از آنهمه سنگ آه نکردی، از گلی چرا آه کردی؟ گفت: آنهایی که جاهلانه سنگبارانم می‌کردند معذورند، ولی از شبلی ناراحتم، زیرا می‌داند که نمی‌باید انداخت. کاش افسران و سربازان ایرانی هم که می‌دانستند به جنگ ناروایی می‌روند، فرمان شاهان را برای برادرکُشی اجراء نمی‌کردند.

بخش نخست کتاب شرح وقایع و رویدادهایی است که بر کردستان و مردم آن گذشته است. بخش دوم چکیده‌ی مصاحبه‌ی خبرنگاری بنام یالچین کوچوک با عبدالله اوجالان بنیانگزار پارت کارگران کردستان (P.K.K) می‌باشد و اطلاعات خوبی از هدفهای حزب مزبور و رهبرش را که اکنون در اسارت ترکیه به‌سر می‌برد، به‌دست می‌دهد. گفتنی است که عبدالله اوجالان برای سر دادن فریاد مظلومیت بیست میلیون کرد تحت ستم ترکیه، به کشورهای اروپایی از جمله روسیه، ایتالیا، روسیه سفید، هلند و یونان روی آورد، ولی هیچکدام از آن مدعیان تمدن و بشردوستی او را نپذیرفتند و هر روز از کشوری به کشور دیگرش می‌راندند. جاسوسان آمریکا و اسرائیل نیز در کمین نشسته و ردّ پایش را می‌گرفتند و آخرسر چون شکارچیانی حیله‌گر آن شیر شرزه را به دام انداخته و به زنجیرش کشیدند و در کنیا به کماندوهای دشمنش سپردند و به اصطلاح خودشان به غائله پایان دادند، اما غافل از آنکه تا ظالم باشد ظلم‌ستیز هم خواهد بود و عبدالله اوجالان حق دارد در باره‌ی کشورهای اروپایی بگوید:

دوستی با هرکه کردم خصم مادرزاد بود   آشیان هرجا که بستم خانه‌ی صیاد بود

محمدرئوف توکّلی

دربارهِ این کتاب

در پاییز۱۹۹۸ بر اثر حضور عبدالله اوج آلان در سوریه، نزدیک بود جنگی مهیب، منطقه رافراگیرد. این امر موجب شد که اوج آلانِ تحت پیگرد ترکیه، در جهان آواره گردد. ولی آوارگی اوجالان و سرانجام، ربودن او به شیوه ای تروریستی ومغایر با عرفِ روابط بین المللی توسط دولت ترکیه، به جهانیان نشان داد که مساله کُرد در ترکیه و خاورمیانه چون یک بحران جهانی، دامنه آن به قرن ۲۱ کشیده می شود.

رویدادهای بعدی چون یک نمایش نامهِ تراژدیک، ادامه یافتند. اما برخلاف انتظار بدخواهانِ ملت کُرد، سرنوشت اوجالان و بی پناهی او موجب همبستگی عاطفی تمام کُردهای عالم گردید. خونِ تازه ای در رگهای کُردها روان ساخت.

اوجالانِ انقلابیِ کُردِ ترکیه که مخفیانه در۱۹۷۹ به سوریه پناه برده بود، در ۱۹۸۴ قیام مسلحانهِ بزرگی در ترکیه براه انداخت .ارتش ترکیه، در پاییز امسال، کشور سوریه را برای استرداد او تهدید به اشغال نمود. در۲۱ آبان ماه ۱۳۷۷ او ج آلانِ آواره و بی پناه، هنگامی که از مسکو به ایتالیا وارد می شد، تقاضای پناهندگی سیاسی ازایتالیارا مطرح کرد.

او، ابتدا بازداشت شد. دولت ترکیه هم، بلا فاصله برای استرداد اوجالان تلاش وسیعی را آغازکرد، ولی ناکام ماند. سرانجام، دادگاه ایتالیا اوجالان را آزادکرد و دادستان کل آلمان هم، اتهام تروریستی .P.K.K را مردود شناخت(۱) ایتالیا به ترکیه پیشنهاد کرد: برای رسیدگی به اتهام تروریستی که دولت ترکیه علیه اوجالان طرح کرده است، اورا در یک کشور ثالث، محاکمه کنند. اما ترک ها زیر بار نرفتند و بر استرداد او پافشاری کردند.

سرانجام، اوجالان مجبورشد. در۱۳۷۷/۱۰/۲۵ ایتالیارا ترک کند. ابتدا گفتند: اوجالان به مسکو بازگشته است. ولی وزیر امورخارجه روسیه، در یک مصاحبه مطبوعاتی، منکر حضور وی درروسیه شد. نخست وزیر ایتالیا گفت:

دولت ترکیه فرصت مناسبی را برای ثبوت اتهامات خود علیه اوجالان، در یک کشور ثالث، از دست داد. (همانجا-۱)

اما ترکها نمی خواهند جهانیان از جنایات آنان نسبت به کُردها آگاه شوند.

لذا، به یاری امریکا و اسرائیل و دولتهای دیگر، اوج آلان را ربودند تا خود به دور ازنظارت و داوری جهانیان وی رابه دلخواه محاکمه و محکوم کنند.

در شانزدهم فوریهِ ۱۹۹۹ (۷۷/۱۱/۲۷) شبکه های تلویزین، ربودن اوجالان را در «نایروبی» [کنیا] در حالی نشان دادند که رباینده گانش چون تروریستهای حرفه ای، روی خودرا پوشانیده بودند!

اقدام ربایندگانِ اوجالان، از مصادیق رفتارِ تروریزم دولتی است. واقعیت این است که دولتها می توانند تروریست باشند. ولی ملت هایی را که برای احقاق حقوق خود بپاخواسته اند، نمی توان تروریست نامید.

نمایشنامهِ شکار اوج آلان، با شرکت امریکا، اسرائیل، ترکیه و تبانی دولت کنیا و بسیاری دیگر از کشورها، کارگردانی شد. اما، رفتار نفرتبارربا یندگان، انسان دوستان را در جهان تکان داد. کُردها در سراسر عالم با احساس همبستگی و همدردی نسبت به سرنوشت مشترک خود، واکنش های خشمگینا نــــه ای ابراز داشتند. سفارتخانه های یونان، و دفتر سازمان ملل درژنو، توسط کردهااشغال شد گستردگی اعتراض کُردها امریکارا به شگفتی انداخت. کنیا واسرائیل، نمایندگی های خودرا در جهان به حالت تعطیل درآوردند. این امر ثابت نمود که قدرتهای شیطانی هرچندهم بسیارنیرومند و حیله گر باشند، اما همیشه نتیجهِ مثبت از عملکردِ خود نمی گیرند!

آنان، باعملکرد شیطانی خویش، عبدالله اوجالان راازرهبری یک حزب (به اصطلاح تروریستی)، به قهرمانِ رمانتیکِ یک ملت تبدیل کردند!

شبکهِ تلویزیونی آلمان در اخبار خود گفت: تاریخ زندگی عبدالله اوجالانِ ۵۱ ساله شبیه سرنوشت ملتی است که ازداشتن کشور محروم شده اند!!

به این طریق، نمایشنامهِ ربودن اوج آلانِ آواره و بی پناه، به کارگــــردانی آمریکا، اورا به قــهــرمــانِ رمانتیکِ مظلومیت، ستم کشی، ستم ستیزی، بی پناهی و آوارگیِ ملتی که میهنش به اشغال در آمده است، تبدیل کرد.

دراین نمایش تراژدیک، اوجالان چون کُردها، همهِ مدعیان دوستی با خود را آزمود! و دید که این دوستی ها از مرز سخن، فراتر نمی روند! این آزمون بزرگ، نشان داد که « مظلومیت مشترک» پایهِ وحدت عاطفی و ناسیونالیزم کُرد در جهان است! ولی دشمنان اوجالان، برای نابودی او(همسان رفتاری که با مردم

بدون کشورش دارند) دست به دست هم داده اند.

کسان بسیاری از خود می پرسند: عبدالله اوج آلان کیست که نامش چنین اوج گرفته و توقیفش جهان را تکان داده و اسرائیل را نگران ساخته وهمهِ قدرت های شیطانی برای دستگیری اودست به دست هم داده اند؟

مسالهِ کُردها چیست؟ که در تنور آن مردانی چون عبدالله اوجالان پخته می شوند! جریانی که در آغاز هزارهِ سوم میلادی جهان را چنین آشفته کرده است، ازکجا ناشی می شود. مساله ای که می رود تا به معضل سیاسی سالهای آغازین قرن بیست و یکم درآید، چگونه پدید آمده است؟...

درآغاز بحرانِ خروج عبدالله اوج آلان از کشورسوریه، روزنامه ها نوشتند: «بحران اخیر در روابط ترکیه و سوریه، واقعیت شخصیت اوج آلان شورشی یا انقلابی کُرد ترکیه را بر همگان آشکار ساخت» (۲).

این رویدادها، نموداری از بحران خونبارمسالهِ کُرددر خاورمیانه اند اما، شناخت بیشترمردم ازاین جریانها برپایه بازگونه گویی و بدآموزیهایی است که آنکارا و بغداد دراختیار مردم قرارمی دهند. آنان، تلاش یک ملت چندین ده میلیونی را برای رهایی از اسارت ملی، یاغیگری و تروریزم می نامند.

آیا چنین شناختی، می تواند بازتاب واقعیت جریانها باشد؟

اکنون که هزارهِ دوم به پایان می رسد، کُرد تنها ملت بزرگ جهان است که ازحقوق طبیعی و انسانی [حق تعیین سرنوشت] بی بهره گشته است.

در این قرن، تمام مستعمرات به آزادی دست یافته اند. ولی مشکلات کُردها به مراتب بیشتر از تمامِ مستعمراتی است که در دست استعمارگران کلاسیک اسیر بودند. هنگ کنگ هم یک مستعمره بود! اما، پس از ۱۲۰ سال فرمان بری و زیر دستی استعمار بریتانیا، به صورت یکی از پیشرفته ترین نواحی جهان با ارباب استعمارگرِ خود وداع کرد!

ولی در برابر رهایی مستعمرات، کُردها با قربانی دادن وآوارگی میلیون ها نفر، هنوز به صورت یک جامعهِ اسیر و درمانده در دست استعمار جهان سومی گرفتارند! به این سبب، کُرد از خود می پرسد: چرا به این فلاکت گرفتار شده است؟

مفسری در این باره می نویسد: «آمریکا یاور نظامی - سیاسی دولت ترکیه که پشت بلندگوی کاذب «حقوق بشرِ» برای برقراری دمکراسی در کشورهای

« مورد نظر »غوغایی به راه انداخته و برای احقاق حق مردم ایرلند شمالی و بوسنی و «کوزوو» آماده‌ء لشکرکشی به سرزمین دیگران است، معلوم نیست چرا تاکنون چشم خودرا بر این ستمکاریهای دولت ترکیه بسته و برای دستگیری رهبر پ. ک. ک. دستگاه جاسوسی خودرا تجبهیز می کند؟ »

اما مفسر بدون اینکه به عملیات بمب گذاری ارتش آزادی بخش ایرلند شمالی اشاره کند (که امریکا و همراهانش، جنبه های خشونت آمیز آن را نادیده می گیرند) پاسخ پرسش خودرا چنین مطرح می کند:

« ترکیه با ۶۲ میلیون جمعیت و دومین نیروی نظامی ناتو(بعد از آمریکا) ابزاری در دست واشنگتن برای پیاده کردن برنامه های آن دولت در منطقه‌ٔ خاورمیانه است. لذا حقوق حقهٔ ۱۶ میلیون کردرا نادیده گرفته است» (۳).

اما این پرسش هم در بارهٔ ملت کُرد مطرح است:

آیا سرنوشت شوم این ملت به این سبب است که کُرد مسلمان به جای اسارت مستقیم در چنگال استعمارگران کلاسیک، در دست استعمارگرانی ازجهان سوم گرفتارشده است که اسیر تمایلات قبیلگی خویش هستند!؟

آشکار است که (استعمارگرانِ جهان سوم) پایبندِ اصول نظام سرمایه داری نیستند. آنان، «اصل» هزینه - فایده و نیز اصول انسان دوستی ورعایت حقوق بشر برای همهٔ اهالی کشور خودرا مد نظر ندارند!

درقانون اساسی جدید سال ۱۹۸۲ ترکیه، (مواد ۲۶، ۲۸ و ۸۹) ترویج زبان کُردی انتشارات و ایجاد احزاب وابسته به فرهنگ آنان، مجدداً ممنوع شد! (۴)

قیام دو دههٔ اخیرکردها، ماهیانه یک میلیارد و به قولی سالیانه ۸ میلیارد دلار هزینه به اقتصاد درهم ریخته ی ترکیه تحمیل می کند. (۵) چرا این کشورِ جهان سومی از تنگ نظری قبیلگی خود نسبت به کردها دست نمی کشد؟

این کتاب، درنگرش کلی نسبت به این موضوع، در دو بخش تنظیم شده است.

بخش اول: تالیف، شامل: شناخت کلی و مقدماتی مساله درخاور میانه.

بخش دوم: ترجمه، که گزیده و ترجمه ای است از یک مصاحبهٔ مفصل که عبدالله اوجالان، با یکی ازروز نامه نگاران و دانشگاهیان برجستهٔ تُرک در آغاز ۱۹۹۳ به عمل آورده است. در این مصاحبه، اوجالان دیدگاه های: سیاسی

فلسفی فـرهنگی و پیکاری خویش را بیان می کند.

وقوف به نظرات اوجـالان به این سبب ضروری است کـه دولت تـرکـیـه، در مورد اوجالان، نه از خواستها ونظرات او بل تنها از تروریسم سخن می گوید. و هرگز به جنایات خود نسبت به کُرد و واکنشهای آنان اشاره نمی کند: ولی:

آنان که خشونت می کارند، بی داد و خشونت درو می کنند!

ترکیه در سرزمین نیـاکانی کُرد، منکر وجود او است. ترکها، آسیای صغیررا «ترکیه» نامیده اند و بر اساس قوانینی که وضع کرده اند، کیان سیاسی کشوررا به ترکها منحصرنموده و کُردهارا مجبور می کنند که خـــودرا «ترک» بخوانند. دولت ترکیه، کُردرا «ترک کوهی» می نامد. مفهوم حقوقی این قانون، نـابرا بری کُرد ها با ترکها و مجوز کشتار آنان است! دولت ترکیـه، مقاومت کُردهارا در برابر تبعیض نژادی و غصب موطن شان تروریسم می خواند.ارتش ترکیه، اعتراض و حق طلبی کُردرا با چـنـان شقاوتی درهم می شکند که نمونـــه آن درتاریخ جهان، کمتردیده شده است. در برابراین سیاست تبعیض نژادی ترکیه نسبت به کردها، همین دولت، از حقوق ملی اقلیت ناچیزی ترک مهاجر در قبرس دفاع می کند... آیا این شیوهِ برخورد دولتِ ترکیـه، نژاد پرستی و تبعیض نـژادی نیست؟ آیا برای کرد درترکیه راهی جز توسل به خشونت وجوددارد؟

با این حال، اوجـالان می گوید: «ما، زبان مدنیت وانسانیت را مقدم می داریم. ولی با کسانی که جز زبان زور نمی فهمنـد، از همـان راه وارد می شویم.» دولتمردان ترک منکر وجود کُرد در آن کشورند. آنان می گویند: «دربعضی جاهاچون درسیم و آرارات، کُرد بود. آنان را زنده به گور کردیم و روی شان چینه چیدیم» (به نقل ازبخش دوم).

ازدیگرسو، مطالعهِ اوضاع مناطق کُردنشین و نـواحی جنگ زده، همواره بـا مخالفت دولت ترکیه روبرو می شود. ایـن دولت بـه منظور اختفـای رویدادهـا، روزنامه هارا توقیف می کند، خبرنگاران، روزنامه نگاران، فیلم بردارها وعکاس هارا ترور می نماید. یا زندانی کرده و مورد شکنجه قرار می دهد...

هم چنین، می توان پرسید: آیا پ.ک.ک. واوجالان، خودموجب شده اند تـا همهِ قدرتهای شیطانی چون اسرائیل وامریکا با آنان دشمنی ورزند یا این کـه آن دولتها به خاطر دلجویی از تـرکیهِ گوش به فرمان خود، در نابـــودی پ.ک.ک. و

اوجالان، با وی همکاری می کنند؟

هم چنین، هواخواهان اوجالان به پناه جویی در مناطق تحت کنترل بارزانی نیازدارند، آیا اگرنهضت اوجالان با آنان با شیوهِ دیگری برخورد می کرد بازهم دشمنی بین آنان به وضع ناهنجار و تاسفبار کنونی در می آمد؟

با این حال، حزبی که اوجالان رهبر آن است، چون یک دولت عمل می کند. اغلب مخالفین درمورد امکانات مالی حزب سخن می گویند. شاید، همان گونه که پ. ک. ک. مدعی است، این امکانات، توسط سیل طرفداران و اعضای حزب در اروپا فراهم می گردد. (۶). در مورد خشونت افراد مسلح او در ترکیه نیز از سوی مخالفین، سخن بسیار است. ولی در ارزیابیِ این موضوع، نباید فشار و کشتار دولت ترک را نسبت به کُرد، نادیده گرفت. درواقع، نمی توان اوجالان را مسئول جنایاتی تلقی کرد که بانی آن ها دولت نژاد پرست ترکیه است. این اندیشه مطرح است: اگر دولت ترکیه حقوقِ انسانیِ کُردهارا پایمال نمی کرد،

« نه اوجالانی به وجود می آمد. نه مسالهِ کُرد به این صورت در میان بود، نه این همه ویرانی و هزینه به ترکیه تحمیل می شد...

لازم است از دوستان وعزیزانی که در جریان آماده کردنِ کتاب از تشویق و همکاری با این جانب دریغ نفرموده اند، به ویژه از انتشارات توکلی وآقای دکتر بهروز مولوی ونیز از فرزندانم، ماندانا وآرمان که بخشی از ویرایش کتاب را تا جایی که مقدور بود، انجام دادند، سپاس گزاری نمایم.

---

۱ - ۳ - ۵ - روزنامه ی خرداد - ۱۰/۵/ ۷۷ و- ۷۷/۱۲/۵ چاپ تهران.

۲ - روزنامه ی صبح امروز، ۱۳۷۷/۱۱/۱۱ چاپ تهران.

۴ - روزنامه ی نشاط، ۷ پنجشنبه ۱۲/۶/ ۷۷.

۶ - روزنامه ی اطلاعات ۱۰/۲۹/ ۱۳۷۷ و۷۷/۱۲/۱۶ چاپ تهران.

بخش اول: تالیف

مقدمه ای بر پژوهش در

مساله کُرد

درخاورمَیانه

۱

عوامل مؤثر براوضاع سیاسی و اجتماعی کُردها

در بررسی اوضاعِ آشفتهِ کُردها درطی قرون اخیرِ خاورمیانه، به این نتیجه می رسیم که کُردها از دیر زمان در رابطه با سلطهِ حاکمان بیگانه، با دشواری ها و مظلومیت زیادی روبرو بوده اند. لذا، برای دستیابی به آگاهی کلی نسبت به این مساله درخاور میانه، می بایست تاریخ منطقه در رابطه با کُردها مورد مطالعه قرارگیرد. دراین زمینه، نگاهی به متون تاریخی واسطوره شناسی [میتولژیک]، تاثیر ناگوار و ماندگار پادشاهی های افزونخواه و سلطه گر منطقه را بر سیر پیشرفت ساکنانِ خاورمیانه به ویژه کردها، آشکار می کند. همین امر، ضرورت پژوهش تاریخی مساله را به ویژه ازدیدگاه سیاسی نشان می دهد. پر واضح است که این نوشتهِ کوتاه، نمی تواند پاسخ گوی مساله ای چنین بزرگ باشد.

نظامهای حکومتی در منطقه، مانعِ پیشرفت و توسعه به ویژه در امور تولیدی و معیشتِ مردم بوده اند. کتاب «جامعه شناسی نخبه کشی» شواهد زیادی در این مورد، ذکر کرده است. ازآن جمله، استقراض پادشاهان قاجارازروسیه(×):

«وقتی که از روس برای مخارج سفر وخرید عروسک وام گرفت وبخشی ازایران را گرو گذاشت،»[ونیز در] «انتخاب اقبح» به جای انتخاب اصلح»

نمی توان نقش اساسی نظام پادشاهی را درایجاد اوضاع فلاکتبار کشور

× (تالیف علیِ رضاقلی، نشر نی نقل از ص۸۴ و ۸۵).

نادیده گرفت.

نگارنده، به نسبت بضاعت اندک خود، در این راستا، فلاکت دیرپای کُردها را در خاور میانه ناشی ازانحصارطلبیِ سیاسیِ در منطقه می داند. لذا، سخن خودرا از شناخت نظام پادشاهی و تداوم نظامهای سلطه گر وانحصارطلب در منطقه، آغاز کرده است تا راهی به ریشهِ فلاکت کنونی کُردها بیابد!

پیدایش اقتدار سیاسی دردوران باستان

تا آغازتاریخ مکتوب، برخی از جوامع باستانی (چون سومریان در بخش سفلای عراق کنونی) به اکتشافات و پیشرفت های کارسازی دست یافته بودند. شهرهای پر جمعیت، آن دوره (که آثارشان باقی است) از وجود نظم و قانون و مدیریت امور جوامع مذکور خبر می دهند. نخستین نظام های اجتماعی، پیوند آشکاری با معتقدات مذهبی مردم داشته اند. نظام مبتنی بر معتقدات مذهبی مردم در آن دوره را می توان دولت - معبد تلقی کرد (۱)

نظام اجتماعی مذکور، نخستین سیمای شناخته شدهِ فرمانروایی را در تاریخ جهان نشان می دهد. آن فرمانروائیها، که دولت - شهر نیز خوانده شده اند چون امارات معاصر، بر یک منطقهِ محدودِ جغرافیایی، حکمروایی می کرده اند. ساکنان قلمرو آن فرمانروایی ها، اغلب هویت فرهنگی مشترکی داشته اند.

موروثی شدن فرمانروایی و پیدایش پادشاهی

تا اغاز تاریخ، در سازمان معابد سومریان باستان، موروثی کردن اقتدارِ «سیاسی - مذهبی» متداول شده بود.

این امر، سرآغاز پیدایش نظام پادشاهی درتاریخ شناخته شدهِ جهان است. مبنای ادعایی «اُلوهیت» پادشاهی در شرق نیز. از اینجا ناشی می شود.

اما، آن حکومت ها بر اثر اختلاف و جنگهای پایان ناپذیر که باهم داشتند، سرانجام زمینه را برای پیدایش پادشاهی گسترده دولت سرزمینی (کثیر الملـه نه تک ملتی) فراهم نمودند.

در قلمرو دولت سرزمینی، برخلاف دولت - شهرها، اقوام زیادی با فرهنگ های متفاوت می زیستند. دولت سرزمینی بر ضرورت همبستگی اقتصادی

جوامع وامنیتِ راه های مبادله کالا تکیه داشت. در حالی که دولت شهرها بر امنیت و همبستگی ساختارِاقتصادی و فرهنگیِ همگونِ ساکنان یک منطقهِ محدود، ناظر بودند.(۲)

پیدایش جنگهای سازمان یافته وکندی پیشرفت

شواهد باستان شناسی، آغاز جنگهای سازمان یافته را با انحصارقدرت و کندشدن آهنگ پیشرفت وسپس، ایجاد دولت سرزمینی نشان می دهند.

اگرچه دولت سرزمینی، رسالت تسهیلات مبادله و پیشرفت را اعلام می کرد، ولی به زودی نقش تاریخی خودرا ازدست داد و به یک «سازمان جنگی» با اهداف ثروت اندوختن و قلمرو خودرا گستردن، تبدیل گردید.

نظام دیرپای دولت سرزمینی، تاقرون اخیر از راه جنگ و گسترش قلمرو، بر شمار بردگان و ثروت خود می افزود.

این رویّه، که به صورت رسم پایدار پادشاهیهای شرقی درآمده بود، سبب متزلزل شدن حقوق مالکیت گردید. فرایند این روند، نابودیِ انگیزهِ تولید و پیشرفت بود. به این سبب پس از ظهور این نظام، نیروهای اجتماعی تولید (درشرق) نقش تعیین کنندهِ خودرا (دراحراز قدرت سیاسی) به سازمانهای جنگی سپردند. اعم از اینکه آن سازمان های جنگی مبنای قبیله ای داشتند یا در دست فرمانروای یک شهر یا وابسته به افراد دیگری بودند. سلطه جویان با توسل به جنگ و نیرنگ، بر جامعه چیره می شدند. بدین طریق، دستاوردهای مردم را تصاحب می کردند. لذا در شرق، غارت واستیلای قهری، پایهِ دستیابی به دولت، اقتدار وثروت بوده است. نیروهای اجتماعی تولید، بر اثر زور، در اختیار پادشاه قرار می گرفتند. به این سبب، انگیزهِ پیشرفت در کار تولید و نو آوری در شرق رو به کاهش نهاد. تولیدکنندگان واقعی به بردگی محکوم می شدند. فرایند این روند، کندی پیشرفت و کاهش نقش تولید در تحولات اجتماعی بود.

یک ضرب المثل کُردی، بر بی ثباتی وضع مالکیت در برابر زور وفقدان حق و قانون در محافظت از آن، دلالت دارد: «ئه گه ر زۆر هات قه باڵه به تاڵه! سند مالکیت

در برابر زور اعتبار ندارد!»

در زبان فارسی هم، چه در نظم و چه درنثر، شواهد زیادی بر طریق دستیابی به قدرت، ثروت و مقام، نه ازراه فعالیت تولیدی یا قانون، بل از راه توسل به زور وخدعه و تصاحب دستاورد دیگران به چشم می خورد. چون این دوبیت که در ۱۰۰۰ سال پیش سروده شده اند:

گر بزرگی به کام شیر در است　　　شو خطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه　　　یا چو مردانت مرگ رویاروی

ویژگی پادشاهیها در تاریخ

۱- هدف پادشاهیها، گسترش قلمرو(جهان گشایی) برای ثروت اندوزی و دستیابی به بردگان و غنایم ازراه جنگ و نیرنگ بوده است.

۲- پادشاهی ها، نه بر پایهِ قانون، بل، با توسل به (جنگ و نیرنگ) پدید آمده اند!

۳ -در قلمرو پادشاهانِ (دولت سرزمینی) اقوام و ملل زیادی ساکن بوده اند. لذا آن دولتها، فراملتی به شمار می آمده اند.

۴- نه تنها در ادوارکهن، بل دردوره های بعد نیز، پادشاهان، مالکِ جان و مالِ ساکنان قلمرو خودبوده اند!

از این دیدگاه، اگرچه ضرورت پیوستگی اقتصادی ومبادلهِ کالا، وجود دولت - سرزمینی را می پذیرفت، ولی دولت های مذکور، میل سیری نا پذیری به توسعهِ قلمروخود، جنگ و ثروت اندوزی داشتند؛ لذا، آن ها برای جامعهِ بشری و پیشرفت، زیانبار بوده اند. (۳)

امارات و فرمانروایی های منطقه ای

در برابر پادشاهی های افزونخواه در مشرق زمین، حکومتِ های منطقه ای و امارات نیز، هنوز وجود داشتند. قلمرو آن ها، چون دولت شهر های باستان، محدودبوده است. امارات، اغلب دارای ساختار قومی (تک ملتی) بوده اند. فرمانروایان منطقه ای، بر مبنای ساختارِ حکومت خود، انگیزه ای برای افزودن ثروت و بردگان از راه جنگ (چون پادشاهی های جهان گستر!) نداشته اند. بل بیشر به ادارهِ امور منطقهِ زیر فرمانِ خود می پرداخته اند.

پیدایش نظام فدراتیو درشرق

سرانجام، مشکلات امنیتی راههای مبادلاتی و خواست های قومی، نظام فدراتیو باستانی رادرشرق، پدیدآورد. نظام مذکور، تلفیقی بود از: « دولت - سرزمینی » و« دولتِ منطقه ای».

اولین دولت های شناخته شده فدراتیو باستان، دولت های ماد، هخامنشی واشکانی بوده اند. در دولت هخامنشی، نواحی کرانه دریای اژه توسط حکامِ محلی به شیوهِ جمهوری اداره می شدند. ولی نظام حکومتیِ هخا منشی ها شاهنشاهی بود. (۴)

ملوک الطوایفی
(اصطلاحی با چند معنی!)

تاریخ نویسان پس از اسلام، اصطلاح ملوک الطوایفی را در مورد نظام های باستانی ایران، به کار بردند. ولی، در اواخر قرن ۱۹ نیز، نویسندگان ادبیات سیاسی و مترجمان، بدون عنایت به کاربرد تاریخی این واژه، اصطلاح ملوک - الطوایفی را این بار درمورد نظام فئودالی اروپایی به کار گرفتند. در نتیجه این واژه هم درمورد فئودالیزم اروپایی، و هم درمورد نظام فدراتیو باستانی و هم چنین، در مورد نظام فدراتیو سنتی دوران معاصر[ممالک محروسه]، به کار گرفته شد! (۵)

درحالی که، فئودالیزم اروپایی ۱۰۰۰سال پس از تشکیل دولت فدراتیو ماد پدید آمده بود.

بدین طریق، نفرت نویسندگان بورژوازیِ اروپا از نظام فئودالی که توسط مترجمان ونویسدگان ایرانی تحت واژهِ ملوک الطوایفی درایران متداول شده بود ناخواسته شامل نظام های فدراتیو باستان و معاصر ایران نیز گردید! در نتیجه، به جای توجه به نوسازی نظام فدراتیو معاصر، فقط به طرح ایراد ها وطرد آن پرداختند. اصطلاحِ منفور شدهِ ملوک الطوایفی، توسط مدّاحانِ

نظام متمرکزی که رضا شاه پهلوی بانی آن بود، چون ابزاری برای ستایش نظام متمرکز وانحصارجوی قدرت، توسط مرکزنشینان مورد بهره برداری قرارگرفت.

دراین میان، موضع شوروی وانگلیس حائز اهمیت است پس ازتوافق براین امر که شوروی در هند مداخله نکند وانگلیس از تحریک در درون شوروی نوبنیاد دست بردارد، « هردو به این نتیجه رسیدند که مصالح مشترکِ آنان ایجاب می کند که در کشورهای حائل دولت های متمرکز و مقتدر بانوعی سرشت ملی حاکم شوند ».(۶) بعلاوه، پس از یاس انگلیس از رد قراردادِ ۱۹۱۹ وثوق الدوله در مجلس، می خواست رژیمی درایران ایجاد شود که بر مبنای تمرکزامورکشور و انحصارِقدرت توسط یک دیکتاتور، مجلس وملت، در برابرآن عرض اندام نکنند!

البته، قوانین شوراهای ایالتی، در قانون اساسی مشروطیت با هدف حفظِ سنت فدراتیو معاصر ایران مطرح شده بود. ولی هرگز اجرانشد! سرانجام، رضاشاه نظام متمرکز را در ۱۹۳۷ به جای نظام نامتمرکز سابق قرارداد. او، کشور را به ۱۰ استان تقسیم کرد و سیستم فدراتیو پیشین را منحل نمود (۷)

عنوان ممالک محروسه وشاهنشاهی معرف نظام فدراتیو دردوران معاصرند آن نظام، ازلحاظ اقتدارسیاسی وفرهنگی، به ویژه در مناطقِ کُردنشین (که تا اواسط قرنِ ۱۹ برخود حاکم بودند) چون یک نظامِ فدراتیو عمل می نمود. درآن زمان، اقتدارسیاسی وفرهنگیِ نواحی کُرد نشین، دراختیار فرمانروایی های بومی، چون اردلان و مکری بود.

امارات مذکور هریک صدهاسال به شیوهِ سنتی متداول دربین کُردها، اداره می شدند. اما، در اواسط قرن سیزدهم هجری قمری (۷۰ سال پیش از مشروطیت)، آن فرمانروایی ها ازمیان رفتند.(۸)

پس از آن، ازسوی دربار قاجار به جای حکامِ محلی وبومی، حکّام غیر بومی مامور حکومت بر مناطق کردنشین شدند. ولی در کُردستان به ویژه منطقهِ مکری (جنوب دریاچهِ ارومیه تاسقز) حکام مذکور ازجانب مردم پذیرفته نشدند. این امر موجب قیام های خونبار درمنطقه شد. قیامِ شیخ عبیدالله که در ۱۲۹۷ هجری قمری، روی داد و« ام الحوادث قرن » نام گرفت، سر آغاز یک سلسله رویدادهای خونبار ۱۲۰ سال اخیردر منطقه است.

نظام سرمایه داری و دولت نوین

قبل ازسرمایه داری، اصطلاحهای دولت، کشور و مرز، مفاهیم کنونی خود را نداشتند. همان طورکه گفته شد، در سده های گذشته، بـه جای کشور، قلمرو پادشاهان، مطرح بود! به جای مرزهم، سرحدات مورد نظر بودند.

کشور و مرز، مفاهیم سیاسی جدیدی هستند که پیوند پیکری با امنیت، اقتدار ودولتِ نوینِ ره آوردِ نظام سرمایه داری دارند.

امنیت (درتعریف جدید خود) زیربنای رشد نظام سرمایه داری در جهـان است! این دگرگونی در ساختار و محتوا، پس از معاهدهِ موسوم بـه وستفالی، (۱۶۴۸) به وجود آمد. بـه این سبب، اوضاع پس از آن را نظام وستفالیای هم می گویند پیمان مذکور، به مفهوم کشوردر معنی کنونی خود، واقعیت بخشید.

درواقع، مفاهیم سیاسی کشور، مرز ودولت، با پیدایش و شکوفایی نظامِ سرمایه داری در اروپا، پیوند ناگسستنی دارند.

در آغاز سرمایه داری نوین، یک محدودهِ جغرافیایی با مرزهای شناسایی شده از سوی دول همجوار، کشورشناخته شد. (اکنون، مرزها ازلحاظ بین المللی شناسایی می شوند). در مفهوم جدیدِ کشور، اهالی آن به عنوان ملت، بر پایهِ یک هویت ویژه تحت سلطهِ یک دولت، اداره می شوند. به عبارت دیـگر، در هر کشوری، دولت در برابر اهالی (به ویژه سرمایه گذاران) و دول خـارجی، نسبت به امنیت واموردا‌خلی و بین المللی، مسئول شناخته می شود.

این تحول در ساختار و قلمرو پادشاهی های پیشین، ارمغـانِ سرمایـه داری غرب است. سرمایه داری با استقرار امنیتِ مطلوبِ خود، در چنین محـدوده ای زمینه را برای رشد و شکوفایی خود فراهم ساخت. بدین طریق سـرمایه داری کوشید هویت واختیارات مردم را از قیودات بازمانده از نظام فئودالی برهـاند و آنان را با ارزش های نوینی (که به سود سرمایه داری باشد) آرایش دهد. بـه این سبب، بر آزادی و حقوق فردی، از همان آغاز، تکیه می کرد. درواقع، مفاهیم حقوقِ بشر، از همان هنگام توسط بورژوازی بذر افشانی شد. همهِ این هـا، از ره آورد های نظام وستفالیایی به شمار می روند. (۹)

پیدایش دولت نوین در ایران

دولت نوین در ایران، توسط رضاشاه، برپایهِ تمرکز وانحصارِ مطلق قدرت در تهران، ایجادشد. متاسفانه، هنوز هم، نظام شبه فدراتیوِ معاصرِ ایران،ازسوی انحصارگران تمرکز خواه، با همان چماق تکفیریِ مواجه است که نظام فئودالی غرب توسط بورژوازی رانده شده بود! درحالی که، نظامِ فدراتیو سنتی ایران (اگرنوسازی می شد) مانع انحصار قدرت وگسترش استبداد در سراسر کشورمی گردید. زیرا، به سبب مشارکت فراگیر مردم درامورِ سیاسی و فرهنگی، قدرت مرکزی به نحوی کنترل می شد! برهمین اساس، استبداد ودیکتاتوری دریک کشورِ فدرال زمینهِ استقرارندارد!

از این دیدگاه، به ظنِ قوی بسیاری از رویدادهای خونبار ۷۰ سال اخیر، به ویژه در کُردستان، پیش نمی آمدند! امکان دستیابی به جامعهِ مدنی و پیشرفت، فراهم می شد! در حالی که نظام متمرکز، مانع پیشرفت و دستیابی به جامعهِ مدنی در ایران شده است. اکنون رهبران دلسوز کشور به فکر استقرار جامعهِ مدنی افتاده اند. ولی هنگامی که بخشی از اهالی کشور، شرایط دستیابی به مدیریت های اساسی را در کشور ندارند، سخن از عدالت و جامعهِ مدنی یوتوپیای است!

نظام متمرکز (که آرمان تمرکز خواهانِ انحصارگرا نیز هست) تمام آثار مثبت تکثر فرهنگی و سیاسی نظام سنتی حکومت درایران را، ازمیان برداشته است. نظام متمرکز، مشکلات کُردرا درایران پدید آورده است! تمرکز طلبانِ انحصارجو، با ایجاد تنفر از نظام فدراتیو(به جای نوسازی آن) نظام متمرکزی پدید آورده واز آن پاسداری کردند، که عنوان بی محتوای شاهنشای را نیز یدک می کشید!

۲
حکومت های منطقه ای کُرد

[بعداز اسلام تا قرن ۱۹]

برابر شواهد و اسناد تاریخی، کُردها ازابتدای قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) به آزادسازی سرزمین های خود ورهایی ازاستیلای امرای تازی پرداختند. آنان به تدریج امارات کُردرا پدید آوردند. این امارات تا اواسط قرن۱۳ ه.ق. (قرن ۱۹) در کُردستان بیش از ۱۰۰۰سال حضور سیاسی و نظامی مستقل تا نیمه مستقل داشته اند.

ازدیگرسو، امارات مذکور، تمایلی به ایجاد پادشاهی های افزونخواه(جهان گشا) ابراز نکرده اند. شاید، این امر به آن سبب بوده باشد که فرمانروایان کُرد دلیل وجودی خودرا درپرداختن به امور قلمروخویش، می دانسته اند. به این سبب، امرای کُرد از رسمِ غالبِ سیاسی، که درپیرامون آنها به صورت عشق به جهان گشای وغارت سرزمین های پیرامونی جریان داشت، پیروی نکردند. در هر حال، واقعیت امر این است که آنان، در صدد جهان گشایی گری نبوده اند.

شمار این امارات، درگسترهِ مناطق کُردنشین در بیشتر موارد در این ۱۰۰۰ سال، نزدیک به ۱۰ امارت مستقل تا نیمه مستقل بوده است (۱۰).

با این حال، بیشتر امارات کُرد از لحاظ توجه به فرهنگ قومی و توجه به کتابت به زبان کُردی کوتاهی کرده اند. اگرچه از صدها سال پیش عارفانی چون ملای جزیری در شمال و دیگران در جنوب وبه گویش خود(چون بیسارابی) به سرودن و نوشتن به زبان کُردی پرداخته بودند. اما نوشتن به زبان کُردی، در میان «مردم» مرسوم نبوده است.

بیشترکُردها به زبان فارسی وعربی، اثر های ماندگاری از خود بر جای گذاشته اند. درواقع، زبان نوشتاری در میان کُردها عربی وفارسی بوه است. با این حال، ادبیات محاوره ای و غنایی کُردی، قرن ها است از غنای فراوانی بهرمند می باشد.در اینجا باید اذعان نمود که: پیش از تشکیل دولت های نوین در منطقه، نگارش به زبان کُردی یا هر زبان دیگری منع قانونی نداشته است! با

این حال، بی انصافی خواهد بود اگر تاثیر فقدان اقتدارپادشاهی و دولت را بر گسترش فرهنگِ ادبی ملل، نادیده انگاریم. همان گونه که احمد خانی شاعر و اندیشه مندِ بلند پایهِ کُرد در پایان قرن ۱۷ به پیوندِ نظام پادشاهی با رونق زبان ادبی، اشاره کرده است. دراین باره می توان گفت در ادوار پیشین، توجه به مسائل ملی چون این عصر (به سبب فقدان ممنوعیت) مورد توجه عامه نبوده است. پادشاهان نیز به تفاوتهای ملی اتباع خود، چندان توجه نمی کرده اند. در واقع، هویت های ملی و فرهنگی درون یک قلمرو، به سان این عصر موردِ تهاجم رسمی ودولتی نبوده اند. اقوامی هم که مایل به حفظ هویت ملی خویش بودند، چون امروز با مشکلات عدیده و آزاردهنده دست به گریبان نبوده اند.×

با این وصف، باید اذعان کرد امارات کُرد هیچ گاه ازهجوم سیطره جویان در امان نبوده اند. این امر خود در بی اعتنایی فراگیر مردم نسبت به مظاهرِزندگی بسیار مؤثر بوده است. ازدیگرسو آشکاراست که: تعارض میان امارات و پادشاهی های جهان گشا، اجتناب ناپذیر بوده است. تهاجم مداوم و بی پایان سلطه جویان غارتگر، دربیشتر موارد، امارات کُرد را وادار می نمود که از جهان گشایان اطاعت نمایند.

ازدیدگاهی دیگر، اگرچه فرمانروایان کُرد نسبت به ترویج فرهنگ و زبانِ ملت خود کوتاهی کرده اند، ولی در مقایسه با پادشاهیهای افزونخواه، دارای ویژگیهای انسانی شایسته ای بوده اند: بدین معنی که آنان، به سلطه جویی بر مناطق دیگر وغارت وکشتار آنان، ازخود تمایلی بروزنداده اند. این امر، ازاین نظر حائز اهمیت است که برابر شواهد تاریخی، امرای کُرد، شرایط کافی برای توسل به افزونخواهی و جهان گستری در اختیار داشته اند.

منجمله، نیروی جنگی آزموده، رزم آفرینانی ورزیده و جنگاورانی شایسته دراختیارِ امرای کرد بوده است.

سلطان صلاح الدین ایوبی، در این مورد مثالِ روشنی است که نشان می دهد کرد تبارها، دراندیشهِ تشکیلِ «پادشاهیهای جهان گستر وغارتگر» نبوده اند!

× علاقمندان به آشنایی با ادبا، علما، عرفا و نامداران کُرد، می توانند به منابعی چون مشاهیر کرد تالیف بابا مردوخ روحانی نشر سروش (در ۳ جلد)مراجعه نمایند.

اسلام خو اهی کُرد

کردها اسلام رابسیار مخلصانه پذیرفتند واز آن به عنوان ابزاری برای تجاوز به سرزمین دیگران بهره نبردند!. نقش سلطان صلاح الدین ایوبی در جنگ های صلیبی، که به باز پس گرفتن قدس شریف (بعد از یک قرن که دردست صلیبیون بود) انجامید، نشان دهندهِ خلوص نیت در خدمت به اسلام است.

آلبر شاندور، درکتاب صلاح الدین ایوبی (ترجمهء محمدقاضی) در بارهء او مطالبی نوشته است که نقل آن می تواند شاهد مدعا باشد:

«هنگامی که [سلطان صلاح الدین ایوبی] پیروز مندانه وارد دمشق می شد، از زمان حضرت محمد تا به آن دم هرگز افتخار کسی به آن درخشندگی جلوه نکرده بود.» و در مورد بی اعتنایی وی به ثروت اندوزی هم می نویسد:

« ناب ترین قهرمان اسلام، در حالی مُرد که درمنتهای فقر و ناداری به سرمی برد و تمام ثروتی که از خود برجای گذاشت، چهل و هفت دینار و یک سکه طلای صوری بود. بستگانش برای هزینه کفن ودفن اوناچارشدند مبلغی قرض کنند، و قاضی الفاضل بود که لباس عزا برای نزدیکان و کفن برای مرده داد. وبااین وصف، صلاح الدین دوباردرعمرش، یکی به هنگام مرگ العاهند آخرین خلیفه فاطمی مصر و دیگری وفات اتابک نورالدین فرصتی برای تملک ثروت های کلانی بدست آورد، منتهی ثروت گردآوردهِ خلیفهِ فاطمی مصررا در بین سربازان و هواخواهان خود تقسیم کرد، و از ثروت هنگفت نورالدین نیز حاضر نشد یک دینار برای خود بردارد، بلکه همه را دست نخورده به پسران او تحویل داد. ص. ۵۵۷»

اما در برابر سلطان صلاح الدین ایوبی، می توان به سلطان محمود غزنوی اشاره کرد که درزیر لوای گسترش اسلام، هندرا غارت نمود و چنان دشمنی بین مسلمانان و هندوان بنیان نهاد که پس از ۱۰۰۰ سال، هنوز شبه قارهِ هند از برخوردهای کینه توزانهِ مسلمانان و هندوان، رنج می برد!

تاریخ نویسان در بارهِ میلِ سیری ناپذیرِ سلطان محمود به ثروت اندوزی و غارت، می نویسند:

هنگامی که سلطان محمود دربستر مرگ بود، دستورداد جواهرات بی نظیر غارت شده از معابد هندرا در کنارش چیدند. او در حالی که از نزع می نالید و چنگ در جواهرات غارت شده فرو کرده بود، جان سپرد!

در ادوار بعد نیز امرای کُرد، تمایلی به سلطه جویی بر همسایگان خود ابراز نداشته اند. از آن جمله: امارات اردلان، بابان، بتلیس، بوتان، جزیره، حکاری،

مکری و... هریک قرن ها به صورت مستقل یا نیمه مستقل در جوارهم حکمروایی داشته اند. اما به قلمرو یکدیگر تجاوز نکرده اند.

ولی شاه عباس صفوی، امرای کُردرا مجبور به تجاوز گری می نمود:

شاه عباس، که سرآمد پادشاهان خونخوار و غارتگر تاریخ به شمار می رود، امرای کُرد را وادار می نمود به جنگِ همسایگان خود بروند. مداحان آن روز و امروزِ سلطه جویی، اسم این تجاوز گری ها، کشتارها وغارتگری ها را « جهان گشایی و عالم آرایی » گذاشته و به آن می بالند!

شاه عباس درسنهِ ۱۰۱۹ حسین خان حاکم لرستان را با ۱۰ هزار مرد جنگی به جنگ « هَلو خان » حاکم امارت اردلان فرستاد که شکست خورد. بعد به حیله متوسل شد واحمدخان پسر هَلو خان را به اصفهان دعوت نمود. نخست اورا داماد خود کرد و سپس واداشت بر پدر والایش « هَلو خان » بشورد واورا دست بسته به اصفهان بفرستد! بعد، در۱۰۲۵ به او دستورداد به امارت مکری (که خود با قتل عام مکریان در۱۰۱۹ویرانش کرده بود) ونیز نواحی دیگر تا موصل دست درازی کند.

اسکندربیگ ترکمان درکتاب عالم آرای عباسی می نویسد: قبادخان مکری که او نیز از جانب مادر از نزدیکان شاه و سران قزلباش بود، به این سبب گرفتارِ غضبِ شاه عباس واقع شد که از دستوراو برای جنگ با امیر خان برادوست که در قلعه «دم دم» پناه گرفته بود، خود داری کرده بود. اگرچه خان آودل(آبدل) عموی قبادخان (که با صدارت قبادخان جوان بر ولایت مکری مخالف بود) به امیرخان برادوست پیوسته بود. امیر خان برادوست هم به نوبهِ خود، از دستور شاه عباس، برای حمله به امارت حکاری وامارات دیگرکُرد[که ناگزیر تابع عثمانی شده بودند] امتناع نموده بود! شاه عباس برای عقوبت امرای کُرد که از فرمان وی مبنی بر تجاوز وبه خاک وخون کشیدن ساکنان بی گناهِ اماراتِ کُردِ همسایهِ خویش، سر پیچی می کردند، از هیچ جنایتی رویگردان نبود. او چنان با نیرنگ، با قساوت و نا جوانمردی به ساکنان بی خبر قلمروامارات هجوم برد که پس از ۴۰۰ سال، هنوز اثرات شوم آن فجایع، در خاطرهِ مردم منطقه باقی مانده است: مردمی که سوگ بیش از سه روز را نادرست می دانند، از آن جنایات و ناجوانمردی ها به گونه ای یاد می کنند، که از ذهنیت نسل های آینده نیز، زدوده نشود! چنان که، در کنایه و مزاح، به «هم» می گویند: [چو اشعار حماسی دم دم بر « او » خوانی به گریه می افتد! به یتی دم دمی بۆ بلّێی، گریانی دێ] ! این کنایه برای شوخی و مسن نشان

دادن طرف به کار می رود. واین را می رساند که «فلانی» در آن «دوره» زنده بوده ! وآن کشتارها و فجایع را دیده وبا به یادآوردن آن فجایع، متاثر می شود! کشتار و غارت بیرحمانهِ ساکنان محدودهِ بین مراغه، ارومیه تا سقز [منطقهِ مکری] توسط لشکریانِ شاه عباس را، اسکندر بیگ منشی شاه عباس تحت عنوان قتل عام مکریان ذکر کرده است. ملا جلال منجم باشیِ شاه عباس نیز، درکتاب خود به نامِ روزنامهِ ملاجلال یا تاریخِ عباسی، به شرحِ بخشی ازجنایات روزانهِ لشکریان شاه عباس پرداخته است. او، به عنوان ماده تاریخ آن جنایات، در نثر و در نظم چنین آورده است: عید فتح ازشاه عباس یا قتل عام مکری حق منجم باشیِ شاهِ خونخوار، قتل عامِ زنان و کودکان وساکنانِ بی خبرِ روستا های کُردرا، «عید و فتحِ شاهانه» قلمداد نموده است و قتل عام ساکنانِ منطقهِ مکری را نیز، «قتل عام مکری حق» خوانده است! این شواهد، همگی از دفن انسانیت در تاریخ خبر می دهند. تا مهاجمانِ افزونخواه، سرزمینهایی را که به گورستانِ بومیان تبدیل کرده اند! متصرف شوند و خود در آن سکنی گزینند!

پاکسازی قومی و تغییر ترکیب جمعیت

درزمان شاه عباس، کوچ اجباری و کشتاربومیان در پیرامون دریاچهِ ارومیه واسکانِ لشکریان و هوا خواهان شاه، به اوج خودرسید:

کتاب تاریخ عمومی آذربایجان (۱۱) در مورد استقرار ترکان افشار، در ارومیه می نویسد: به فرمان شاه عباس، ایل بزرگ افشار، عازم ارومیه بود.

> «وقتی ایل مذکور، به جُلگه با طراوت سلماس رسید، جلوداران گزارش دادند: اکراد ارومی از این موضوع [هجوم ترکان برای اشغال و اسکان در شهر ارومیه] آگاهی یافته و با جمعی بسیار به مقابله و ممانعت شتافته و در موضع خان تختی، آماده پیکار ایستاده اند... جنگی سخت و هولناک روی می دهد... چندانکه از خون مقتولان در آن نشت رودها جاری می شود... آن محل که درست مقابل (صورت بورونی) قرارگرفته است، به (کُرد قران) معروف می گردد... مقاومت بعدی اکراد در گردنه قوشچی روی می دهد که آن هم، با شکست مواجه می شود... [سرانجام] ازدروازه ای که سال ها بعدبنام (عسکرخان سرتیپ افشار قاسملو) معروف شد و دراین موقع دروازه هندو نام داشت [ایل افشار] وارد شهر ارومی می گردند».

یک قرن پیش از شاه عباس، شاه اسماعیل اول هم، جنوب دریاچه ارومیه را، ویران کرده بود که هنوز نام آن منطقه « محال شارویران » است! قزلباشان، پسر وبرادر صارم بیک فرمانروای مکری را درجنگ به اسارت گرفته بودند. شاه اسماعیل دستور می دهد پسر صارم را زنده کباب کردند وخود اولین لقمه از آن بخورد و بعد توابع ولواحق خوردند. برادر صارم را نیز زنده در دیگ پختند! (۱۲)

درواقع، این رویدادها بازتاب دگر اندیشی سیاسی و عطش غیر انسانی سلطه گران برای انحصار قدرت و سلطه بر جوامع بشری است. به عبارت دیگر، « گروهی یا بهتر بگوییم جوامعی به حقوق انسانی خود اکتفامی کنند ولی برخی دیگر، میل سیری ناپذیری به سلطه و تجاوزبه حقوق دیگران دارند. تجاوز گران، چون ددان، بر مبنای تنازع بقا به زندگی اجتماع بشری می نگرند. »

فرایند دواندیشهِ متضادِ « اکتفا به حق خود » و « تجاوز وسلطه جویی » روشنگرِ تاریخ خونبارِ کردستان است. تاریخی که به صورت حماسهِ مظلومیت ملت کُرد درتاریخ جوامع انسانی درآمده است!

تقسیم کردستان وآغازفلاکت کُرد درخاورمیانه

نخستین تقسیم

پس از ظهور شاه اسماعیلِ اولِ صفوی و تحمیل قهرآمیزِ مذهب دلخواهش به مردم، بیشتر امارات کُرد ناچارشدند اطاعت از سلاطین عثمانی را بر اطاعت از دربارِ صفوی ترجیح دهند.

این جریان، سرآغازِ فلاکتِ ملت کُرد درقرون بعد ومعاصراست.

پس از آن، بخش اعظم امارات کُرد به انقیاد بیگانگان درآمدند. این امارات، ناگزیر گشتند در جنگ های تحمیلی بین پادشاهان صفوی وعثمانی، شرکت کنند.

این جنگ ها از نظر مردم کُرد غیر قابل توجیه بود.(سرآغاز بیت دم دم به زبان کردی، مؤید این نظر است که می گوید خدایا! مگر این آدمها که کشته می شوند مخلوق تو نیستند؟! مگر تو آنان را برای کشتنِ همدیگر آفریده ای؟!) اما این جنگهای ناخواسته (که درسرزمین نیاکانی کردها صورت می گرفت) موجب پریشانی، ویرانی، غارت، آوارگی و کشتارِ بی دلیلِ مردم می شد.

سرانجام، سرزمین نیاکانی کُرد، به طور رسمی بین پادشاهان صفوی و عثمانی تقسیم شد. و مدت ۵ قرن میدان جنگ های خونباری گردید که جنگ اخیر بغداد علیه ایران آخرین آن ها به شمار می رود. (۱۳)

این جنگها، اثرات ماندگار و مرگباری بر جامعهِ کُرد داشته اند. چنان که از ابیات ابوبکر مصنف (مشاهیر کرد چاپ سروش ج.۱) نیز، پیدا است:

دراین دم کین معانی روی بنمود   زهجرت نهصد و هشتاد و نه بود
زمانه پرفتن دوره پر آشوب   نه دانش مطلب و نی علم مطلوب
تو گویی هردم از چرخ مقوس   غم و اندوه باریدی به هرکس
خصوصاً بنده را در کوهساری   دهی بود از ولایت بر کناری
گهی از ظالمان اهل اسلام   به غارت می شدی هر صبح و هرشام
گهی از جور مأمور قزلباش   نهان می گشتم اندر شعب هر تاش
در این آشفتگی و تیره حالی   محیطی دیدم از تالیف خالی!

این ابیات، به خوبی نشان می دهند که روستای دورافتاده ای در ۲۴ کیلومتری مریوان نیز از بلای خانمانسوز جنگ های ویرانگر و تحمیلی شاهان افزونخواهِ صفوی و عثمانی مصون نمانده است.

ابوبکرمصنف، براثر جور وستمِ افزونخواهانِ پیرامونی کُرد، جلای وطن نمود وراهی مدینهِ منوره شد... سر انجام هَلو خانِ اردلان، با ایستادگی در برا بر دستگاه جور و ستم، آرامش را به منطقه باز گرداند و ابوبکر مصنف را که هجرت کرده بود، به کُردستان فرا خواند و مسجد و مدرسه ای نو برای عبادت وتعلیمِ مردم توسط فرزانه نامدارشان، بنا نهاد. [۱۴]

نخستین تقسیم کردستان، بین دولتین صفوی وعثمانی، با پیمان موسوم به قصر شیرین (۱۶۳۹ م.) تقریباً همزمان با پیمان وستفالی رسمیت یافت. (= ۱۲)

دومین تقسیم

متعاقب جنگ های روسیهِ تزاری و دولت قاجار در قرن ۱۹ برای دومین بار بخشی دیگر ازسرزمین نیاکانی کُرد، بین قدرت های منطقه تقسیم شد و ارباب دیگری بر سرزمین کُردها حاکم گردید!

طی عهدنامهِ ترکمانچای، بخشی از نواحی کُردنشین نیز به زیر سلطهِ روسیهِ تزاری در آمد. قسمتی از منطقهِ مذکور، در سال ۱۹۲۲ به دستور لنین به صورت ناحیه ای خودمختار در آمد. ولی پس از ۵ سال، در ۱۹۲۷ به دستور

استالین، بخش اعظم ساکنان منطقهِ مذکور شامل ۱۲۷ هزار خانوار به سیبری ، قزاقستان و نواحی دیگر منتقل شدند. ناحیهِ خودمختار ضمیمهِ آذربایجانِ شوروی گردید. [به نقشهِ صفحهِ ص. ۳۲ مراجعه فرمایید]

یکی از نویسندگان شوروی به نام رودنکو می نویسد: هنگامی که قطاری از تبعیدیان کُرد درایستگاه ایستاد، زوج جوانی پیاده شدند که بچهِ شیرخواری نیز با خودداشتند. مرد جوان، از فرط پریشانی، دوپای کودک خودرا گرفت و سرش را به تیر برق کوبید و درمقابل پلیس که اورا دستگیر نمود گفت: نباید فرزندی داشته باشم که او هم چون ما «بی وطن» زنده بماند!

رودنکو می نویسد: باتوجه به علاقه ای که کردها به کودکان خوددارند، می توان به میزان رنجِ تبعیدیان کُرد که مورد خشم استالین قرار گرفته بودند، پی برد! [نکتهِ جالب این جا است که ۱۸ سال بعد، هنگامی که ارتش شوروی ایران را اشغال کرده بود، این تصنیف در میان کردها خوانده می شد: ئیستالین پێشه وایه بۆ کوردان وه ک باب وایه.(استالین رهبر است برای کُردها چون پدر است!...)

سومین تقسیم کردستان در قرن بیستم

سومین تقسیم کردستان، چون یک دسیسهِ استعماری بسیار پیچیده صورت گرفته است. این دسیسه، نه تنها منشأ اوضاع آشفتهِ خاورمیانه و مسالهِ کُرد در قرن ۲۰ بوده است، به گمان زیاد، مسالهِ سیاسی روز درآغاز قرن۲۱ نیز خواهد بود!

پس از جنگ جهانی اول، بریتانیا و تا حدی فرانسه استراتژی سیاسی خودرا در این منطقه، بر پایهِ ایجاد کشورهای کوچک عربی بنا نهادند. در این میان، منطقه ای را هم برای تشکیل دولت اسرائیل در نظر گرفتند. ولی در برابر این دسیسه، سرزمین نیاکانی کُردهارا بین ترک ها و دو کشور نوبنیاد عربی، تقسیم کردند.

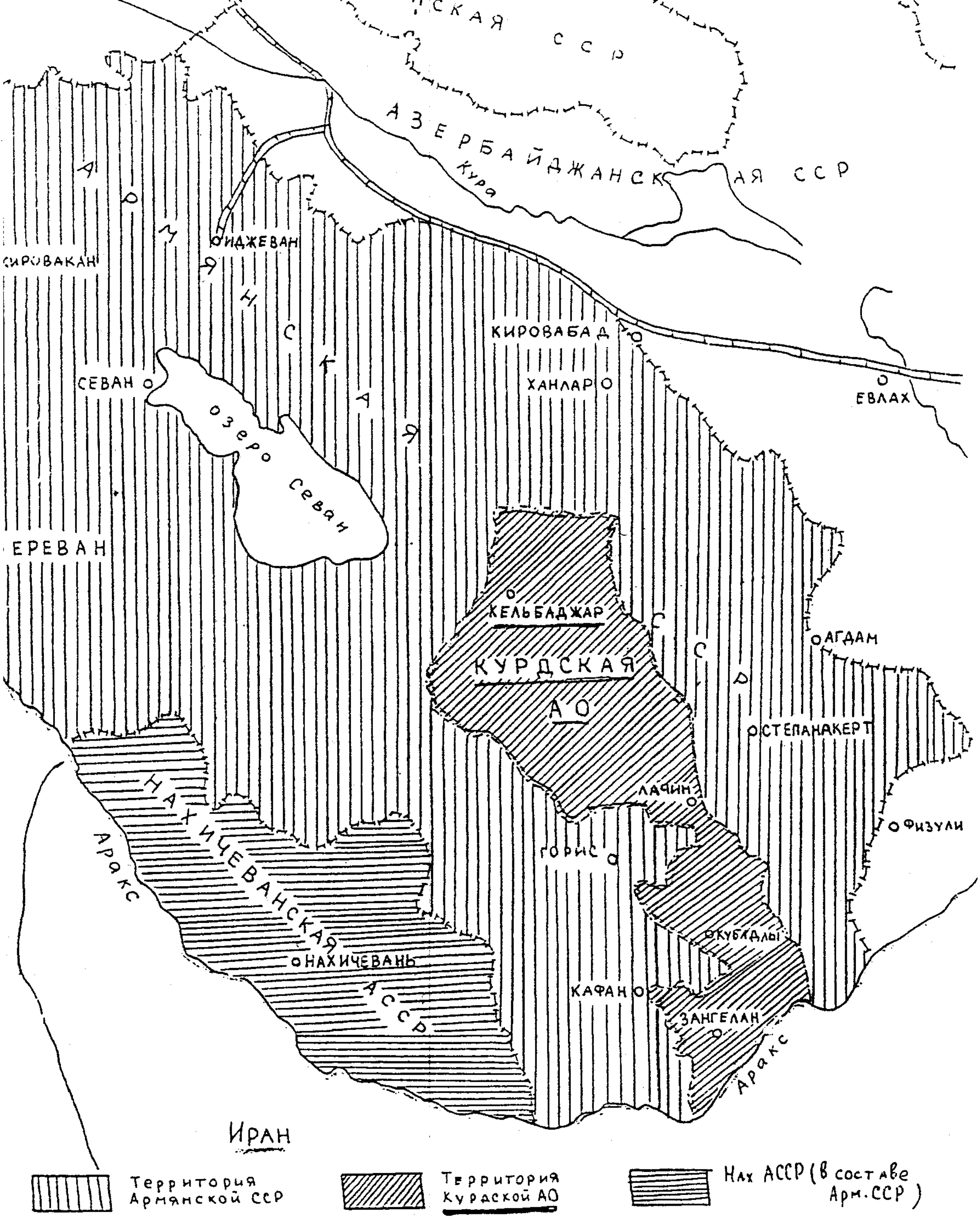
آنان، با مطالعاتی که در طول سده های اخیر از وضع اجتماعی کُردها به عمل آوده بودند، نیک آگاه بودند که با ایجاد کشورهایی برپایه تمرکز و ملت گرایی قبیلگی چون ترکیه وعراق، و تقسیم سرزمین کردها بین آنان، همواره خواهند توانست کشورهای منطقه را تحت فشار بگذارند و خود از آن بهره ببرند!

درنتیجه، درآمدِ نفتِ خاورمیانه، به جای سازندگی صرف خرید سلاح

می گردد. و آن کشورها بازار مصرف سلاحهای از رده خارج آنان خواهند شد!
این فراشد، طبق دسیسهِ استعمار، پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی روی داد. بدین معنی که بریتانیا بخش بزرگی از کُردستانِ مستملکهِ عثمانی را به منطقه ای ملحق ساخت که عراق عرب خوانده می شد و فقط شاملِ بخش سفلا و مرکزی عراق کنونی بود نه بخش شمالی آن، که بریتانیا آن را، بدون رضایت ساکنانش، بــه کشور مخلوقِ خود(عراق) منضم ساخت.
بخش دیگری از سرزمین نیاکانی کُرد را نیز، فرانسویان به کشور جدیدی که سوریه نام گرفت، منضم نمودند! در آن موقع، آن منطقه در تصرف فرانسه بود با این حال، مدیران ممالک خاورمیانه تا کنون نتوانسته اند ازتنگ نظری و ملت گرایی قبیلگی خود دست بکشند و گشورخویش را از این عناد ویرانگر وپر هزینه رهایی بخشند. دراین میان، تلاش های منطقه ای برای حفظ این مرز بندی دستکردِاستعمار، جای تامل دارد! آنان، تا کنون نتوانسته اند بــه ارزیابی هزینه - فایدهِ سیاست قبیلگی خود(در مورد: حفظ تمرکز و برتری نژادی و مقایسهِ آن با فدرالیزم)بپردازند...

امارات کُرد پس از نخستین تقسیم

با این حال، پس از اولین تقسیم تا اواسط قرن ۱۹ حکومت های محلی نیمه مستقل کُرد، برجای ماندند. برخی از این حکومتها در بخش جنوبی کُردستان، تا دوره رضاشاه ماندگار بودند. ازدیگرسو، پادشاهان ایران و عثمانی، تسلط کاملی بر نواحی کُرد نشین نداشتند. بل، عشایر(که خود در براندازی حکومتهای محلی به پادشاهان ایران و عثمانی خدمت کرده بودند) فعال مایشا بودنــد. در آن دوره، سیاست پادشاهان ایران و عثمانی، بهره برداری ازاختلاف عشایر وسران کُرد بود برای توضیح این نظراشاره به یکی از رویدادهای منطقه مؤید این ادعا است:
هنگامی که شاهزادهء «کشیک چی باشی» حاکم منطقهء ساوجبلاغ مکری (به مرکزیت ساوجبلاغ «مهاباد») که اهالی بر اثر فشار وچپاول حاکم، به قیام همگانی به رهبری شیخ عبیدالله ۱۲۹۷ ه.ق.روی آورده بودند حاکم مذکورناچارشد مهابادرا ترک کند. او، تقاضای اعزام نیروی کمکی کرده بود. نادر میرزا نایب السلطنه در شرح وقایع آن دوره، در ۵۰ صفحه از کتاب تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهِ تبریز (پانویس ۶) می نویسد: این تقاضای شاهزاده، حمل بر بی کفایتی و بی سیاستی



1923 -1926 г

در نقشه که به خط روسی است قسمتی که با علامت **AO** مشخص گردیده در دومین تقسیم کردستان به روسیه واگذار شد و در انقلاب روسیه به صورت ایالتی خودمختار درآمد ولی استالین آن را برچید.

او می شد. زیرا به نظر مرکز نشینـان و مطلعین، برای حکومت بر کردستان به نیروی اعزامی از مرکز، نیازی نیست! کُردستـان تنها منطقـه ای است که برای حکومت کردن برآن، ماموران باید با شایستگی ازاختلافِ سران عشایر و بزرگان کُرد با یکدیگر، برای به انقیاد کشیدن آنان بهره برند!

استبداد و تهاجم فرهنگی درآغاز قرن بیستم

براثر ستمگری وخودسری عشایر و ناامنی درکُـــردستان، زمینهِ اجتماعی برای گردن نهادن به استبدادِ آتاترک ورضاخان، فراهم شده بود.

با این حال، تودهِ ملت کُرد، هیچ گاه از خواست های ملی و تاریخی خـود کـه دستیابی به حکومت های منطقه ای در قالب های نو چون نظام فدراتیواست، دست نکشیده اند.

در نظام دولت های نوینِ خاورمیانه، کُرد از گردونـــهِ سیـاسی و فرهنگی کشور کنار نهاده شد و به حکومت شوندگی مطلق محکوم گردید. علاوه بر آن کُرد در زیر رگبارتهاجم فرهنگ غالب قرارگرفت. او، ناچار شد یا عقب ماندگی وتبعه درجه دوم را بپذیرد، یا ازهویت ملی خود دست بردارد!

از همان هنگام، واکنش واعتراض کُردها نسبت به این تهاجم، آغـاز گردید. تهاجم، فرهنگی وسیاسی برای همسان گردانی اهالی کشور، از ویـــژگی دولت های نوین ونژادپرست منطقه است که به صورت [دولت - ملت] ظاهر شـده اند. این دولت ها با گستردگی اقتدار توام با تمرکز قدرت، می کوشند اهـــالی کشوررا مطابق الگوی مورد نظر خود، همسان گردانند! فرایند این کار، اعتراضِ زیردستانی است که به حفظ سنت های فرهنگی خود پایبند هستند.

در این میان، کُردها به اعتراض ساده، بسنده ننموده و با قیام های خـونبار خود (برای سهیم شدن در مدیریت سیاسی و برخورداری از اختیـــارات محلی و حق تعیین سرنوشت دردرون یک نظام نوین درکشور) مصرانه به اعتراض خود ادامه می دهند. درحالی که، انحصار طلبان و دوستداران نظام متمرکـز، این تلاش ها را به جدایی خواهی و تجزیه طلبی تعبیر می نمایند. ایـن دولـت هـــا، معترضین را به شدت و بسیار بیرحمانه سرکوب می کنند.

این سرکوب ها، با تبلیغات، و بدآموزی های بسیار همراه اند: بـه این سبب، موجب قلب واقعیات و گمراهی عامه، نسبت به مسالهِ کُرد شده اند. درنتیجـه در

این کشورها، غیرکُردهانیز از واقعیات مساله و ریشه های آن، نا آگاه مانده اند.

انحصارطلبان قدرت دراین کشورها، همواره حفظ تمامیت اقتدارخویش را به حفظ تمامیت ارضی واستقلال کشور تعبیرمی کنند!

متاسفانه پژوهشگران این کشورهانیز، رغبتی برای تحقیق نسبت به مساله ای که این همه سرمایه های انسانی و منابع مالی و فرصت های سازندگی را در کشورهای آنان می بلعد، از خود نشان نمی دهند.

۳

نگرشی فراگیر برمساله ِ کُرد درخاورمیانه

قسمت اول: عوامل پیرامونی:

۱- استعماردرون کشوری، مظلومیت مشترک کُرد

دولتهای فراملتی کهن که پس ازجنگ جهانی اول به دولت - ملت تبدیل شده اند، اهم عواملِ خارجی مشکل کُردرا تشکیل میدهند. بارزترین ویژگی این عامل، برقراری رابطهِ استعماری با کُرد، دردرون کشورهایی است که میهن نیا کانی او را در اختیار خود گرفته اند. این عامل پیرامونی که موجب مظلومیت مشترک کردها در خاور میانه است، به یگانه عامل پیوند عاطفی بین کُردها تبدیل شده است که فراتراز پیوندهای زبانی، مذهبی، سبب همبستگی عاطفی بین آنان شده است. زبان و مذهب، در برابر مظلومیت مشترک، وجه اشتراک کمتری دارند! زیرا کُردها از وحدت زبانی ومذهبی کاملی برخوردارنیستند بل وحدت عاطفی کُرد، در مظلومیت مشترک آنان است که از سوی دیگران بر او تحمیل شده و می شود! مظلومیت کُرد دراین است که طی صدهاسال ازسوی عوامل جهان گشایان موردتعدی وغارت قرارمی گرفته است. به نحوی که او نیز ناگزیر می شده است با غارت ودزدی (درابعادمحلی) به حیات خود ادامه دهد!

واین در حالی است که کاتبان درباری عوامل غارتگران را ستوده اند ولی مردم غارت شدهِ کُردرا یاغی وراهزن خوانده اند. اما، نا امن کردن منطقه بر روی عوامل جهان گشایان، تنها راه مردم کُرد برای مقابله با افزونخواهانِ سلطه جو بوده است!

دولتهای جدید، مظلومیت تاریخی کُردرا به ویژه در دوران جنگهای ویرانگر ایران و عثمانی، از یک جریان گذرا به یک واقعیت پایدار و فراگیر مبدل کردند در قرن بیستم، مظلومیت و ستم مشترک، فراگیرترین وجه اشتراک همهِ مردمی است که کُرد خوانده می شوند! این عامل، به صورت پایدارترین، دیرپاترین و فراگیرترین پیوند عاطفی بین کُردها در سراسر منطقه و جهان درآمده است.

ازلحاظ نظری، استعمار درون کشوری واستعمار خارجی (کلاسیک)، هردو بر محرومیت بومیان از حق حاکمیت برخویش، تکیه می کنند.

به عبارت دیگر، روابط استعماری، درهردو شکل، ساکنان بومی را از حقِ

تعیین سرنوشت، محروم می نمایند. اما وقتی خاستگاه آنان متفاوت باشد، اثر، کارکرد وعوارضِ شوم آنها بر مستعمره همسان نخواهد بود. استعمار کلاسیک می کوشید بومیان را برای وابستگی اقتصادی محفوظ بدارد. ولی استعمارِ درون کشوری جهان سومی، می کوشد به هر طریقی که ممکن باشد بومیان را از میان بردارد! گروهِ اخیر شیوهِ استعماری خودرا با فرهنگ قبیلگی اعمال می کنند. نه بر مبنای سود وزیان چون دول سرمایه داری! عامل درماندگی کُرد درجهان، همین امر است! زیرا،رابطهِ استعمار کلاسیک با مستعمره با توجه به اصل هزینه - فایده بر بهره کشی قراردارد. درنظام سرمایه داری استثمار پایهِ اصلی رابطه ها است. ولی کشورهای جهان سوم حاکم بر کُرد، ازسرمایه داری اصیل بی بهره اند! رابطهِ آنان با کُرد، صرفاً بر بهره کشی قرار نگرفته است. بل که بیشتر ناشی از نژاد پرستی و پندار برتری قبیلگی ملت غالب می باشد! دول مذکور، نه تنها به کُرد، بل به همهِ اهالی کشور و منطقه، آسیب می رسانند. پایهِ روابط دولت های مذکور با کُرد، بازماندهِ روابط جهان گشایی گرانهِ پادشاهی های گذشته است که به آن اشاره شد! چنان روابطی پیوندی با نظام بورژوازی کلاسیک (اروپایی) نداشته و ندارد. بل این روابط، به حفظ برتری قبیلگی می ماند! درواقع، این دولت ها مدنیتِ لازم برای برخوردِانسانی، منطقی و دمکراتیک با مسالهِ کُرد را ندارند.

لذا، می توان دولت های مذکور را عامل تشدید بحرانِ منطقه دانست! آنان به زیان اهالی کشورهای خود و به سودِ امپریالیزم جهانی عمل می کنند! آتش نفاق درونی و منطقه ای را دامن می زنند. سرمایه های انسانی و منابع خدادادی کشور های خودرا صرف خرید سلاح ازاستعمارگران دیروز می کنند. عملکرد آنان، مبین سلطهِ استعماری نوین جهان سرمایه داری پیشرفته بر این کشورهااست!

می توان از خود پرسید: فرایند کارکرد این کشورهای مرزبندی شده توسط استعمار، به سود کیست!؟ آیا این دولت ها که نتایج کارکردشان ویران سازی منطقه، کشتارساکنان بومی و کشانیدن پای امپریالیزم به منطقه و ایجادِ بازار فروش سلاح است، برای استعمارگران پیشین، جانشین مستعمرات سابق نشده اند؟! آیا این دولت ها، فرصت های رشد و توسعه را درکشورهای مسلمان، هدر نمی دهند؟ این دولتها، با ملت خود نیز روابط صادقانه و دمکراتیک ندارند. آنان، فقط به ابقای حاکمیت انحصارگرانهِ گروهِ خود به عنوان « حاکمیت ملی »

می اندیشند! به همین سبب، به استقرار نظام فدراتیو که در متن خود دمکراتیک هم هست، تن نمی دهند تا به راه حل منطقی با کُردها دست یابند! این دولت ها، از ارزیابی علمی و منطقیِ نظام فدراتیو با نظام انحصارگرانه موجود خودداری می ورزند. نگاهی به شیوهِ برخورد دو کشور ترکیه وعراق با مسالهِ کُرد، مؤید این نظر است:

الف. استعماردرونی وتبعیض نژادی درترکیه:

«گفتن از زنبور بیحاصل بود، با یکی در عمر خود ناخورده نیش!»

به مصداق این شعر سعدی درکِ مظلومیتِ ملت کُرد برای خواننده و شنونده جندان آسان نیست! پس از پایان جنگ جهانی اول، ترکیه درآسیای صغیر و باز ماندهِ اروپایی مستملکات عثمانی به وجود آمد.

درآغاز، دولتِ مذکور نه فقط مورد تاییدِ غرب، بل مورد تایید شوروی هم بود. این دولت از همان آغاز، به انهدام و آواره کردن کُردها اقدام نمود و به جای بومیان، ترکهایی را که از بالکان اخراج می شدند، اسکان می داد. این امر که بعدها مورد تقلیدِ اسرائیلی ها قرار گرفت، با تایید غرب بود. درنظام تبعیض نژادی حاکم بر ترکیه، «نام، زبان، فرهنگ و هویت ملی کُرد» درسرزمین نیاکانی اش قدغن شده است! اما، چون کُردها و تُرکها مانند سیاهان تفاوت های فیزیکی (چون رنگ پوست) ندارند؛ تبعیض نژادی ترکها در مورد کُردها ازانظار جهانیان پنهان مانده است!

ازدیگر سو، بر اثر نبود همین تفاوت های فیزیکی بین ترک و کُرد، برخی ازکردها با پنهان کردن هویّت ملی خویش، خودرا از آسیب ناشی ازتبعیض نژادی دور کرده اند! ولی این امر، نه عمومیت یافته و نه رابطه ی استعماری و مسالهِ کُردرا درکل نفی می کند.

درپاکسازی نژادی که به دستور آتاترک اعمال گردید، جوانان درس خواندهِ کردرا که به هویت ملی خود پایبند می ماندند، در داخل گونی نهاده و به دریاچهِ وان می انداختند... در ۷۵ سال اخیر، دولت ترکیه میلیون ها نفر کُردرا آواره و نابودکرده است. بااین همه، کُرد ازمیان نرفته است! قیام کردها به رهبری عبدالله اوجالان، اثر وارونهِ سیاست تبعیض نژادی را در دموکراسی مورد ادعای ترکها از یک موضوع نیمه پنهان درونی به یک مسالهِ پر تنش جهانی مبدل کرده است

دولت ترکیه، باتجهیزات مدرن، تایید آمریکا واسرائیل، در داخل وخارج ...

سرگرم جنگ با هواخواهان «عبدالله اوجالان» است. ترکیه، سالانه نزدیک به ۱۲ میلیارد دلار در این جنگ، هزینه می کند. (۱۶) در حالی که اقتصاد ورشکسته ای دارد!

یکی از سیاستمداران ترک در روزنامهِ ملیت (ترکیه) درزمینهِ راهکار مورد نظر خود برای حل مشکل کردها درترکیه چنین نوشته است:

« کُردها برای بهرمند شدن از «مزایای شهروندی» [همسان با ترکها]راهی جز پذیرش هویت «ترک» ندارند. همانگونه که سیاه پوستان در ایالات متحده به تدریج جزئی از جامعهِ آمریکا شده اند. اگر سیاهان زبان آفریقایی خودرا حفظ می کردند، در جامعهِ امریکا جذب نمی شدند. اما سرخ پوستان این گونه نیستند زیراتمدن انسانی خاصی دارند و قادربه حفظ حیات و زندگی خود می باشند».

چنانکه ملاحظه می شود، نویسندهِ نژادپرست ترک، کُردهارا چون سرخ پوستان امریکایی هم به شمار نمی آورد. [البته خودشان هم با آمریکائیان قابل قیاس نیستند!] ولی، کُردرا به سان بردگان سیاهپوستی می نگرند که راهزنان استعمارگرغربی درسده های پیشین، آنان را از آفریقا می ربودند و برای بردگی به آمریکا می فرستادند. نژادپرستانِ ترک خودرا مالک سرزمین نیاکانی کرد می دانند و کردرا به سان بردگانی که از خارج (چون سیاهان امریکا) به آسیای صغیر آورده شده باشند، می نگرند!!

ب.استعماردرونی درعراق

پس از جنگ جهانی اول، مستملکات جنوبی عثمانی، توسط استعمارگران، به صورت کشورهای کوچک عربی مرز بندی شد همان طور که اشاره شد:

بریتانیا، بخشی ازکردستان مستملکهِ عثمانی را به انضمام نواحی عرب نشین جنوبی که عراق عرب خوانده می شد، برای تشکیل کشورکنونی عراق در نظرگرفت. فرانسه هم بخش دیگری از کردستان را به متصرفات خود افزود و به کشور جدیدی که سوریه نام گرفت، ضمیمه نمود.

اکنون، نژاد پرستان حاکم بر کشورهای مذکور، تمام محدوده ای را که انگلیس و فرانسه از کیسهِ «خلیفه» به آنان، بخشیده اند، وطن عربی می خوانند و برای تغییر ترکیب نژادی و جمعیتی آن از هیچ جنایتی خودداری نمی کنند. عراق این کشور مخلوق استعمار، از همان آغاز که تحت الحمایه ی بریتانیا بود، توسط آن دولت، در جنگ داخلی گرفتار شد. پس ازاین که بریتانیا کُردکشی را به دولت

بغداد سپرد و خود، فایده درآن دید که نفت ببرد و در مقابل آن، تجهیزات جنگی به کشور مخلوق خود بفروشد، ابقای مساله کُرد درعراق سودآور شد!

بدین طریق، بازهم استعمارگران کلاسیک اصل [هزینه - فایده] را در روابط خود انتخاب کردند و در برابر آن، دیکتاتور- نفت - کشور را به ملل مسلمان خاورمیانه نفت خیز ارزانی داشتند!

نتایج شوم مرزبندی و کشورسازی بریتانیا را مردم منطقه لمس می کنند. ولی سیاستمداران و نژادپرستان انحصارجو، این مرزبندی استعماری را مقدس ولایتغیر می انگارند!

با این حال، اگر زمامداران کشور عراق، به جای انحصار طلبی نژادی، این کشور مرزبندی شده توسط استعماررا با یک نظام فدراتیو اداره می کردند، بسیار بعید بود جنگ با ایران روی دهد. زیرا، عراق بامرزبندی کنونی (که اکثریت جمعیت آن را شیعیان و کُردها تشکیل می دهند) اگر نظام فدراتیو داشت، ممکن نبود که دولت مرکزی بدون توافق سایر شرکای حکومتی (ایالات فدرال)، بتواند به چنین جنگی اقدام کند. یا به کویت حمله نماید و در نتیجه، اهالی عراق و تمام منطقه را به چنین سرنوشت شومی دچار کند.

در اشغال حلبچه (هنگام جنگ عراق با ایران) اهالی شهر نشان دادند که نسبت به شرکت درجنگی که صدام بر آنان تحمیل کرده بود و دفاع ازحاکمیت بغداد بر منطقه خود، هیچ تمایلی نداشتند. وقتی آنان مالک وصاحب اختیار سرزمین خود نیستند، تمایلی به حفظ اقتدارارباب تحمیلی هم ندارند!

اما به همین سبب اهالی شهر حلبچه مورد خشم بغداد قرارگرفتند: همگی از کوچک وبزرگ، پیر وجوان سالم وعلیل نابود شدند..

در واقع، کردها این مرزبندی های دستکرد استعماررا فاقد مشروعیت و قداست می دانند. وقتی موطن نیاکانی آنان در اختیار خودشان نیست، برای آنان چه فرق می کند که ارباب تحمیل شده برایشان، کیست؟ کردهای منضم به عراق می خواستند این جنگ تحمیلی به رهایی آنان منجر شود نه ادامه سلطه بغداد!

از دیدگاهی دیگر، زادگاه نیاکانی وتاریخی کُردها که استعمارگران آن را به صورت مستعمره دولتهایی از جهان سوم در آورده اند، مدتها است که به ملعبه استکبار جهانی تبدیل شده است : روزنامه اطلاعات (تهران) ۲۸/ ۳ /۱۳۷۶ نوشت:

«سوریه نزدیکی رژیم صهیونیستی - ترکیه را توطئه ای برای استقرار آوارگان فلسطینی درشمال عراق می خواند»!؟

این خواب ها، گذشته از اینکه تلاشی برای دورکردن دعوا از فلسطین اشغالی است، این نظر « اسماعیل بیشکچی (۱۷) پژوهشگر ترک را تایید می کنند:

«کردستان را به صورت یک مستعمرهِ بین المللی درآورده اند»

به همین سبب، در اعمال نسل کشی کُردها، نه کشورهای اسلامی و نه قدرت های استعماری هیچ یک، واکنشی نشان نمی دهند! سکوت در برابر کشتار حلبچه وآوارگی اوجالان، مبین این واقعیت است.

۲- استعمار خارجی.

ترکها و دول عرب، کردستان را چون یک مستعمرهِ درونی می نگرند وآن را در چنگال تنگ نظرانه وقبیلگی خود گرفتارکرده اند! آنان، زمینه را برای دخالت قدرت های استعماری فراهم ساخته و موجب شده اند که سلطه جویان جهانی، مسالهِ کُردرا در خاورمیانه چون بحران دریک مستعمرهِ مشترک بنگرند وازآن و به سود خود بهره برداری کنند! هم اکنون، تُرکیه کُردستانِ منضم به عراق را جولانگاه حملات مرگبارخود نموده وآن سرزمین را چون یک « مستعمرهِ بدون صاحب» می نگرد!

همین طور در جریان قیام کردها دردهه ی ۶۰ و نیمه ی ۷۰ قرن بیستم درعراق به رهبری بارزانی؛ امریکا، اسرائیل وشاه ایران، از آن به سود خود بهره برداری کردند. پس از توافق الجزایر، شاه در پاسخ حسنین هیکل (۱۸) که از سرنوشت گروه ۳۰۰ هزارنفری پناه بران به ایران سؤال می کرد گفت: ما شورش کردهارا در عراق پدید نیاوردیم. شورش در آنجا وجود داشت. ولی ما از آن، به سود خود بهره برداری کردیم! او سپس دراشاره به سرنوشت پناه بران، گفت:

آنها درایران هضم می شوند! اما در همان هنگام، ملی گرایان کُرد عهد کردند که نگذارند مطابق دلخواه سلطه جویان، کُرد به تحلیل رود! شاه رفت ولی کُردها برجای ماندند!

با این حال، باید از خود بپرسیم: اگر عراق با مسالهِ کُرد مواجه نبود، آیا امریکا، اسرائیل و شاه ایران امکان دخالتی چنان گسترده در عراق، می یافتند؟ آیا توافق الجزایر با صدام صورت می گرفت واورا چنین می آشفت؟ آیا برای عراق امکان توسل به چنین جنگی (با ایران) پدید می آمد؟

این امر آشکار است اگر جنگ های داخلی عراق نبود، نظامی گری در منطقه و در عراق به این گستردگی نبود. در نتیجه، شرایط لازم برای حمله به ایران و کویت برای فرمانروایان بغداد ایجاد نمی شد! دخالت گسترده ِ امریکا وآشفتگی منطقه و فلاکت مردم عراق هم به صورت کنونی نبود!

اما، چرا پژوهشگران غیرکُرد دراین کشورها، از پژوهش دراین مسائل روی گردانند؟! چه احساس وانگیزه ای مانع عنایت آنان به این مسائل می شود؟!

قسمت دوم: عوامل درونی ِ مساله ِ کرد

الف. عوامل مثبت:

۱- کرد از دیدگاه اسطوره شناسی (میتولوژیک)

اسطوره شناسی که اهمیت سیاسی و علمی دارد، کُرد را همواره در نبرد با ستمگران تاریخ معرفی می کند. فشار ستمگران، از یک سو موجب همگرایی کُرد ها گشته است واین همگرایی، مانع هضم واستحاله ِ آنان دردرون فرهنگ مهاجم و سلطه جو شده است. ازدیگرسو، ایستادگی کُردها در برابر سیطره جویان، و تلاش برای حفظ هویت ونیز، دلبستگی به اقتدارملی و محلی خود، کُردرا درنظر سیطره جویان به مردمی مزاحم و ناراحت تبدیل کرده است. به همین سبب، از دیر زمان واژه ِ «کُرد» برای کُردها(نماد سیاسی - میتولوژیک) مظلومیت و ستم کشی، ستم گریزی وستم ستیزی بوده وبرای سیطره جویان تداعی مردمی ناآرام و سرکشی می باشد! فردوسی نامدار، دراشاره به این اسطوره ها، کُردرا ازتبار (رهایی یافتگان) از کشتارگاه ضحاک ماردوش، می داند و می گوید:

به یاری «خورشگر شاه»، گروه گروه جوانانی که از قربانی شدن رهایی می یافتند، با سپردن چند بز و میش، روانه ِ کوه و بیابان می شدند و این رهایی یافتگان از مسلخ ِ شاه را کُرد خوانده اند! «کنون کُرد از آن تخمه داردنژاد»

این اشعار فردوسی، نشان دهنده ِ پیوند میتولوژیک تبار کُرد با ستم کشی و ستم گریزی او است!

اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی در نامه ای که طبری مورخ نامدار به آن اشاره کرده است، خطاب به اردشیر بابکان چنین نوشته است:

«ای کُرد... کی به تو رخصت داد که تاج کیانی بر سر نهی»؟! (۱۹)

کُرد خواندن اردشیر پیش از این که مبین تبار او باشد، نشان دهنده ِ خشم

پادشاهی را نداشته است. کریم خان زندهم که کُردتبار بود، خودرا نه پادشاه، بل وکیل الرعایا خواند! آیا او به خاطر نفرتِ مردم از نام شـــــاه چنین کرد یا به سبب فروتنی ؟!

ازسوی دیگر، سلطه گران در همان حال که از سرکوب کُردهاغفلت نمی کننـد، اورا از تبارخود نیز می دانند! ترک ها کُرد را ترک کوهی می خوانند وآتاتـُرک گفته است که کُرد چون «ترک» از مادر متولد می شود [بخش مصاحبه]

یک شاعر عرب نیز گوید: لعمرک ما الاکراد ابناء فارس... به جان شما کُـردها از تبار فارسها (ایرانی) ها نیستند. او، با ذکر شجره ای از نامهای عربی، کُـردرا عرب تبارمی خواند!(۲۰) البته نباید فراموش کرد که کشتارحلبچه، برای همیشه ادعاهای دروغین را به گورسپرد!!

اما، در پیوند نام کُرد با ستم ستیزی، اگر کاوهِ آهنگررا که کُرد می خوانند، اسطوره بدانیم، ابومسلم را مثال می زنیم: که او، دربرابر تازیان اموی چـــون کاوه ای دیگر قیام بنمود. او نیز، صدارت را خود در دست نگرفت. بل، آن را بـــه عباسیـان سپرد! ولی چندسال بعد، منصور خلیفهِ دوم عباسی دست نشـــــاندهِ ابومسلم، به شیوه ای نیرنگ آمیز و بسیار ناجوانمردانه، دستور به قتل او داد.

ابودلامه شاعر دربار منصور، هنگام صدور دستور قتل ابو مسلم، اورا کُـــرد تبارخواند و بدین طریق، قتل اورا توجیه نمود! (۲۱)

این مثال ها، حاکی ازاین امر می باشند که « قربانیان ستمکـاران درتـــاریخ منطقه» نخست به داشتن تبار کُردی «موصوف» می شده اند سپس کشتـــــــه می شدند! ولی این امر، نمایانگر ایستادگی کُردها دربرابر خود سـری و ستمگری پادشاهان بوده است.

درقرون اخیرهم، نام کُرد، سمبل مظلومیت و ستم مشترک میلیون ها نفر از ساکنان تاریخی خاورمیانه گشته است. هیجان ناشی از ربودن ورفتـــار ظالمانهِ زورگویانِ جهانی با عبدالله اوجالان (که سراسر جهان را فراگرفت) ناشی ازاین پیوند است.

استعماربین المللی به منظور بهره برداری از آب گل آلود، میهن نیـــاکـانی کُرد را بین عرب ها و ترک ها تقسیم کرده است واورا در اسارت نژادپرستـــــان تنگ نظر رها کرده است!

۲- سیمای کُرد و هویت ملی

به نظر ابواسحاق الفارسی، جغرافی دان قرن چهارم ه.ق. (قرن ۱۰م.) : کُردها ویژگی انسانی خاصی دارند؛ گویی که کُردها سرشت تمام مردم جهان را در خود جمع کرده اند! (۲۲).

سیمای فرهنگی کُردها، توجه هر تازه واردی را به منطقه جلب می کند. به نظر یک مهندسِ اسکاتلندی به نام هامیلتون، سازندهِ جاده ای به همین نام در کُردستان (منضم به عراق) اشاره می کنیم: او می نویسد:

«کردها بیش ازاین که به اعراب شبیه باشند، به اسکاتلندیها می مانند!آنان به سان اعراب، شیفتهِ تنعم نیستند؛ با این همه شاد و بذله گوهستند. به ویژه مایلند از خود وملت خود، بیشترسخن بگویند. کمی درویش مسلک و فیلسوف مآب اند! دیگری، می نویسد گرچه کردهانیز مسلمانند، ولی زنان کُرد به سان زنان کشورحاکم، پوشیده نیستند (۲۳)

ب. عوامل منفی

۱- تفرق جویی تاریخی و تبعات آن

امارات تاریخی کُرد، ازآغاز تمایلی به همگرایی وتشکیل یک دولت وایجاد یک مرکزیت مقتدرِ پادشاهی نداشته اند. آنان، مانند پیرامونیان خویش به جهان گشایی گری نپرداخته اند. متاسفانه، عدم تمایل به سلطه جویی بر دیگران (که ازنظرانسانی بسیار ستوده است) سبب استیلای سیطره جویان بر کُرد واسارت و حرمان وی شده است! پرورش یافتگان فرهنگ سلطه ستا، می گویند: چون کُرد سابقهِ کشورگشایی ندارد، دراین عصر نیز باید دراسارت نوادگانِ کشور گشایان باقی بماند!

تفرق جویی دیرپای کُرد، اثرهای بدی روی رشد و بلوغ ملی کُرد نهاده است. در این قرن، به جای ناسیونالیزم فراگیر، ناسیونالیزم منطقه ای در میان کُردها جذبهِ بیشتری دارد! به نحوی که رهبرانِ جریانهای سیاسی کُرد در قرن بیستم نیز، از سنت دیر پای ناهمگرا یی سیاسی، دست برنداشته اند. سران کُرد، تا کنون به خواست دشمنان، ازفرصت نادر وشکنندهِ پس از جنگ خلیج فارس، بهره نبرده و در تفرق و دشمنی با خود بوده اند. آنان پیش ازاین که حاکمیتِ

ملت خودرا برقرارکنند(ناسیونالیزم فراگیر) برای حفظ موقعیت گروه خود، (ناسیونالیزم منطقه ای) تلاش می کنند.

۲- فقدان مرزبین خدمت وخیانت، خائن وخادم

درواقع، نمی توان این ویژگی را منحصر به کُردها خواند. این گونه گرایش های ناهنجار، در بین سایر اقوام و ملل نیز دیده می شود. با این حال، در میان کُردها به آسانی مرز بین خدمت و خیانت، فرومی ریزد. یا بهتر بگوییم فرق بین خادم وخائن، ناپدید می شود! البته، بخش بزرگی از این رفتار، نشان دهندهِ توسعه نایافتگی ملی یا به عبارت دیگر ناشی از سطح نازل آگاهی و وجدان نارس ملی، است. ازدیگرسو، گرایش های (لومپنی) و(ده ره به گی وجاشی) [این دو واژه کُردی هستند] درمیان کردها کم نیستند.

واژهِ «ده ره به گ» را به طور نادرست همسان فئودال می شمارند، درهرحال روحیه و تمایلاتِ منسوب به «ده ره به گی» چیز دیگری است: نوعی تمایل به خود سری، قهرمان بازی، نافرمانی و گردنکشی، مبین روحیهِ ده ره به گی است. این گرایش ها، پیوندی با تمکن و زمین داری (که از ویژگی های مادی فئودالی به شمار می روند) ندارند. بل که این گرایش ها در کُردستان، اغلب از افرادی سر می زنند که فاقد هر نوع تمکنی هستند. این گرایش ها، به خودی خود زیانبار نیستند، ولی هنگامی که به آسانی با عدم تعهد نسبت به ملت همراه می شوند، بسیارزیانبار می گردند. لذا، می توان چنان گرایش هایی را، نه روحیهِ فئودالی، بل، همسان با(لومپن) سیاسی خواند!

این گرایش ها، سبب می شوند که افراد، اعم از دارا و نادار، به سوی خیانت و مزدوری یا آنچه را که کردها «جاش» می خوانند، کشیده شوند.

تمام این عواملِ منفی، موجب شده اند که دیوار بین خدمت و خیانت یا فرق بین خادم و خائن، فروریزد! این گرایش ها همواره از جانب دشمنان کُرد، مورد بهره برداری قرار می گیرند.

گرایش به تفرق و فقدان مرز بین خدمت و خیانت یا ناپیدایی دیوار بین تعهد و عدم تعهد نسبت به منافع ملت، سبب شده است که هر فرد یا گروهی به آسانی به «جاش» تبدیل گردد! چنان که، دربین مبارزین سیاسی نیز، می توان مراحلی از زندگی «جاش»ی مشاهده کرد! زیرا افراد یا گروهی که باهم اختلاف

پیدا می کنند، تعهد خودرا نسبت به «ملت» فراموش نموده و بـه سـوی دشمن می روند تا از رقیب خود انتقام بگیرند!!! چنین گرایش هایی، آفت سازمانها و پیکار ثمر بخش سیاسی هستند.

۳- بی تفاوتی و حالت انفعالی

این ویژگی هاراهم نباید مختص کُردشناخت. ولی گسترش چنین روحیـه ای، در میان کُردها، مقدمهِ نابودی است! استیلاگران می کوشند این روحیه را درمیان کُردها تشدید کنند. ضعف کُرد در برابر مهاجمان نیرومندِ ادوارگذشتـه و امروز، سبب شده است که نوعی بی تفاوتی وحالت انفعالی نسبت بـه زنـدگی و حقـوق انسانی در میان جامعه پدید آید. بیشتر مردم نسبت به سرنوشت ملی، خاموش مانده اند! بیشتر انتظار دارند «دیگران» (نه خود) دست بـه کارشوند و کردرا از اسارت رهایی بخشند!!

قسمت سوم: عوامل دیگر

۱- آسان گیری در برابر سنت گرایی

فرایند موجودیت و تاریخ کُرد، نوعی «دوگانگی» فرهنگی نا متعارف پـدیـد آورده است، کُرد از یک سوبه شدت سنت پرست است واز سوی دیگر، بـه نـوعی آسان گیری یا تساهل، عادت کرده است. این رفتار فرهنگی، کُردرا درنظر دیگران نامتعارف جلوه می دهد. لذا، کسانی که نتوانسته اند کُرد را دریابند، به افسانه یا داوری نا درست روی نموده اند! شاید به همین سبب گروهی کردرااز نسل پریان و برخی اورا از نسل جن شمرده اند!

در مورد معایب سنت گرایی می توان به تکرار روشهای بی ثمر وناموفق و خُرافی گونه، منجمله در مبارزات سیاسی اشاره کرد:

امرای کُرد در۵ قرن پیش، پس ازاین که ناچار شدند انقیاد یکی از دو قـدرت عثمانی وصفوی را بپذیرند، به یک رویهِ سیاسی نامطمئن وموقتی روی نهادند آنان، برای حفظ سنت های فرمانروایی خویش در منطقه بـه دیپلماسی بهـره برداری از تضاد بین سلاطین ایران و عثمـانی روی آوردند. امـا بـه زودی معلوم شد که دولتهای مکّار و زورگـوی مـذکـور، از ایـن دیپلوماسی بهره می برند. با این حال، امرای کرد تا اواسط قرن ۱۹ این رویـه را ادامـه دادنـد. سپس که عشایر(

به تحریک دولت های حاکم) جای امرای کُردرا گرفتند، آنان نیز از همـان شیوه پیروی کردند! در قرن بیستم که احزاب سیاسی در کُـردستان پـدیـد آمدند، آنان نیز همان رویه را دنبال کردند! با اینکه به کرات شیوه هـای متـداول و نـا موفق مبارزهِ مسلحانهِ سنتی را آزموده اند، ولی باز بـه همان شیوه ها ادامـه می دهند و در فکر تغییر راهکارها نیستند!

در مورد آسان گیری وتساهل، اگر چه یکی ازارکانِ مدنیت است، ولـی اسـارتگران کُرد(که تمام راهکارهای مدنی حل مشکل کُردرا بسته انـد) از ایـن روحیهِ مثبت، به سود خود وبه زیان کُرد بهره برداری می کنند.

سازش کُرد با مذاهب، اقوام و نـژادهای دیگر، یکی ازرویکردهـای مثبت این آسان گیری است. غیرکردها، تا وقتی قصد تحمیل یا تجاوز نـدارنـد، درنـزد کُرد عزیز اند. ولی سلطه گران که تحمیل را حق (!) خود تلقی می کنند، از یک سـو کُردرا مهمان نواز، مهربان، جوانمرد و... می خوانند، ازسوی دیگر، اورا بیگـانه ستیز وسرکش، تلقی می کنند! لا جرم، کُرد را نـا متعارف می یابند!

بدبختانه، ذهنیّت مثبتِ آسان گیر و سازوارکُردها با پیروان مذاهب، مکاتب سیاسی و فرهنگی دیگر، همواره تکیه گاه منـاسبی بـرای تسلط و فـرمانروایی دیگران واعمالِ سیاستهای متکی بر زور و نیرنگ، بر کُردستان بوده است.

جنبهِ بسیار زیانبار همین ذهنیّت، درتساهل نسبت به امرحکومت «خـودی و بیگانه»است. فرایند این امر، کُردرا به چنین سرنوشت شومی دچـارکـرده است. در ریشه یابی این «ذهنیّت» به ویژه از دیدگاه سیاسی، عوامل زیادی را می توان برشمرد. از آن جمله:

الف – وابستکی طولانی زندگی بخشی از کُردها، به اقتصـاد رمـه داری، کوچندگی و رمه گردانی بوده است که خود در برابر مرتع داران، به نوعی تمکین سیـاسی نیاز دارد.

ب – حضور امپراتوریهای نیرومند که کُرد باساختارسیاسی سنتی ومحدود محلی، قادر به «مقابله» با آنان نبوده است.

ج – جنگ و نا امنی توأم با تهاجم خشن و پایان ناپذیر بیگانگانِ سلطه جو تبعید و کوچ اجباری. بـه نحوی که کُرد امیدی به فردای خود وحـفـظ دست آورد های خویش نداشته است!

با این حال، زندگی مسالمت آمیز بـا اقوام دیگر، اعم از سـاکنـان منطقـه یا

سلطه گران و عوامل آنان (که اغلب دارای مذهب و فرهنگ متفاوت هستند) از مظاهر مثبت آسان گیری، تساهل ومدنیت کُردها است.

۲- پیدایش فکرهمگرایی سیاسی وکردستان بزرگ

فکر همگرایی و تشکیل دولتی مستقل، قرنهااست که درمیان ملت کُرد پدید آمده و یک گفتمان نوین نیست: از نظرریشه یابی تاریخی، جنگ های تحمیلی صفویان وعثمانی بر اهالی کُردستان، موجب تحول دراندیشهِ سیاسی مردم و نخبگان کُرد گردیده است. این اندیشهِ نو، نخست بار موجب تدوین تاریخ مفصل کردستان [شرفنامه] شد که در ۱۰۰۵ ه ق. توسط شرف الدین خان بتلیسی تدوین شده است. درکتاب مذکور، به موارد میتولوژیک، پیرامون علل تفرق کُرد اشاره شده است.

یک قرن پس از آن، احمد خانی، ابعاد اندیشهِ همگرایی امارات کُردرا به سبب وجه اشتراک آنان برپایهِ هویت ملی ساکنان، در ابیات جاودانهء خود، به نام «مه م و زین»(تالیف ۱۶۹۴) با روشنی بیمانندی، عرضه نموده است.

احمد خانی، دراشعار شیوای خود، به طرزماهرانه ای موانع درونی همگرائی امارات و خصلت ناستوده ی اخلاقی امیران کُردرا در مقدمهِ کتاب منظوم و شیوای خود (مه م و زین) بیان نموده است. او، نسبت به سرحد بندی سلاطین صفوی و عثمانی، که در درون سرزمین نیاکانی کُردها احداث کرده بودند،اعتراض نموده است:

« بفکر ژ عرب حتا ڤه گُرجان   کُرمانج چه بوویه شبه بُرجان»

که مفهوم آن چنین است: بیندیش! که از سرزمین عرب [در شمال بصره] تا سرزمین گرجستان، سرزمین کُردها «کرمانج ها» است که درآن [دیگران] برج های سرحدی احداث کرده اند! سپس می گوید:

«گُردیٚ هه بویامه اتفاقک   ڤیکرا بکرامه انقیادک   ...

تکمیل دکرمه دین و دولت تحصیل دکرمه علم و حکمت» :

اگر ما با هم اتفاق داشتیم و همه ازیک مرکز اطاعت می نمودیم... دین و دولت خودرا تکمیل می کردیم! دنبال کسب علم و حکمت می رفتیم!

او در جای دیگر به شکوه از پروردگار می گوید:

«من از حکمت خدای در شگفتم که چرا در این جهان تنها کُردها ازداشتن دولت

محروم شده اند، خلاصه برای چه محکوم شده اند»؟!

تبلیغ فکر نوین « دولت یکپارچه کُرد» را او در ۳۰۰ سال پیش بیان بنمود. به اعتقاد او، در سایهِ یک دولت یکپارچه، ممکن بود ساکنان کُردستان بتوانند از «تعرض ویرانگرانه، بیرحمانه وسلطه جویی سیری ناپذیر پادشاهان صفوی و عثمانی رهایی یابند».

به نظر خانی، اقوام کرد تبار، در صورت داشتن پادشاهی از [میان خود] قادر به دفاع از ملت خویش، دربرابر تهاجم وغارت کشورگشایان پیرامون خویش، می شدند! هم چنین، به نظر او، می توانستند به فرهنگ، زبان و ادبیات خود، در سایهِ یک دولت خودی، رونق بخشند! اما، او در همان حال، علل فلاکت کُرد و معایب رفتاری واخلاقی امرای آنان را نیز بسیار صریح ودقیق، مطرح نمود! (۲۴)

ولی در نهایت شگفتی باید اذعان کرد: همان معایبی که خانی در سه قرن پیش به آن اشاره می کرد و امیران کردرا به سبب آن سرزنش می نمود واز آنان دعوت می کرد که همّت کنند و آن عیوب رفتاری را چاره نمایند، امروزهم، همان معایب موجب تفرق سران ورهبران سیاسی کُردشده اند!

اکنون هم، نه تنها بسیاری ازرهبران سیاسی، بل بیشتر روشنفکران کُرد نیز، منافع خود و پیروان گروه و ایل و تبار خویش را بر منافع ملت کُرد ترجیح می دهند. این امر، حاکی از وجدان نازل ملی و سطح پایین آگاهی (ملی) است.

آیا بخشی ازاین عقب ماندگیها از نتایج واثراتِ شوم پادشا هیهای گذشته و اکنون هم، ناشی از روابط استعمار درونی نیستند؟ آن کشورهایی که میراث خوار آن پادشاهی ها هستند!؟

به هرحال، عوارض شوم عوامل درونی، چون رفتارهایی که احمد خانی آن را مذموم می شمرد، اکنون درکُردستان منضم به عراق، دامنگیر مردم شده است! عشق رهبران و دست اندرکاران، به منافع گروه یا ایل و تبارخود، مانع ایجاد دولت ملی حتی در شکل فدرالی آن است...

به این طریق، این بار نیز، جامعهِ مظلوم کُرد، درمذبح تاریخ به مسلخ سپرده شده است! این مردم اسیر و درمانده، بر ویرانه های خود در این جهان بالنده و جهنده می گریند و بر تربت عزیزان به خون خفتهِ خود می نالند. آیا می شود دراین سرنوشتِ شوم، فقط پیرامونیان کُردرا گناهکار خواند!؟

۳- مقابلهِ افزونخواهان با اندیشهِ همگرایی

اندیشهِ همگرای وایجاد کُردستان بزرگ [یکپارچه]، اگر درمیان کُردها نتوانست تحقق یابد، ولی اشغالگران را به شدت هوشیارکرده و به واکنش های همه جانبه برای ممانعت ازتحقق آن واداشته است! چنان که امروزهم سیاست استراتژیک آنان، نه تنها ممانعت ازتحقق این فکراست، بل، با هر تحولی که به رهایی کُرد از اسارت ملی بیانجامد، مخالفت می کنند!

بدبختانه، اکنون که چهار قرن از تدوین شرفنامه و سه قرن از ظهورخانی، می گذرد، اگرچه برخی از سران و نخبگان کُرد برای رهایی کوشیده اند، با این حال، در سطح گسترده ای، وجدان ملی وآگاهی سازنده وکارساز هم چنان در سطح پایینی قراردارد.

شاید، فروپاشی امارات، یکی ازعوامل این عقب ماندگی و فلاکت باشد. زیرا پس از خانی دو قرن طول کشید تا از نو شاعران و نخبگان به حرکت در آمدند. دو قرن خاموشی! در ریشه یابی این سیر قهقرایی، می توان گفت:

ازقرن هیجدهم میلادی عشایر کُرد به تفنگ دسترسی پیداکردند و بر نا فرمانی خود از امارات در حال فروپاشی، افزودند. درنتیجهِ سرکشی عشایر از فرمانروایان سنتی کُرد، اوضاع امنیتی منطقه چنان در هم ریخت که دلایل مشروعیت و بقا ی دیرپای امارات، ازمیان رفت. فروپاشی آنها جلو افتاد! پس از آن، عشایر، برجان ومال اهالی مسلط شدند. مردم شهرها چشم به حمایت بیگانگان دوختند وشرایطی به وجود آمد که اهالی درماندهِ کردستان، جز اتکا به خدا، کوه و تفنگِ خویش، تکیه گاهی برای حفظ امنیت خودنیافتند. به این طریق فکر رهایی و همگرایی دو قرن در چاه سکوت افتاد!

۴ - نقش سیاسی رهبران روحانی کرد

پس از فروپاشی امارات، رهبران طریقت ها نیز، جایگاه سیاسی پیداکردند. این امر، در قیام شیخ عبیدالله، (۱۲۹۷ ه. ق.) شیخ محمود در سلیمانیه، (۱۹۲۰) و شیخ سعید پیران و شیخ عبدالقادر گیلانی در دیاربکر (۱۹۲۵) و سید رضا در قیام درسیم (۱۹۳۸) به خوبی آشکار است. رهبران طریقت ها، در غیاب امرای سنتی، تا حدی مردم را در برابر تجاوزات حفظ می کردند. خانقاه آنان، چون پناهگاه مردم تلقی می شد. در این دوره، عشق به داشتن تفنگ و تکیه بر وابستگی به یکی از مراجع طریقت، افزایش یافت و به صورت تنها راه حفظ موجودیت درآمد!

۴

ایجاد سازمان های سیاسی در میان کُردها

اول. سازمانهای سیاسی درمیان کردستانِ منضم به (عثمانی)

دریک قرن پیش [۱۸۹۸]، یکی از سرشناسان خانوادهِ بدرخان [مقداد مدحت بدرخان] نخستین روزنامهِ کردی را به نام [کُردستان] در قاهره به چاپ رسانید. این امر، نمودار ظهور هسته های سیاسی و ملی همفکر درمیان کردها می باشد که ازیک سده پیش، برای گسترش دیدگاههای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود در میان کردها گام برداشته اند. (۲۵)

در۱۹۰۸ جمعیت همکاری کُرد به وجود آمد. سپس، سازمان های متعدد سیاسی و اجتماعی پدید آمدند: دراین میان، می توان به احزاب خویبون، هیوا، اشاره کرد. سپس در کردستان منضم به عراق، پارت دمکرات کُردستان و سپس [P.D.K.] پارت دمکرات کردستان منضم به ترکیه به و جود آمد.

پس از فروپاشی قیام کردها به رهبری بارزانی دردههِ ۷۰ قرن بیستم اتحادیه میهنی [به رهبری جلال طالبانی] از چند سازمان سیاسی به وجود آمد.

سرانجام در ترکیه، حزبِ کارگران کردستان:(پارتی کرێکارانی کوردستان P.K.K.) به رهبری عبدالله اوجالان، تشکیل شد. مجلهِ اندیشهِ جامعه (ش۲ چاپ تهران) دربارهِ خطوط کلی پ.ک.ک. چنین می نویسد:

اهداف نظری:

- تاکید بر مفهوم عام انسانیت به ویژه در ضدیت با ازخودبیگانگی و سلطهِ مالکیت خصوصی بر منافع اجتماعی
- توجه به ازادی حقیقی و حقوقی زنان
- توجه به میراث فرهنگی بشر و حفظ محیط زیست
- رویکرد عینی به تربیت انسان با اخلاق و رفتار انقلابی بر مبنای نظام اندیشگی در سوسیالیست انسان گرا و عمل گرا

اهداف سیاسی:

- ارایهء راه های سیاسی نو به مردم خاورمیانه
- درخواست حق تعیین سرنوشت مردم کُرد و استمداد از مجامع بین المللی و دولت های منطقه...

سازمان های دیگری نیز درمیان کردهای خارج از ایران پدید آمده اند. برخی

از این سازمانها، قیامهای بزرگی را رهبری کرده اند.

از انجا که اکثر مردم با مساله کُرد درعراق آشنا هستند وبخش دوم این کتاب به مصاحبهِ اوجالان رهبر .P.K.K اختصاص یافته است، لذا، به این اشاره اکتفا می نماییم. ازدیگرسو، بنا به دلایلی کمتر به شرح سازمان های سیاسی کُردها در ایران پرداخته اند، لذا دراین بخش، ضرورتِ اشاره ای کوتاه و کلی به آن احساس می شود.

دوم. سازمانهای سیاسی کُرد درایران

- اشارهِ کلی: تشکیل احزاب

سازمانهایِ سیاسی کُرد در ایران، از دوران رضاشاه رویش خودرا آغازکردند و پیوندهایی بین فعالان سیاسی درکُردستان منضم به عراق و قاضی محمد و دیگر نخبگان کُرد به وجود آمد. پس از شهریور ۱۳۲۰ در ادامهِ این پیوندها، نخستین سازمان سیاسی و شناخته شده کُرد در ایران تولد یافت. درمرداد ماه سال ۱۳۲۱ سازمانی موسوم به [كۆمه لَه ى ژيانه وه ى كورد: ژ.ک.] حزب تجدید حیات کُرد، در شهر مهاباد به طور پنهانی، تشکیل شد. سپس، به سرعت درمنطقه رشد و گسترش یافت. اما درسال ۱۳۲۴ «ژ.ک.» ناگزیر شد، جای خودرا به: حزب دمکرات کردستان ایران، بسپارد.

حزب دمکرات، دردورهِ نخست (۱۳۲۴) اهداف، و بیانیهِ تشکیل خودرا با «بسم الله الرحمن الرحیم» و تایید گروهی ازسرشناسان منطقه آغاز کرد.

در ۱۳۲۴/۱۱/۲ پس از مایوس شدن هواخواهان حزب و مردم از موافقت تهران با درخواستهایشان، به ایجاد جمهوری کردستان در مرکز ایالت مکری پرداختند.

بعد ازفروپاشی جمهوری، گروههای چپ هسته هایی در میان کُردها برپا داشتند. ولی، سازمان های کمونیستی ویژهِ کُرد، پس از انقلاب اسلامی، رأساً یا شاخه های فعال خودرا چون کوملّهِ زحمتکشان (باکومه لهِ ژ.ک.اشتباه نشود) در میان کُرد ها دایر کردند...

با این حال، جز کومه لهِ ژ.ک. (کومه له معادل حزب است) سایر احزاب در اعتلای سازندهِ وجدان ملی و آگاهی کارساز جامعهِ کُرد، ناموفق بوده اند.

دراین میان، «ژ.ک.» (که یک سازمان سیاسی و ملی بر مبنای اعتقادات مذهبی و اسلامی کُردها ایجاد شده بود) درعمرکوتاه خود، نقش سازنده ای در بهبود رفتار واخلاق سیاسی واجتماعی مردم ایفا کرد.

شرایط عضویت درسازمان نیمه مخفی (ژ. ک.)، بر مبنای معتقدات مذهبی مردم صورت می گرفت. هرکس که می خواست به عضویت کومه له درآید، برای هریک ازتعهداتش (به منظور عضویت درکومه له)، مجبور می شد یکبار به قران مجید سوگند یاد کند و این سوگندها، برای حفظ اسرار سازمان وتعهد به عدم خیانت به ملت کُردبودند. این امر، موجب شده بود که مردم اعضای حزب «ژ. ک.» را سوگند خوردگان» [سوێند خوَر] بنامند. اغلب آنان، درمیان مردم، از احترام و اعتماد خاصی برخوردار بودند.

هرعضو «ژ. ک.» متعهد می شد: به هیچ شیوه ای، اعم از کردار و گفتار، نسبت به کُرد، مرتکب خیانت نشود! در نظر پیروان ژ.ک. همهِ مردان و بانوان کردتبار، برادران و خواهران دینی و ملی، به شمار می آمدند. لذا، خیانت به هر فرد کُرد، گناه وبی اعتنایی به سوگندبود. با توجه به این که در آن دوره منطقه فاقد نیروی انتظامی بود (چون شوروی ها مانع ورود نیروی نظامی مرکز به آن منطقه می شدند) رشد چنان اعتقادی در میان مردم، یک ضرورت اجتماعی بود. به همین سبب، سازمان مذکور با استقبال کم نظیر همگانی در منطقه روبروگردید!

از دیدگاه ژ.ک. [به استناد نشریهِ آن سازمان به نام نیشتمان] کُرد بودن، وجه مشترک همهِ کُردها درعالم است. واین وجه مشترک، می بایست ما فوق تمام وابستیکی ها و امتیازات اجتماعی افراد قرارگیرد. هیچ وابستکی یا امتیازی [فردی یا گروهی] نمی بایست موجب جدایی، نفاق و دشمنی بین کُردها گردد. اعم از اینکه امتیازات، ناشی از موقعیت طبقاتی، یا به سبب تفاوت در وابستکی به یک [ناحیه، شهر، روستا، ایل، عشیره و...]باشد. درواقع، یگانه وجه مشترک خلل ناپذیر میا ن همهِ [کردها] درهر جایی که بودند، کُردبودن آنان تلقی می شد! به این سبب، ژ.ک. چون یک سازمان فرامرزی و فراگیر، برای همهِ کُردها بود. و اهداف بزرگی را در برنامهِ کار خود داشت (ولی می بایست با راهکار مدنی به آنها دست یابد نه مسلحانه) لذا دستیابی به آنها، ممکن نبود! زیرا، با توجه به تنگ نظری دول حاکم بر کُرد، دستیابی به چنان اهدافی، یوتوپیایی می نمود.

ویژگی مهم ژ.ک. همین راهکارمدنی برای تحقق آزادی و رهایی کُرد از اسارت ملی و برابری سیاسی آنان، با ملل همجوار بود. کومه لهِ ژ. ک. معتقد بود می بایست اهدافش، از راهکارهای مدنی تحقق یابد! ولی چنان اعتقاداتی، با

نظر مارکسیست ها که جامعه را میدان جنگ طبقات تلقی می کنند، کاملاً در تضاد است. به نظر گروه اخیر، گذشتن ازسد انحصار قدرت حاکم، بدون توسل به زور ممکن نیست!»

اما، کومه له ِ ژ. ک. به استناد نشریه ِ ارگان مرکزی خــود[نیشتمان] در برابر دیدگــاه توسل به زور، چنین استدلال می کرد:

«کُردها، از لحاظ توانایی فیزیکی و دسترسی به جنگ ابزار وامکانات لوژیستیکی، قادر به مقابله با دولتهای پیرامونی حاکم برکُرد، نیستند. لذا باید ازراهکارهای مدنی برای رهایی خود ازاسارت ملی و کسب حق تعیین سر نوشت، گام بردارند!»

اما همان طور که اشاره شد، به نظر بیشترمردم در آن دوران پر التهــاب، با توجه به مواضع دیرپای پیرامونیان کُرد، توقع حل مشکل کُردها ازراهکارهای مدنی بسیار یوتوپیایی و خیال پردازانه می نمود.

مردم، در بحبوحه ِ پایانی جنگ جهانی دوم، می خواستند دست به کارشوند و ازاسارت ملی رهایی یابند! به همین سبب، گردانندگان ژ.ک. ناگزیر به جای حزب مذکور، به تشکیل حزب دمکرات کُردستان ایران روی آوردند.

سازمان اخیر برخلاف ژ.ک. همه ِ کُردهارا دربر نمی گیرد. بل، کاملاً محلی و منحصر به کُردهای ایران است. این سازمان، در تجدید سازمان خود، همواره بر همبستگی کُردهای ایران با ایران تکیه می کند وخودرا متعهــد به حفظ تمامیت ارضی ایران می داند. به همین سبب، دیدگاه فرامرزی ژ.ک. را، ازبدو تاسیس کنارنهاده است. هدف رسمی واعلام شده ِ حزب (که درسال ۱۳۲۴ اعلام گردید) نوسازی نظام فدراتیو کهن در چارچوب شورا های ایالتی مندرج در قانون اساسی مشروطیت بر مبنای سوابق تاریخی مناطق کردنشین بود. ولی با ظهوررضاشاه، سیاست رسمی و استراتژیک دولت بر تصغیر منطقه ِ مکری و دیگر منــاطــقی که مهد حکومتهای محلی کُرد بودند، جای گرفت.

– تشکیل جمهوری کردستان

در دوم بهمن ۱۳۲۴ هنگامی که هیچ نیروی از مرکز درمنطقه حضورنــداشت مردم فرصت یافتند به آرزوهای خود، واقعیت بخشند: به این طریق، تاسیس جمهوری کردستان، به ریاست قاضی محمد، اعلام شد.

همان طور که گفته شد، آن توقعات [تجدید حکومت های محلی گذشته به

شیوهِ مدرن] ازدیدگاهِ حکومت پهلوی مردود بود. لذا، واکنش مردم در برابر بی اعتنایی مرکز به خواست های شان، چنان بود که به جای اختیارات ایالتی، جمهوری کُردستان را در مرکز منطقه ای برپا ساختند که یک قرن پیش از آن، امارت دیرپای مکری برچیده شده بود! ولی این امر مبین جدایی از ایران نبود، بل، طرح ایجاد نوعی نظام فدرال در کشور بود. اما چنان طرحی در نظر شاه و انحصارطلبان قدرت، غیرقابل قبول است. شاه در راس این گروه اعلام می کرد: با این شیوه ایران تبدیل به ایرانستان می شود؟!

با این حال، نکتهِ مهم در ایجاد حکومت مذکور، مبنا و ساختار مردمی آن بود. این امر افتراق اساسی و ساختاری جمهوری کردستان را با آذربایجان، نشان می دهد. جمهوری کردستان در مهاباد، بر پایهِ توسل به قوهِ قهریه و به اتکای نیروی انتظامی هواخواهان ایجاد نشد. بل، بر مبنای پشتیبانی وخواست مردم تشکیل یافت. مخالفین خواه آگاهانه وخواه نا آگاهانه، تشکیل جمهوری راساختهِ دولت شوروی سابق می دانند. در صورتی که آن دولت فقط مانع سلطهِ قهری سپاه مرکز شده بود. جمهوری کُردستان، دارای ویژگی های زیر بود:

- ارزش های مذهبی مورد اعتقاد مردم، کاملاً مراعات می شد.
- حکومت فاقد پلیس مخفی وزندانی سیاسی بود.
- مردم، از آزادی سیاسی چشمگیری برخوردار بودند.
- نگاهداری ازکودکان و نوجوانان [بی سرپرست یا بی بضاعت] و امکان تحصیل آنان، بر پایهِ مشارکتِ تعاونیِ مردم، صورت می گرفت.
- امنیت قابل ستایشی در منطقه ی زیر نفوذ حکومت برقراربود.
- وضع عمومی مردم سرشار ازنشاط و امید بود.
- همدلی و همیاری مردم با دستگاه حکومت بسیارچشمگیر بود.

با این حال، جمهوری از نظر فیزیکی قادر به حفظ خود در برابر تهاجم دولت و محاصرهِ اقتصادی همه جانبه نبود: زیرا در معادلات جهانی، ایران درمدارِ غرب قرار گرفته بود و دول امپریالیستی غرب، بر فروپاشی آن حکومت مصر بودند. چون، آن را ساخته و پرداختهِ رقیبِ خود(شوروی) می دانستند.

جمهوری در عمر کوتاه خود، بسیار موفق بود. ولی بهتر است بپذیریم که حکومت مذکور، بخشی ازتوفیق خودرا مدیون آموزشهای سازندهِ ژ. ک. بود که در رفتار و تعهدات ملی مردم، ایجاد کرده بود. درهرحال، مردم با اشتیاق

کامل از حکومت استقبال کردند. برابر اسناد موجود، در قلمرو جمهوری کردستان بر خلاف آذربایجان، حکومتی پدید آمد که نه تنها «پلیسی» و خوفناک نبود، بل اساساً «پلیس مخفی» نداشت و همان طور که اشاره شد، زندانی سیاسی نداشت! نیروی انتظامی حکومت نیز (نه نیروی نظامی) بسیار محدود و ابتدایی بود! ولی درهمان حال، امنیت قابل ستایشی درمنطقه ایجاد کرده بود!

اما نکتهِ مهم این است که حزب دمکرات، توفیق نیافت پایبندی خودرا نسبت به ادعای خویش مبنی بر پیوند ناگسستنی با کشورایران وجدایی خواه نبودن خویش، به کرسی نشاند. تبلیغات انحصارجویان قدرت و تمرکز خواهان مدیریتِ سیاسی دردوران شاه، بـه گونه ای اثرکرده است، که هنوز کمتر کسی درکشور، به پایبندی حزب مذکور به تمامیت ارضی ایران وجدایی خواه نبودنش باور دارد. بل به آن سازمان، مهر تجزیه طلبی زده اند.

ولی از دیدگاه منطقی، تجزیه طلبی برای ناحیه ای که آن را از نظر اقتصادی در وابستگی وعقب ماندگی مرگ آسایی رها کرده اند، نسبت پوچ ونا روایی است!

- فروپاشی جمهوری و حزب دمکرات

پس از این که شوروی سابق به ظاهر با وعده سر خرمن در مورد واگذاری امتیاز نفت تطمیع شد، خودرا از حمایتِ حکومت های آذربایجان و کردستان کنار کشید. و دست شاه و غرب را در هجوم به منطقه باز گذاشت. اما درواقع، مساله فریب و تطمیع شوروی نبود. بل، همان طور که اشاره شد، تحولات در سیاست و تقسیم جهان به مناطق نفوذ شرق و غرب، ایران را ازمدارِنفوذ شوروی خارج ساخت و آن را درمنطقهِ نفوذ غرب قرارداد. لذا، فروپاشی آن حکومتها که غرب وجود آنها را بازماندهِ دوران نفوذ کمونیست ها بـه شمار می آورد، در اولویت برنامه غرب قرارگرفت.

در این مورد باید اعتراف کرد که فروپاشی جمهوری کردستان، برمبنای توافق مردم منطقه و رهبران آن، برای جلوگیری از خونریزی و آوارگی اهالی صورت گرفت. واین امر، ناشی از واقع نگری سیاسی و اجتماعی آنان بود. به این سبب، جمهوری درمیان عزای عمومی مردم ازمیان رفت.

- بازسازی حزب پس از فروپاشی جمهوری

پس از عمر کوتاه جمهوری، حزبِ دورهِ نخست متلاشی شد. اما به فاصله ای کوتاه، گروهی (که بیشتر شان نوجوان بودند) بافعالیت مخفی و پشتکار، زمینهِ تجدید سازمان حزب را فراهم نمودند. آنان، باحزب توده ایران پیوند بر قرار کردند. حزب باز سازی شده، برخلاف دورهِ اول که رهبری آن را ابر مردی چون قاضی محمد واعضای رهبری آن را سرشناسان منطقه تشکیل می داد، نوجوانان پرشور ولی ناشناخته و کم تجربه ای بودند. با این حال آنان بودند که جریان نوین حزب را در نیم قرن اخیر، بنیان نهادند.

اما، حزب بازسازی شده هم نتوانسته است سؤ ظنی را که عوامل رژیم شاه نسبت به آن به وجود آورده اند، برطرف کند. حزب تا حال توفیق شایسته ای در اعتلای کارساز وجدان ملی وآگاهی مردم واندامهای خود ، به دست نیاورده است. به نحوی که چه در جریان فعالیت وکار سیاسی، چه در زندانها، از تفاهم و همدلی به دور بوده اند!

- شکوفایی حزب در دوران دکتر مصدق

حزب، در دوران دکتر مصدق، به اوج شکوفای رسید. به گونه ای که در انتخابات سال ۱۳۳۱ بارنخست موفق شد کاندیدای خودرا (که از سوی حزب توده معرفی شده بود [آقای صارم الدین صادق وزیری] به پیروزی برساند. اما، به زودی آن انتخابات باطل شد و دکتر امامی [امام جمعهِ تهران] به نمانندگی مهاباد منصوب (انتخاب!) گردید! با کودتای ۲۸ مرداد، حزب از نو به مخفی گاه رفت.

- حزبِ پس از ۲۸ مرداد

پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مجدداً حزب درهم ریخت. اعضای فعال حزب، آواره شدند. گروهی راهی عراق گشتند. آنان، پایگاهی نیز درعراق ایجاد کردند. بعد از ۲۸ مرداد، حزب به تدریج رابطهِ خودرا با حزب توده قطع کرد و موضع مستقلی در فعالیت سیاسی و مبانی اعتقادی خویش درپیش گرفت.

حزب که ضربهِ کودتای ۲۸ مردادرا ازسرگذرانیده بود، به زودی بازسازی شد. این بار در جهت استقلال از حزب توده گام برداشت. ولی، این امر مشکلاتی برای حزب فراهم کرد. به گونه ای که کادرهای سطوح بالا اغلب هوادارحزب توده بودند. می گویند این امر در جریان دستگیری های سال ۱۳۳۸ مؤثر بوده است. در آن دوره، صدها نفر از رهبران و اعضای برجستهِ حزب [چون آقایانِ عزیز یوسفی و

سپس، اسماعیل قاسملو که دامنهِ ارتباطش با اکثر شاخه ها واعضای حزب بـه او موقعیت خطرناکی داده بود، توقیف شدو صورت اسامی حزب بـه دست ساواک افتاد. سرانجام، آقایان دکتر علی مولوی وشریعتی و بعدها غنی بلوریـان و...] دستگیر وزندانی شدند.

- تجدید سازمان وفروپاشی دوباره

با این حال، به یاری نسل جوان تر، حزب از نو به فعالیت خود ادامه داد. اما در ۱۳۴۲و۴۳ مجدداً گروه کثیری از اعضای حزب دستگیر شدند. گروهی نیز آواره گشتند. گروه اخیر، به همراهی اعضای پیشین که در خارج از ایران بودند، از نو فعالیت خودرا آغاز کردند.

- قیام نافرجام

درسال های ۱۳۴۶ و ۴۷ قیام نافرجامی در نواحی غربی کشور، ازجانب اعضای آوارهِ حزب درعراق، به وجود آمد. قیام مذکور، ناشی ازکثرت معضلات آوارگی آنان و یاس ناشی از آن و شاید ارزیابی شتابزده از اوضاع و احوالِ وقت بود. در آن هنگام، کُردها در کردستان منضم به عراق، به رهبری ژنرال بارزانی [عنوانی که در جمهوری کردستان به او داده شده بود] علیه زورگویی نژاد پرستانهِ بغداد قیام کرده بودند.

در آن دوره، دولت بغداد خودرا به شوروی نزدیک می نمود. [سرانجام پیمان ۲۰ ساله را با شوروی منعقد ساخت]. بغداد، با دلگرمی از شوروی، در فکر نابودی قیام کُردها به رهبری بارزانی بود. در چنان شرایطی، شاه ایران به اتفاق امریکا در مقابله با شوروی ازجنبش کُرد پشتیبانی می نمودند. همهِ این عوامل، سبب گسترش دامنهِ جنگ و آوارگی مردم شده بود. فرایند گسترش جنگ و آوارگی مردم، وابستگی بیشتر قیام را به کمک های شاه ودولت آمریکادر پی داشت.

لذا، فعالیت اعضای حزب دمکرات کردستان ایران در آن منطقه با مشکل رو بروگردید. در نتیجه، حزب دچارچند دستگی شد:

گروهی راهی کشورهای اروپایی شدند. گروهی به نقاط زیر سلطهِ بغداد رفتند. گروهی نیزبه بارزانی پیوستند. اما، دسته ای بدون اعتنا به توصیهِ بارزانی، در قلمرواو باقی ماندند وبه فعالیت خود ادامه دادند. می گویند آنان موفق به همکاری مادی خانواده های خود برای خروج از کشور نشدند. سرانجام به حرکتی روی آوردند که ازپیش، ناکامی آن آشکاربود اگرچه در آن دوره قیام

مسلحانه روش متودیک گروههای مارکسیستی بود!

در نتیجه، گروهی ازخود گذشته، که تعداد شان به ۵۰ نفر هم نمی رسید، قیام کردند. در حالی که آشکارا امید چندانی به پشتیبانی مردمی از یک جنبش نا متناسب و نا به هنگام نمی رفت. به این طریق، گروهی از بهترین اعضای حزب جان باختند. صدها نفر در این رابطه توسط نیروی ژاندارمری به فرمان ارتشبد اویسی دستگیر شدند. ژاندارمها، با اهانت به جنازه ها وگردانیدن ان ها به شیوه های اهانت بار، موجب تحریک نوجوانانی شدند که ۱۰ سال بعد در آستانهِ انقلاب اسلامی ایران قرارگرفتند. اینان، ناخودآگاه واکنشهای خشمگینانهِ خودرا نسبت به رفتار عوامل شاه نشان دادند ونفرت خودرا ازسلطهِ قبیلگی مانند ودیرپای حکومتگرانِ مرکزی بر کُردستان، ابراز نمودند!!

اوضاع کردستان هنگام انقلاب درایران

- اوضاع کلی.

در زمستان سال ۱۳۵۷ کادرهای آوارهِ حزب دمکرات، چه آنان که در عراق بودند وچه آنان که در کشورهای دیگر سکونت داشتند، به تدریج به داخل کشورباز گشتند. در آن هنگام، جوّ سیاسی فعال در کردستان، در دست جریان های چپ بود. ولی آنان(چپیها) در کل نه درموارد خاص، با توجه به شناخت نادرستی که از اوضاع و انقلاب داشتند، گمان می کردند پس از مدت کوتاهی، خود یا همفکران شان جای مذهبیون راخواهند گرفت! بر این پایه، با وعده هایی که گروههای چپ به کردها می دادند، اغلب جوانان کُرد، به آنان دل بسته بودند! به همین سبب، حزب دمکرات که ازدیدگاه مردم، یک حزب ملی برای کُردهای ایران است، خودرا در محاصرهِ جوّ غالب و نسبتاً سازمان یافتهِ چپ یافت. نا آمادگی حزب دمکرات در آن دوره، انکار ناپذیر است. اما در مجموع، موج انقلاب ایران در کُردستان (بر خلاف سایر نقاط کشور) پیوندی با تمایلاتِ مذهبی مردم نداشت! بل اساساً ملی بود. نه مذهبی. دراین حال، چنین استنباط می شد که عوامل ساواک احاطه وآشنایی کافی به اوضاع منطقه داشتند. آنان می کوشیدند، ملیون کُرد را از فعالیت ثمر بخش باز دارند.

[یکی ازدوستان که دبیر است، می گفت: در انتقال و تبعید جمعیِ دبیران کُرد درسالهای ۴۴و ۱۳۴۶ همزمان با قیام نافرجام، من به سرهنگ رزمیوش رئیس ساواک مهاباد (که ازقبل آشنای خانوادگی داشتم) مراجعه کردم تاشاید تبعید

خودرا یکی دو سال به تعویق اندازم (آقای صادق شرفکندی هم جزو تبعیدیان بود). او مرا دراجابت این خواست، یاری نمود. ولی در ضمن گفت:
ما در این سازمان، با سه گروه مخالف رژیم سروکارداریم:
آنان که در پرونده، با نشان سیاه مشخص می شوند، (مذهبی ها). آنان که با علامت قرمز مشخص می شوند، (کمونیستها) و آنان که با نشان سبزمعین می شوند چون شما که آسیبی به حکومت نمی رسانید ولی به سبب تمایل شدید به حفظ ویژگی های ملی کُرد، از نظر ما در دراز مدت بیش از همه در برابر ما می ایستید! مثلاً شما برای نام گذاری فرزندان خود، نام کُردی انتخاب کرده اید!...]

به این سبب می توان چنین استنباط کرد که ساواک، دیدگاه جریان های چپ را در برابر ملیون کُرد، به سود اهداف خود می دانست. لذا، طبیعی بود که آنان را دربرابر ملیون کُرد تقویت کند. درجریان فعالیت سیاسی، بیشتر گروه های مارکسیستی ازتمایلات ملی کُردها انتقاد می کردند ومعتقد بودنداین مساله باید پس از پیروزی و در دست گرفتن دولت ایران توسط کمونیستها مطرح گردد!

ازدیگرسو، دولتمردان زمان شاه، معتقد بودند: به سبب موقعیت استراتژیک ایران برای غرب، کمونیستها نمی توانند درایران بر سر کار بیایند. لذا، در برابر امواج توفندهِ انقلاب ایران که به رهبری امام (ره) جنبهِ مذهبی داشت و ضد شاه و آمریکا بود، می شود قبول کرد که ساواک، جریانهای چپ را در کُردستان در دو جهت به کار گرفته باشد:

یکی، در برابر ملیون کُرد، تا آنان را از فعالیت ثمر بخش بازدارد. دیگری اینکه: انقلاب اسلامی را با مردم کُرد رودر رو قرار دهد. (۲۶)

در تایید این نظر، می توان به این امر اشاره کرد که: درجریان انقلاب، تمام گروههای چپ ایران به سرعت ، در شهرهای کُردستان، پایگاه عملیاتی خودرا بنا نهادند.امکانات مالی گسترده جریانهای چپ، ازخارجِ کُردستان تامین می شد. ولی نیروی انسانی پاکباختهِ کُرد به ویژه جوانان ونو جوانانِ منطقه، با شتاب باور ناکردنی در اختیارشان قرارگرفت!

هدف نگارنده دراین نوشتهِ کوتاه، آشکار کردن روابط و پیوند های پنهان گروه های سیاسی فعال درکُردستان نیست. چون امکان وفرصت رسیدگی به این امر مهم را ندارم. بل درآن دوره، خود ناظر بودم وهمان هنگام به برآورد فعالیت گروههای های سیاسی وارزیابی دیدگاه ها و کارکردهای آشکار آنان، منجمله هزینه فعالیت هایشان می پرداختم. لذا، بیشتر به شرح استنباط خود از جریان

رویداد ها می پردازم.

در هرحال، اگرچه امکان دارد برخی از سران و فعالین جریانهای چپ، چون مامور در کردستان عمل کرده باشند،اما آنچه واقعیت دارد این است:

در اوایل انقلاب، کارکرد جریانهای چپ در کردستان، در ایجاد آشوب نقش بزرگی داشت. در آن دوره، مردم دردکشیده و حقارت دیدهِ کُرد، شیفتهِ توجه و ستایش گروههای سیاسی غیرکُردی شده بودند، که به منطقه روی آورده بودند. اما شیفتگی یک سویه نبود! بل، جریانهای چپ نیز، ازاین همه نیروی انسانی مفت که در اجابت فرمان آنان حاضر به فداکردن جان خود نیز بودند، سر ازپا نمی شناختند! لذا، گروههای مذکور(که نمی توانستند در نقاط دیگر کشور چندان عرض اندام کنند) به کُردستان سرازیر شدند!

آنان، هرچه را آرزوداشتند و در دیگر نقاط کشور قادر به انجامش نبودند در کردستان به هزینهِ ویرانی منطقه و خون «خلق»ی که سنگ هوا خواهیِ آنان را به سینه می زدند، انجام دادند!

- دیدگاه جریانهای چپِ ایران، در دوران انقلاب

به طور کلی، (نه در موارد خاص) کمونیست های ایران کمتر به این واقعیت عنایت داشتند که دستگاه حکومتکر ایران، قرنها فراطبقاتی، بوده است. در آغاز کتاب اشاره شد: دستگاه حکومتکرانِ ایران، فرایندِ کارِ اجتماعی تولید(ثروتهای انباشته از راه تولید اجتماعی) نبوده اند! بل آنان ازراه زور ونیرنگ بر جامعه حکومت کرده و بر دستاوردهای اجتماعی چیره شده اند. لذا، با نیازهای جامعه به کارتولیدی و پیشرفت در آن، پیوندی نداشته اند. بل، مانع آن هم بوده اند! در واقع، کمونیستها با اتکا به نظریهِ طبقاتی، نتوانستند مسائل وتحولات اجتماعی ایران را درک نمایند و به راهکار یگانه ای که مدّ نظر شان بود، دست یابند.

عوامل حکومتکر در ایران، درادوار گذشته ازطریق پیروزی «خواه درجنگ خواه با نیرنگ» به قدرت و دولت دست می یافتند. ازدیگر سو در قرن بیستم نیز، دستگاه حکومتی در ایران چون اروپا، پایبندِ قانون و یا نمایندهِ نظام متکی بر تولیدِ سرمایه داری درکشور نبوده است. به عبارت دیگر، نظام های «حکومتکر» در ایران، قرنها است به صورت یک دستگاه انحصاری و فرا طبقاتی عمل کرده اند. از ویژگیهای تاریخی دستگاه حکومتکری در ایران، ادعای تاریخی آن است:

- پادشاهان در ایران، مدعی بوده اند که به یاری اولوهیت وفرهِ ایزدی [نه طبقاتی ازجامعه] به اقتدار رسیده اند!

پس از تشکیل دولت نوین هم، که به تقلید از اروپا پدید آمد، دولت متکی به درآمد حاصل از تولیدِ اجتماعی نبود! بل، درآمد حاصل از نفت، جایگاه وابستگی دولت به تولیدِ ملی را گرفت! به عبارت دیگر، به جای تولید و مالیات چون اروپا وکشورهای پیشرفتهِ سرمایه داری، نفت و پیوند بهره برداری ازآن با استعمار، گردانندهِ دستگاه دولت وسیاست درایران بوده است!

البته، این سخن نافی حضور و نقش سرمایه داری وابسته و دلال یا بزرگ مالکان در کشور نیست. این طبقات، چون یال و کوپال حکومتگران عمل کرده اند. اینان، همواره به انباشت سرمایه ای سرگرم بوده اند که بسیار اندک در جهت گسترش تولید و توسعه به کار گرفته می شود. در واقع، در ایران،تولیدِ اجتماعی نقش اصلی در پیدایش و رهبری اقتدارِ حکومتگران نداشته است!

پیوند طبقاتی دولت نوین هم درایران، با اصول زیر بنایی سرمایه داری پیشرفته و دیدگاه های مارکس دراین زمینه، همخوانی ندارد! آن گونه که انقلاب ایران هم با ایدئولوژی مارکسیستی قابل تفسیر نیست! زیرا انقلاب ایران، بر پایهِ «ائتلاف طبقات» بود نه تضاد طبقاتی. درانقلابِ اسلامی، تمام طبقات علیه شاه و هواخواهانش بسیج شدند!...

در قرن۲۰ نیز ساختار دولت نوین را (که رضا شاه بانی آن بود) دو عامل تشکیل می داد: یکی الوهیت ادعایی سلطنت، دیگری (درآمد نفت)! لذا، جریانهای چپ دربرابرانقلاب ایران که در مرحلهِ آغازین، از پرجذبه ترین نهضت های انقلابی تاریخ بود، دچار سردر گمی شده بودند. ولی گروههای چپ برمبنای عقاید خود، گمان می کردند: به زودی مذهبیون کنار می روند و حکومت را به آنان یا ملیون می سپارند!!

- اوضاع آشفتهِ کردستان دردوران انقلاب

- **اوضاع کلی**. دراوضاع آشفتهِ کردستان پس از انقلاب، افراد و گروه های رانده یا روانه شده از دیگر نقاط کشور، کُردستان را جایگاه امنی برای پناه گرفتن، راهی خارج شدن یا فعالیت وچه بسا انجام ماموریتِ خود یافتند! زیرا، در کردستان، حکومتی موجود نبود. هر گروهی، افراد مسلح و پایگاه دراختیار داشت

و فرمان می راند! این گروههای رنگارنگ، خودرا در برابرکسی، منجمله ساکنان منطقه مسؤل نمی شناختند. اگرچه ادعا می کردند که به خلق کُرد خدمت می کنند!

اعضای گروهها که مسلح بودند، مطابق سلیقهِ خود اقدام می کردند و به رتق و فتق امور می پرداختند! کسانی بودند که به حزب دمکرات نسبت به این اوضاع بل بشو اعتراض می کردند. زیرا، آن حزب، درمهاباد و برخی جاها، قدرت برتر بود. پاسخی که می شنیدند این بود:

– ما دمکراسی را رعایت می کنیم! همه حق فعالیت دارند گویی جامعه جز فعالیت خودسرانهِ احزاب و گروهها، به چیزی نیاز ندارد!! وقتی به این اوضاع اعتراض می شد و مردم می گفتند چرا با اعلام اطاعت از مرکز و ادارهِ منطقه توسط خود به این اوضاع آشفته پایان نمی دهید؟ جوابی نداشتند!

نا آگاهی رهبران حزب از اوضاع منطقه به گونه ای بود که چون کمونیستها مسالهِ کُرد را یک مشکل ملی در منطقه ارزیابی نمی کردند. بل خیالپردازانه در رؤیای استقرار دمکراسی درکشور، وخودمختاری برای کردها به رهبری خودبودند لذا، امکان سؤ استفادهِ عوامل مخالف و دشمنان کُرد ازاوضاع وایجاد آشوبهای نا خواسته و یا تحمیلی در منطقه و برخورد های اجتناب ناپذیر با دولت مرکزی آشکار بود. آنان، به امکان برخوردهای نا خواسته میان اقوام ساکن منطقه نیز، باورنداشتند! در حالی که غیر کُردها به سبب پیوندهای مذهبی با حکومتگران در ایران، صدها سال است نسبت به کُردها ازموضع برتری برخوردار بوده اند. به این سبب، در پس هر آشوبی که درمنطقه پدید آمده است، همواره(بُرد) نهایی با آنان بوده است! به عنوان نمونه، می توان به فاجعهِ نقده اشاره کرد:

حزب دمکرات، بدون عنایت به جوانب کار در نقده (که دو سوم ساکنان شهر را ترکها تشکیل می دادند) بدون توجه به شرایط شکننده و پرخطرمنطقه، برگزاری تظاهراتی را در میدانِ ورزشی شهر تدارک دید. اگر چه خیرخواهانی درنقده، به آنان توصیه کرده بودند که دست های پنهانی در کاراست: تا بین ترک و کرد خونریزی و دشمنی پدید آورند. معهذا، حزب و کمیتهِ نقده توجه نکردند. آنان، خود و ساکنان کُردِ منطقه را به دام انداختند. در نتیجه، هزاران نفر کشته شدند و ساکنان کُرد نقده، آواره گشتند واموال شان به غارت رفت. (۲۷)

با توجه به مجموع این عوامل، رویدادهای دردآلودی برمردم رنج کشیدهِ کُرد تحمیل گردید. عوامل بعث، میت وامپریالیزم جهانی نیز، از آشوبی که خودنیز

درایجاد آن سهیم بودند به هزینهِ فلاکت ملت مظلوم کُرد بهره بردند.

- حادثه آفرینی جریان های چپ درکردستان

دراین میان باید اذعان کرد که حزب دمکرات، به رغم گستردگی هواخواهان در حادثه آفرینی سرآمد نبود. بل، جریانهای چپ عامل اصلی حوادث ناخواسته بودند. قافلهِ حادثه آفرین و جنجال بر انگیز چپ، در ادعا، به سلاحِ ایدئولوژیکِ پرجذبه ای مجهز بودند. ولی در عمل، جز جنجال آفرینی اثر و توشه ای نداشتند. با این حال، پویندگی سازمانی و جذبهِ خرافی گونهِ ایدئولوژی مارکسیستی، و تحلیل های شان ازاوضاع، دام مناسبی برای شکار جوانان و نو جوانان کُرد بود. جوانانی که رژیم استبداد موجب نا آگاهی آنان شده بود. این جوانان، در اثر فضای حاصل ازانقلاب ایران، به وجد آمده بودند. بدون اینکه شناختی از اوضاع داشته باشند!

- جنگ بین کومه له و حزب دمکرات

یکی از سازمانهای چپ کُرد در دوران انقلاب، کومه له بود که ابتدابا پسوند زحمتکشان همراه بود. کومه له مسلح بود و دربیشتر جاها همپای دمکراتهابودند. در برخی نقاط هم قدرت برتر بود. ولی، بعید است تصور کرد رهبران کومه له آگاه نبوده باشند که آنان نمی توانستند دردرون جمهوری اسلامی منطقه ای را به شیوهِ خود(کمونیستی) اداره کنند. یا بتوانند بخش زیر سلطهِ خودرا از ایران جدا کنند. پس باید پرسید هدف شان از تسلط وتسلیح وجنگ چه بود؟!

پاسخ به این پرسش، جنگِ برادرکشی وپر تلفات با دمکراتها بود! و این در حالی بود که هردو حزب از جانب قوای دولتی سخت تحت تعقیب بودند. اما هیچ یک ازاین دوحزب، توجیهی برای این جنگ ارائه نداده‌اند. لذا باید پرسید:

- این جنگ، و برادر کشی برای چه و به خاطر چه چیز روی داد؟
- طرفین که از هر سو در معرض انهدام بودند، به خاطر چه و کدام موقعیت و دستاورد، بر روی هم تیر کشیدند؟
- آیا دمکرات و کومه له، پاسخی برای نسل کنونی و آیندهِ ملت خود دارند؟

ازدیگرسو، اگر چه جریانهای چپ به چندین گروه تقسیم می شدند. ولی از نظر عدم انطباق تئوری آنان با اوضاع کردستان همه در یک جهت قرار داشتند: با این حال، از آغاز پیدا بود که همه ازیک قماشند و شکست را انتظار می کشند!

– شکست حزب دمکرات پس ازانقلاب وعلل آن

اهم مواردی که موجب شکست حزب دمکرات شده اندعبارتند از:

۱ – حزب، تا پیش از انقلاب حضورفعال و عملی در کردستان نداشت. در حالی که مردم بدون هدایت ورهبری حزب حرکتهای بزرگی را به پیش برده بودند، کادر رهبری حزب پس از ورود به ایران عملاً دنباله رو جریانهای سیاسی غالب بر منطقه بودند! به واسطهِ نا آمادگی حزب وجوّی که ازسوی جریانهای چپ پدید آمده بود، حزب دمکرات اگرچه مسلح شد ودراکثر نقاط مسلط هم بود، ولی نتوانست یا نخواست به شیوهِ حکومتی مناطق زیر دست را اداره کند (خواه کمیته ای مرکب از مردم واحزاب یا به شیوهِ دیگری عمل کند) و پیوند خودرا با ایران، به رهبران انقلاب نشان دهد. یا این که با توسل به رهیافتهای مرحله ای، ازانقلاب ایران سود بردارد وبه هدف خود نزدیک شود.(اگرچه قراین نشان داده اند هیچ یک ازاین راهکارهانیز، موردتایید مرکز قرارنمی گرفت ولی به نظر می رسد نتایج آن چه در کردستان و چه در ایران بهتر ازروشی بود که کومه له و دمکرات دراوایل انقلاب پیش گرفتند!؟).

در هر حال،آنچه روی داد این بود که حزب تکیه بر تفنگ را دراولویت قرارداد و تمام همْ حزب صرف دستیابی به تفنگ وراهکار های متکی به آن شد به نحوی که ازاول پیدابود کاربه جنگ می کشد که آن هم، فراتراز توان حزب است. بدیهی است که پیامدِاین درگیریها وسیاستهای متکی براحساس، آزموده شده اند. سرانجامِ این شیوه ها آوارگی مردم وهواخواهان حزب وفلاکت بیش از پیش اهالی کردستان است که اکنون شاهد آن هستیم. بیشتراین فلاکتها، بازتاب جنگ وشکست حزب دمکرات و کومه له اند!

۲ – در مسابقهِ مسلح شدن، حزب به کارهایی دست زد که در نتیجهِ آن عدهِ بسیاریِ از مردم ازحزب دورشدند. ایل منگورکه در دهه های اخیر همواره با مردم بودند، درموضعی قرارگرفتند که بسیاری از آنان، خواهانِ آن نبودند!

۳ – به طورکلی، حزب برنامه ای برای آموزش و تنویر و آگاهی مردم نداشت و دراعتلای وجدان ملی و بالا بردن سطح آگاهی اعضا و مردم نسبت به مشکل کُرد که شرط توفیق در پیکار سیاسی توده ای است، تا کنون ناکام مانده است.

۴ – حزب، در نگرش به مسالهِ کُرد، و تلاش برای رهایی ازاسارت ملی، در «قالبی سنگواره ای» گیر کرده و در هر فرصتی به تفنگ متوسل می شود. و

فاقد پویایی و بهره برداری از امکانات نوین برای تحقق خواستهایش می باشد.

۵ - در ارزیابی اوضاع سیاسی داخل و خارج(در پیوند با مساله کرد، به ویژه در ارتباط با انقلاب ایران) ناموفق بوده است.

۶ - از روابط درون سازمانی و برون سازمانی سالمی برخوردارنبوده است.

۷ - از امکانات قابل دستیابی خارجی برای آموزش آکادمیک و بالابردن سطح آگاهی علمی کادرها و هواداران «آواره» خود، بهره نبرده است.

۸ - از ارزیابی منظم کارکرد خود کوتاهی کرده است...

۹ - در هر حال، نباید نقش جریانهای چپ را در نیم قرن اخیر نادیده گرفت. که درایجاد انحراف جهت ها، هدر دادن فرصت ها و هرز رفتن نیروهای مردمی نقشی بزرگ داشته اند! با توجه به شرح فوق این پرسش مطرح است:

سازمانی که از آگاهی ودانش سیاسی لازم چنان دورمانده است چرا درفرصت های تاریخی مورداستقبال مردم واقع شده است؟

در پاسخ به این پرسش، می توان گفت: اعتراضهای مردم، لاینحل مانده اند. واین حزب تنها سازمانی است که پرچم رهایی را هنوز به دوش می کشد.

- علل تداوم اعتراض کُردهای ایران وتوسل به سلاح

- در ذکر این علل، می توان از ۳ عامل مهم نام برد:

- نخست، ستم ملی و تبعهِ درجه دو بودن کُرد در کشور(که موجب محرومیت مادی و معنوی کردها در کشور می باشد). این محرومیت ها، واکنش زا هستند! متاسفانه، شواهدی برای رفع آنها به چشم نمی خورد. لذا، توسل به سلاح، تنها راه رهایی از این زندگی پرفلاکت وارضای آشفتگی جانکاه درونی برای بیکاران و نسل جوان است!

- دوم: فقدان راهکار مدنی در کشور وعدم اعتماد عمومی نسبت به راهکار های مدنی برای برطرف شدن مشکلات جامعهِ کُرد در ایران!

سوابق دیرپای رژیمهای انحصارطلب، مستبد و نیرنگ باز درکشور که همواره با خشونت ونیرنگ، اعتراضهای مردم را سرکوب و بذر بی اعتمادی درمیان مردم کُرد کاشته اند! ازدیگرسو، رژیمهای استبدادی موجب نا آگاهی مردم اعم، از کُرد و غیرکُرد از ریشه یابی مسائل شده اند.

اکراه دیرپای دست اندرکاران گذشته نسبت به ارزیابی واقع بینانهِ مشکلاتِ

کُرد و ممانعت از طرح واقع بینانهِ آن حتی درسطح رسانه های همگانی وآزاد، موجب شده است که داوری ناعادلانهِ گسترده ای نسبت به مسالهِ کُرد درکشور پدیدآید! به گونه ای که دراغلب اظهار نظرها، نسبت به این مساله، اغلب موضعی همسان با موضع نژادپرستان (ترک و عرب) اتخاذ می کنند!

تاکنون، کُردها، امکان بهرمند شدن از رسانه های گروهی به ویژه مطبوعات را برای طرح دیدگاه های خویش نداشته اند. در نتیجه، راهکارِ مدنی و نهادی برای تفاهم ملی مسدود بوده است. بیشتر نویسندگان کشوراز کنار فجایع و جنایات دولتهای نژادپرستِ ترک و عرب نسبت به کُرد می گذرند واغلب بر ابقای این سلطهِ نژاد پرستانه بر کُرد، تاکیدهم می کنند!

- سوم: احزاب کُردِ ایران درتنویر مساله، چه در میان کُردها و چه درکشور کارآیی نداشته اند. آنان، نتوانسته اند فعالیت سیاسی مردم را از قالبهای سنتی خارج کنند. در نتیجه، اولویتهای مرحله ایِ تحقق خواستها، در جریان امور مطرح نمی شود! بل، آنان تنها یک حرف برای گفتن دارند و یک راه می شناسند و توجهی به حرکتها و راهکارهای مرحله ای و شیوه های دیگر مبارزه برای رسیدن به هدف، ندارند.

به طور کلی بیشتر احزاب سیاسی کُرد نتوانسته اند برپایهِ آگاهی و دانش پویای (نیمهِ دوم قرن بیستم) فعالیت خود را سازمان دهند. آنان، همواره در پوسته ای از عقاید و نا آگاهی نسبت به مسالهِ کُرد، منجمد گشته اند. به همین سبب، به تکرار راهکارهای ناموفق گذشتهِ خود ادامه می دهند. آنان، به ارزیابی و برآورد نتایج فعالیتهای تکراری و ناموفق خود نپرداخته اند. این احزاب، فعالیت سیاسی را به سان یک سنت ایستا (نه راهکاری پویا) می نگرند.

۵
نقش کمونیزم درایجاد بحران درکردستان

- شناخت مارکسیزم در جهان:

دوقرن پس از پیمان وستفالی که می شود آن را ظهوردولتهای سرمایه داری و پیدایش ارزشهای جدیدِ اجتماعی و حقوق فردی تلقی نمود، مانیفست منتشر شد. مارکس، با قلم واندیشهِ ژرف خود، سرمایه داری را به بهترین وجهی شکافت و شناسایی نمود. او، سازمان دولت را درچنگال سرمایه داری دوران خویش، به عنوان ابزارسرکوب طبقاتی توصیف کرد. درخشندگی استنباط اوازدولت نوینی که سرمایه داری پرورانیده بود، چنان خیره کننده بود، که هنوز پیکر غول آسای سرمایه داری جهانی، از این تازیانهِ انتقادی مارکس آشفته است!

ولی با ظهور مارکس، سرمایه داری کوشش کرد، بر جنبه های حقوق بشر که از همان آغازبه آن روی نموده بود، بیشتر تکیه کند و دستگاه دولت را از حالت چماق گونهِ کارفرمایان بدرآورد وآن رابه ابزارِ رفاه وامنیت همگانی، بدل کند. بایداعتراف کرد که در بیشتر کشورهای سرمایه داری پیشرفته، انتقاد او، تاحد زیادی به این دگرگونی و بهبود اوضاع اجتماعی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، واقعیت بخشیده است!»

- مارکس وکمونیست ها.

دربرابر سرمایه داری که از تنقید مارکس به خود آمد و در جهت اصلاح خود گام برداشت، مدعیان پیروی از نظریات مارکس (که در این نوشته به طورعام کمونیست خوانده شده اند)، وارونه عمل کردند. کمونیست ها، مدت ۷۰ سال در بزرگترین کشور عالم و ۴۰ سال در بخشی از اروپا توفیق یافتند تا نظرات مارکس را پیاده کنند. ولی آنان، که دولت را به عنوان «چماق» از دست سرمایه داران گرفته بودند، خود آن را چون ساطور بر ضد کل جامعهِ زیر سلطهِ خویش، به کار بردند. درنتیجه تضادی چاره ناپذیربین سلطهِ کسانی که خودرا کمونیست می خواندند و جامعه پدید آمد. فرایند دیالکتیکی آن تضاد، ازدست دادن اقتداری بود که با فداکاری وتلاش فراوان به دست آمده بود!

این فرایند، مصداق تضادِ دیالکتیک دربینش فلسفی مارکسیزم است. پیروان مارکس با کارکرد نادرست خود، نتایج باژگونه گرفتند! در حالی که در کشورهای

پیشرفتهِ سرمایه داری، با راهکارهای مناسب، از روند این تضاد سود جستند!

کشورهای اخیر نشان دادند که فرایند تضاد دیالکتیکی، در دمکراسی بهتر بروزخواهد کرد! درهمین حال، نظام های دیکتاتوری هم اثبات کردند که فرایندِ این تضاد، برای جامعهِ تحت سلطهِ استبداد، بسیار زیانبار است! و عاقبت موجب فروپاشی خودِ دستگاه استبداد می شود! در این باره می توان به زبان ساده تر چنین گفت:

در دمکراسی، رابطهِ دولت و حکومت با جامعه، به سبب امکان طرح انتقاد از جانب مردم به عنوان حکومت شوندگان، سبب می شود: فرایند مورد قبولی، از رابطهِ حکومتگران و حکومت شوندگان پدیدآید! در حالی که، در نظام های استبدادی، به سبب بسته بودن راه طرح انتقاد، و باز بودن برخوردِ چاپلوسانه به جای انتقاد، فرایند نهایی [تضاد دیالکتیکی]، به زیان استحکام و رشد این رابطه [بین حکومتگران و جامعه] شکل می گیرد!

به عبارت دیگر، سرمایه داری از مارکسیزم به عنوان ابزار پیشرفت بهره جست. ولی هواخواهان مارکس آن را چون ساطور در روابط قدرت و جامعه به کارگرفتند. در این میان، نه تنها بزرگترین فرصت تاریخ را از دست دادند، بل، اعتبار خود و ایدئولوژی مارکسیزم را (که به اوج خودرسیده بود) پایمال کردند!

ازسوی دیگر، کمونیست ها ازبدو ظهور خود، در راستای اجابت مانیفست کمونیست، همواره دراندیشهِ تصرف دستگاه دولت بوده اند. آنان میخواهند خود، به نیابت طبقهِ کارگر، پس از در اختیار گرفتن دولت، درپناه دیکتاتوری (که خود آن را اعمال خواهند کرد و به آن، دیکتاتوری پرولتاریا لقب داده اند) بهشت موعود در مانیفست کمونیست را بسازند و مردم را از ستم کشی و گرسنگی رهایی بخشند! اما، راهکار دیکتاتوری احزاب کمونیست برای تحقق اهداف وسیرکردن طبقات محروم (در ۷۰ سال تجربه) اعجاز نکرد! اقتصاددان هندی آمار تیاسین، برندهِ جایزهِ نوبل، ثابت کرده است دمکراسی وآزادی سیاسی، بهترین وسیلهِ رونق اقتصادی و پیشگیری از قحط و غلا در جوامع بشری است.۲۸

۲- کمونیزم درکردستان

همان گونه که اشاره شد، پس از خاتمهِ جنگ جهانی دوم، سازمان های سیاسی کُرد نیز تحت سیطرهِ فراگیرِ کمونیزم قرار گرفتند. آنان اثرهای ماندگارو زیان باری در جامعهِ خود، بر جای گذاشتند که اهمْ آنها به شرح زیر است:

- کمونیست ها در کردستان، میلِ توسل به تفنگ را (که باسنتهای دیر پای مقاومت و تکیه بر خود در میان کُردها، پیوند دارد) تقویت نمودند.

به نظر برخی ازآنان، قدرت سیاسی ازلولهِ تفنگ بیرون می آید! درواقع، در ۵۰ سال اخیر، توسل به تفنگ، جایگزین همهِ راهکار های پیکار سیاسی و فرهنگی در کردستان گردیده است. در این نیم قرن، پیروی از ایدئولوژی کمونیستی، چنان جوانان کُردرا مجذوب و شیفتهِ خود بنمود، که سران مشهور کمونیست در منطقه (به ویژه در کشورهای عربی) از میان کُردها بر خاسته اند: از آن جمله، خالد بکتاش اهل سوریه که پدر سازمانهای کمونیستی منطقه به شمار می رفت. او، اعتنایی به مساله کُرد نداشت!

اغلب کمونیست ها، مسالهِ کُردرا ناشی از سیطرهِ طبقاتی در درون کشور های منطقه می دانند. به این جهت کُردهای کمونیست، در این نیم قرن، عقایدی را دنبال کردند، که موجب شد: فرصت های تاریخی، نیروهای مادی و معنوی ملت مظلوم خودرا، قربانی مصالح کشورهایی کنند که کُرد را در محرومیت ملی نگهداشته اند! کمونیست ها، درپناه اعتقادات نامنطبق بر اوضاع کُردستان، نیرو های انسانی وسرمایه های ملت خویش را قربانی کردند. و در نهایت، به سودِ کشورهای حاکم برکُرد عمل نمودند.

بدین سبب می توان گفت: این گرایشها به مکتبی خدمت کردند که در اوضاعِ موجودِ جامعهِ کُرد، قابلِ انطباق و دستیابی نبود: چون، ازیک سو کُرد فاقد دولت است وازدیگر سو بورژوازی کُرد حضور فعال ندارد. [اگرهم حضورداشته باشد اقتدار دولتی را در دست ندارد! بل این اقتدار، در اختیار بورژوازی غیرکُرد است] لذا، این واقعیت آشکار می شود:

جامعهِ کُرد، به سبب حاکمیت تحمیلی و عدم «امنیت پایدار» فاقدِ شرایط لازم برای رشد و کارکرد بورژوازی است. به این سبب، هنوز شرایط مادی لازم برای استقرار بورژوازی در کُردستان، وجود ندارد!

از دیگر سو، کُرد ازحق تعیین سرنوشت و داشتن دولت هم محروم است. لذا،

دریک جامعهِ بدونِ دولت (چون کُرد) رسالت و نقش احزاب کمونیست، چیست؟
پاسخ هرچه باشد، واقعیت دردناک تاریخ ملت کُرد، نشان می دهد: کمونیست های خودباختهِ کُرد، برخلاف راهکارهای تفکر واندیشه های ژرف مارکس، از ارزیابی و شناخت درست جامعهِ خویش نیز، کوتاهی کرده اند.
ازلحاظ سازمانی، کمونیست ها ایجاد حزب کمونیست جداگانه برای ملت های درونِ یک کشوررا نادرست می دانند. لذا، به نظر آنان کُرد ناگزیر است دنباله رو احزاب کمونیست سراسری کشورهای باشد که آنان را در اسارت ملی نگهداشته اند!
همان طور که گفته شد، احزاب کمونیست برای تصاحب دستگاه دولت پیکار می کنند. آنان، مسالهِ ملی را ناشی از سلطهِ طبقاتی (نه ملی) می دانند. به این جهت، کمونیست ها بخش اعظم مشکلات و فلاکت ملت کُردرا (که ناشی از مرز بندی دستکردِ استعمار واسارت ملی ناشی از آن است) نادیده می گیرند!
کمونیست ها، این مرزبندی هارا که تفالهِ روابط استعماری وامپریا لیستی در منطقه می باشند، پذیرفته اند واز آن صحبت نمی کنند!
- آیا این امر، شایستهِ احزابی است که خودرا پیشرو می نامند؟!
در واقع ریشه هایِ انداموارِ تاریخی مسالهِ کرد در قرن بیستم، ناشی از تقسیم سرزمین نیاکانی کُردها بین کشورهای مخلوقِ استعمار است.
استعمارگران پس از جنگ جهانی اول، مستملکات سابق عثمانی را، برابر مصلحت خود نه خواست ومصلحت ساکنان بومی منطقه مرزبندی نمودند.
آنان، کُردستان را در وضعی قرار داده اند که از حق تعیین سرنوشت محروم باشد. استعمارگران، آگاهانه برای آشوب زایی درخاورمیانه، و سود جویی خود کُردرا به چنین سرنوشت شومی محکوم کرده اند!
- چرا کمونیست ها، هرگز از این مقوله هاسخن به میان نیاورده اند ؟!
جای تاسف است که اعضای احزاب کمونیست، ازخلاقیت اندیشه و بینشهای ژرف مارکس، فقط به آن بخش ها عنایت دارند که در جنجال های پیش پا افتاده و حادثه آفرینِ سیاسی مورد بهره برداری خویش قرار می دهند! از لحاظ نظری، یک سازمان کمونیستی در جامعهِ بدون دولت، رسالتی برای خود نمی شناسد! لذا مشکلات و فلاکت یک جامعهِ بدون دولت چندین ده میلیونی (نه یک طبقه از یک جامعه) را نادیده می گیرند. اگرچه نیک می دانند که این ملت مظلوم بر اثر

دسایس استعمار ازحق تعیین سرنوشت محروم شده است.

ازدیدگاهی دیگر، کمونیست ها (ومنجمله کمونیست های کُرد) ازهراسِ طرد شدن از جانب ملیون کشورهای حاکم بر کُردستان، جرات نمی کنند به مشی لنین هم استناد نمایند. لنین، ملل اسیرِ روسیهِ تزاری را با تشکیل اتحادیهِ کشورهای سوسیالیستی، به گونه ای آزاد ساخت که پس ازفروپاشی اتحادجماهیر شوروی، آن کشورها به استقلال کامل دست یافتند.

کمونیست ها، یکپارچگی ملی را بر پایهِ سروری ملت غالب پذیرفته اند. در صورتی که می دانیم: وحدت و یکپارچگی بین ارباب و رعیت (ازدیدگاه انسانی و نیز ازدیدگاه کمونیستی) مردود است. حال باید پرسید: آیا پذیرش سروری ترک و عرب، در کشوری چون ترکیه (که از میراث امپراتوری عثمانی پدیدآمده است) و در عراق و سوریه با مرزبندی دستگردِ استعمار، اوج عوام فریبی نیست؟!

- جذبه های ایدئولوژیک مارکسیزم

در مورد مارکسیزم، می توان به واقعیت تاریخی آن اشاره کرد: مارکسیزم، از اواسط قرن ۱۹ به عنوان یک ایدئولوژی نو، با جذابیت روز افزونی مواجه گردید. خیل عظیم روشنفکران و دانشوران جهان، ازآن استقبال کردند. به احتمال زیاد، نطرات مارکس تاثیر شگرفی بر تاریخ سیاسی جهان داشته است. با ظهور مارکس، برداشت متداول ازتاریخ، جای خودرا به استنباط علمی و فرهنگی از آن سپرد. مارکس، بر تقدمِ اوضاع اقتصادی و نیروهای اجتماعی تولید تکیه می کرد. تصور واقع بینانهِ او ازتاریخ (بدور از جنجالهای حزبی که بر سر جنبه های دیگر مارکسیزم برپا است) در محافل دانشوران، جهان، پذیرفته شده است. (۲۹)

با این حال، مارکس، کاربرد علم را درتاریخ، با هدف ایجادِ بهبود وپیشرفت در زندگی جوامع بشری در نظر می گرفت. ولی کمونیست های کُرد، ایدئولوژی اورا درجهت ابقای اسارت ملت خود به کار گرفتند! آنان، به این واقعیت توجه نکردند که نه تنها هدف ایدئولوژی مارکس؛ بل، مبنای وجودی هرایدئولوژی که ادعای (پیشرو) دارد، شناخت علمی مشکلات جامعه وراهکار بهبودی آنها است. آن ایدئولوژی که نتواند ملتی را ازاسارت و محرومیت رهایی بخشد، ایدئولوژی سلطه گر ان است!

- مضار و منافع ناسیونالیزم

اما درمورد ناسیونالیزم، تا آنجا که با هدف رهایی یک ملت، ازاسارتِ سلطه جویان، نژادپرستان، استعمار، استثمار، نابرابری درون کشوری ودستیابی به حق تعیین سرنوشت، راهنمای پیکار مردم باشد، به سان ایدئولوژی یا راهکاری پیشرو تلقی می شود. ولی هنگامی که ناسیونالیزم توسط دولتها وگروه هایی برای سلطه گری بر پایهِ تفاوتها و یا بر تری نژادی وملی وایجاد سروری ملتی بر دیگری مورد بهره برداری قرارمی گیرد، چون یک ایدئولوژی سلطه جویانه و نژاد پرستانه مردوداست. (۳۰)

از این دیدگاه، ناسیونالیزم در میان کردها بر پایهِ برتری نژادی و ملی قرار نگرفته است، بل بر پایهِ رهایی از مظلومیت و نابرابری تحمیلی توسط دیگران استواراست. لذا باید آن را ارج نهاد.

۶

آسیب شناسی اجتماعی

- نگرشِ کلی. هر ملتی، ویژگی های رفتاری، گفتاری و پنداری مختص به خود دارد. این ویژگی ها، موجب شناسایی و تعیین موقعیت جهانی آن ملت ها نیز می گردند. اما باید توجه نمود که ویژگی های ناهنجاررا می توان با بهره برداری از دانش و همت خودِ آن مردم، بهبود بخشید.

ازدیگرسو، شرایط پیرامونی ملت هانیز در ایجاد، تقویت و پایداری ویژگی های جامعه مؤثراند. البته، ملت هایی که حالت فاعلی دارند و می توانند آگاهانه همت کنند و درجهت بهبود وضع خود گام بردارند، سرانجام می توانند بر شرایط نامساعد پیرامونی و درونی خود غالب آیند و خودرا ازنو بسازند!

اما ملتهایی که نمی توانند خودرا ازشرایط تحمیلی وحالت انفعالی که خود یا دیگران در ایجاد آن مؤثربوده اند برهانند، همواره «زیر دست» و(ده ست به سه ر!) باقی می مانند و هرگز بر سرنوشت خویش حاکم نخواهندشد۳۱

ازاین دیدگاه، کُردها نیز خصوصیات ویژه ای دارند. آنان، همواره برای رهای خود تلاش کرده اند. اگرچه، در شرایط بسیارناگوارِ پیرامونی گرفتارشده اند. ولی باید بدانند پیکارِ نا آگاهانه و نا پاکانه به جایی نمی رسد.

-آفت سیاست زدگی درکردستان

اکنون، کُرد درمیهن نیاکانی خویش، به آزردگی مرگ آسای سیاست زدگی دچار است. درطی قرن بیستم ملت گرایی درجهان رونق یافت و(دولت - ملت) های نوینی بر کردستان حاکم گشتند. آنان، از همان آغاز هر آنچه را که به نحوی با هویت ملت کُرد پیوند دارد، بابدگمانی سیاسی می نگرند. این امر، جامعهِ کُرد را در سیاست زدگی بیمارگونه ای فروبرده است.

ازسوی دیگر، کشورها ودولت هایی که با اهداف استعمارازمستملکات عثمانی پدید آمده اند، نتوانسته اند برخوردِ انسانی و دمکراتیک با ملت کُرد داشته باشند. این امر، سبب شده است که مشکل تاریخی کُردها [با دولت های پادشاهی قرون پیش] بحرانی تر گردد. پس از جنگ جهانی اول تاکنون، برخورد دولتهای

جدید با کُردها بسیار ویرانگر پرهزینه، خونبار و غیر انسانی بوده است! ایـــن دولت های نژاد پرست وانحصارجو، می کوشند هویت ملی کُردرا در درون هـویت [دولت – ملت] ادعایی خود، به تحلیل برند.

ولی کُردها(درکل) در برابر این تهـاجم نیرنگ آمیز و پر شقـــاوت نسل کشی(Genocide) و آپارتاید نژادی و ملی، پایداری کرده اند. اکثریت آنان، فشار ها و نیرنگهای سلطه جویان را برای نفی هویت ملی خود، خنثی نموده اند.

ازدیگرسو به نظر جامعه شناسان، اگر درجامعه برسرتقسیم اختیارات قدرت و مدیریت سیاسی، درگیری و خشونت پدید آید و یا این که، بحث های سیـــاسی مربوط به این اختلاف ها، اذهان را مشوش و به خـــود مشغول کرده باشد، چنین جامعه ای «بیمار» خوانده شده است.(۳۲) به نظر آنان، در جوامع مـــدنی سالم مسائل مربوط به حدود اختیارات قانونی مدیران سیاسی کشور و مردم، مشخص شده است وآنان، نیازی به مناقشه و برخورد باهم، ندارند!

ولی در جوامع ناسالم (که هنوز به مدنیت مدرن دست نیافته اند) وجـــود تفاوت های فرهنگی، ملی، مذهبی، طبقاتی و... موجب محرومیت گروهی از مردم کشور ازشرکت درمدیریت سیاسی حتّی در مناطق خویش می گردد.اینــان، از امکانات برابر با سایرین برخوردار نمی شوند. به این سبب، می توان گـفت: سلطه گران انحصارجو در خاور میانه، جامعهِ کُردرا دروضعی گرفتـار ساخته اند که نمایانگر یک جامعهِ «آرزده» و بیماراست: کُرد، قرنهـاست قتل عام می شود و با پاکسازی نژادی روبـرواست. اورا از موطن نیاکانی اش رانده وآواره کرده اند. از حق طبیعی تعیین سر نوشت، محروم نموده اند. رابطه اش را با تاریخ، فرهنگ و هویت دیرپای ملی خویش، بـه شیوه های غیر انسانی بریده و می برند. بدین وسیله، جامعهِ کُرد را در وضع بیمارگونه و آزرده ای رهاکرده اند. شاعرنـامدار کُرد، هیمن، در اشاره به این آزردگی، آن را آزار«کُـرد بـودن» خوانده است. او می گوید: [هێزو توانای لێبڕیوم ده رده کورد] آزار کُرد بودن تاب ازمن ببریده است!

– بحران هویت ملی

سرزمینی را که هیچ گاه «منحصر» به نژاد تـــرک نبوده است، ترکیه نام نهاده اند. درچنین کشوری، برابر قانونی که نژادپرستان وضع نموده اند: کُرد در میهن خود، حق ابراز هویت ملی ندارد. عوارض ایـــن مظلـومیت و بحرانِ

هویت را، مردم جهان در دستگیری عبدالله اوجالان دیدند. آنچه در این رویداد جای تامل دارد، این است که کُردها اعم از این که P. K.K. یی بودند یانه، اوجالان را چون یک رهبر ملی و افسانه ای پذیرفتند!

در ترکیه، برابر قانون اگر کسی خودرا کُرد بخواند، مجرم است. زیرا کُرد بودن، به تجزیه طلبی تعبیر می شود! لذا، معترف محکوم به زندان می گردد.

کُرد تنها ملت بزرگ جهان است که در چنگال استعمارگران جهان سومی اسیر و از حق تعیین سرنوشت محروم شده است. انحصارطلبان قدرت، کُردرا در سیاست زدگی بیمار گونه ای رهانموده و جامعه اش راتباه کرده اند. قرنهااست که سلطه گران، از واژهِ «کُرد» هراسانند. در قرن بیستم آنچه را که به نحوی با کُرد پیوند دارد، برچسپ سیاسی زده اند! برخی موجودیت سیاسی کُردرا به غدهِ سرطانی و گروهی به اسرائیل ثانی تشبیه می کنند!

آنان، زبان، فرهنگ، آداب و رسوم و هرآنچه مربوط به « هویت ملی» کُرد است، سیاسی تلقی می کنند. در نظر این سلطه جویان انحصارطلب، تلاش برای حفظ یا ابراز هویت ملی، ممنوع است! سلطه گران، ذهن شهروندان کشورهای خود را نیز، در مورد کُرد آشفته کرده اند. به این سبب، شاعر بلند آوازهِ کُرد، این سیاست زدگی بیمارگونهِ ناشی از «کُرد بودن» را [دَردً کُرد] خوانده است!

دراین رابطه، پژوهشگرانِ کشورهای ذیربط هم نسبت به مطالعهِ علمی و بدون حبّ و بغض، مساله، رویگردان شده اند!

– چرا پژوهشگران این کشورها، به ارزیابی علمی واقعیتِ دردآلودِ مردم کُرد نمی پردازند؟

– آیا مسالهِ کُرد، مولود نظامهای نژادپرست وانحصارجوی حاکم براین کشور ها نیست؟

پر آشکار است اگر پژوهشگران کشورهای ترکیه و عراق به ارزیابی روابطِ نظام سیاسی کشورخود با کُردها، برمبنای اصل هزینه - فایده بپردازند، برای آنان روشن خواهد شد که: اگر، آنان به جای نظام سیاسیِ تک ملتی و نژاد پرستِ موجود، یک نظام فدرال و دموکراتیک در کشورِ خود برقرار می کردند، بسیار به نفع شان بود! زیرا، به جای گرفتار شدن درجنگ ونفاق وکشتارِ ساکنانِ بومی منطقه و صرف هزینه های گزاف، به سازندگی کشورخود، می پرداختند.

- ترکیه و عراق، الگوی اسرائیل

ازدیدگاهی دیگر، همه دربارهِ فلسطین می گویند، می نویسند و ازآن دفاع می کنند. درحالی که اگر قداست «قدس»را ملاک قرارندهیم و فقط از دیدگاه انسانی و جغرافیایی به ماجرا بنگریم، وضع حقوقی و فرهنگی اعراب تحت سلطهِ اسرائیل، به مراتب بهتر از وضع فرهنگی کُردها در ترکیه است.

در فلسطین اشغالی، زبان و فرهنگِ عرب، از احترام و آزادی کامل برخوردار است. اما فرهنگ و زبان کُرد درترکیه در چه موقعیتی است؟

کُردها در ۷۰ سال اخیر، تنها در ترکیه به اندازهِ جمعیت ۵۰ سال پیش کشور فلسطین (که آن سرزمین به اشغال اسرائیل درآمد) کشته داده اند. چرا این نسل کشی ها ازدید پژوهشگران و بشردوستان مسلمان پنهان مانده است؟

اگر اسرائیلی ها بخشی از زمین های اعراب را خریده اند و خود در آن سکونت گزیده اند، صدامیان، کرکوک و خانقین و ... را با حیله و زور از دست ساکنانِ کُرد آن نواحی خارج کرده اند! در ترکیه و نقاط دیگر نیز، سرزمین های نیاکانی کُرد را باکشتار و تبعیدِ بومیان (کردها) غصب کرده اند.

از این دیدگاه، اسرائیل در غصب سرزمین های اعراب (چند دهه پس ازترک ها و عرب های نژادپرست) اقدام به تصرف سرزمین فلسطین نموده است:

درواقع می توان گفت اسرائیل از ترکیه و عراق تقلید کرده است. لذا آنان را باید اسرائیل اول خواند و رژیم اشغالگر قدس را اسرائیل دوم نامید!

-آسیب شناسی اجتماعی درخاورمیانه

این واقعیت از نظر پنهان است که در کشورهای خاورمیانه، فقط کُردها در معرض آزردگی سیاسی و اجتماعی قرار ندارند. بل همهِ شهروندان این کشورها، آسیب می بینند. ساکنانِ عراق و ترکیه نمونهِ آشکاری هستند. اگر مسالهِ کُرد در عراق در میان نبود، دولت بغداد به غول نظامی بدل نمی شد و مردم عراق به این فلاکت دچار نمی گشتند! عامل اساسی این عارضه، استبداد پنهان وآشکارِ حاکم بر این کشورها است. دراین کشورها انحصار جویی درمدیریت سیاسی با عناوین فریبنده ای همراه است:

در ترکیه، ارتش امر می کند که نظام حاکم بر مردم مسلمان ترکیه، بایستی

به فرمان مطلق گروهِ قلیل «لائیک» عمل کنند!!

در عراق، با این همه جنایات و خرابی هایی که صدام بر کشور خود و همسایه های خویش وارد کرده است، هیچ نهادی برای «بازخواست» از او در کار نیست!

به همین سبب، می توان گفت: دراکثر کشور هایی که دستگاه حاکم به انحصار درآمده است (ومشکل کُرد ناشی از انحصارقدرت می باشد)، آرامش وسلامتِ عمومی آن جامعه نیز، پریشان شده است.

- جمع بندی:

درنگاهی جامع به سرنوشت فلاکتبار ملت کُرد، می توان دریافت:

- تا هنگامی که مشکل کُرد در خاورمیانه برطرف نشود، این منطقه همواره زمینه ای آشوب زا، نا آرام وآسیب زده خواهدداشت وجولانگاه یکه تازی استکبار جهانی خواهدبود.

- سرمایه ها وفرصت های سازندگی در منطقه، صرف سرکوب وجنگ های داخلی وابقاءِ حاکمیتهای انحصاری خواهدشد.

- این فراشد، به زیان منطقه و به سودِ قدرتهای جهانی است.

با این حال: به سبب تنگ نظری دولتهای حاکم بر کُرد، دست یافتن او به حق تعیین سر نوشت (که یگانه راه حل این مشکل کُرداست) چندان آسان نیست. به این سبب، اعتراضها ادامه خواهند یافت و مشکلات منطقه پیچیده ترخواهند شد.

در نگاهی گذرا، عوارضِ ماندگارِ ناشی از«محرومیت ازحق تعیین سر نوشت» بر کُردهارا (که یک عامل بیرونی است) می توان چنین بر شمرد:

اول، عوارضِ ناشی ازحاکمیت تحمیلی

به سبب حاکمیت تحمیلی وامنیت آسیب پذیر، شرایط لازم برای سرمایه گذاری در کُردستان وتوسعهِ آن پدید نمی آید. مزید بر آن، عدم برخورداری مردم ازامکانات برابر با سایر اهالی کشورکه ناشی ازحاکمیتِ تحمیلی است، مشکلات مادی و معنوی کُردها را افزایش می دهد.

دوم، آسیبِ ناشی ازآزردگی روانی کُردها

تهاجم آشکار و پنهان فرهنگ تحمیلی(که هدف آن استحالهِ هویت ملی کُردها است) موجب پریشانی وآزردگی فراگیر جامعهِ کرد شده است. به همین سبب، وبا توجه به سوابق شقاوتبارِ دولتهای منطقه نسبت به کُردها، آنان، ناخودآگاه هر

گونه اقدام دولتهارا، با بدگمانی می نگرند...

سوم، فرایندِ فریبنده سرکوب کُردها بر دولتهای منطقه!

اعتراضها ودرخواستهای کُردها از جانب دولتهای حاکم، به شدت سرکوب یا نادیده گرفته می شود! لذا بر اثر یاس یا سرکوب، آرامشِ ظاهری پدیدمی آید. این ارامش وانقیادِ تحمیلی واجباری، موجب می شود که دستگاه حاکم بر این کشورها، خود واهالیِ کشوررا فریب دهد ومثلاً بگوید:

- دیگر مساله خاتمه یافته و در کُردستان، آرامش برقرار شده است!

چند سال پیش، یک نویسندهِ ترک، در روزنامهِ حریت درطعنه به دولتمردان ترک، که اغلب می گویند درترکیه دیگر مسالهِ کُرد وجود ندارد وآرامش در آنجا برقرارشده است! نوشته بود:

« این لقمه را که شما دولتمردان ترکیه از آغاز تشکیل این کشور به عنوان لذیذ ترین خوراکی ها به خوردِ اهالی کشور می دهید، در این ۷۰ سال گندیده است و از این پس، اهالی را بیمارمی کند! »

درواقع، این آرامش، که دولتمردان آن کشورها آن را به بر طرف شدن مساله تعبیر می کنند، واکنشی است ناشی از یاسِ انسانهای زندانی! یا به گفتهِ کُردها، این سکوت واکنشی است دربرابر ترس و گرسنگی:- [یا له ترسانه، یا له برسان]!

اما اگر محرومیت از حق تعیین سرنوشت، ازتعدّیِ پیرامونیانِ افزونخواه و انحصارجو نشأت می گیرد؛ مشکلِ بزرگترِ کردها درونی است. درجستجوی راهکاری برای رفعِ این مشکلات، می توان چنین گفت:

ادامهِ جنبش(به شیوه های ناموفق گذشته) کارساز نیست. بل باید به راهکار های دیگر نیز توجه شود. گام نخست درهراقدامی، تلاش برای اعتلای وجدان ملی ومبانی فکری وعقیدتی جامعهِ خویش است.

- منظورازاصطلاحِ وجدان ملی، این است که باید منافعِ اساسیِ ملت کُرد، بر منافع هر گروه و سازمانِ دیگری مقدم باشد.

- منظور از آگاهیِ ملی، آگاهیِ همه جانبه است. که شاملِ اعتقاد به مبانی والای ارزشهایِ منزه اعتقادی نیز می شود.

لذا، نخست می بایست: ذهنیتِ نخبگان و مردم به چنین آهنگ و راهکاری معطوف گردد. چه بسا، آگاهی بدور از مبانی اعتقادی نسبت به ارزشهای والای انسانی وپس ازآن ملی [نه گروهی و طبقاتی]، اثر معکوس بر جنبش دارد. همان

طور که کارکردِ کمونیست ها وارونه اثر کرد(اگرچه درظاهر توام با آگاهی بود).

– جریانهای سیاسی کُرد که فاقد آگاهی توام با پایبندیهای معنوی بودند، به جای رسیدن به وفاق ملی و وحدت کلمه، به نفاق رسیدند. وبه جای توفیق، و رسیدن به هدف، فرصتهای تاریخی را هدر دادند!

– لذا باید تلاش نمود انقلابی در ذهنیت ها بر پایهِ ارزشهای والای انسانی به وجود آید. هنگامی که درد مشترک است، تفرق به هرعلتی باشد، خیانت به آرمان ملی است.

– دردمشترک، هدف مشترک ویگانه ای را ترسیم می کند که آن هم کسب حق تعیین سرنوشت است. ازچنین دیدگاهی، جز وفاق و وحدت کلمه و آگاهی کارساز توام با وجدانِ ملی، راهکاردیگری کارساز نیست!

– درمورد مشکل پیرامونی

به نظر می رسد که کُردها باید تلاش کنند ملت غالب را به مشکلات جانکاهی که دولت هایی نژادپرست وانحصارجوی آنان، برای کُردها فراهم نموده اند، آگاه نمایند. این دولت ها، کُردرا ازحق تعیین سرنوشت محروم واورا به تبعهِ درجه ۲ بودن در زادگاه نیاکانی و خانه اش، محکوم کرده اند. آنان خودرا مالک خانه و زادگاه او می دانند. دراین کشورها، کُرد جز با انکار هویت ملی و خدادادی خویش، نمی تواند مانند سایرین زندگی کند! مرزهای سیاسی نتوانسته اند مانع همدردی و همبستگی ناشی از این فشار و درد مشترک باشند! واکنشهای ناشی ازاین درد در تمام منطقه عوارضِ ویرانگر وخونباری ایجاد کرده و خواهد کرد.

بدیهی است، ملت غالب نیز، نمی تواند از اثرات زیانبارآنها دور بماند. هم چنانکه تا کنون هم دور نمانده است! لذا، می بایست همه در راه رفع مشکل کردها بکوشند! وبرای آغاز کار دو اقدام ضروری است:

اول، تحول در ذهنیت همگانی در منطقه (نسبت به مسالهِ کُرد)

دوم ، تحول در ذهنیت جامعهِ کُرد

حقیقت امر این است که هنوز جز معدودی به شواهد تاریخی در مورد کُرد، نظر نکرده اند. کردها، یکی از معدود ملل عالم اند که در تاریخ بس کهن خود، در اندیشهِ تشکیل پادشاهیهای سلطه گر و فرمانروایی بردیگران نبوده اند. بل، به حکومت سنتی و محدود درمنطقهِ خود، قناعت کرده اند. اگر کُردها در برابر

متجاوزین به قلمرو محدودِ حاکمیت خویش، کردها به دفاع بر خاسته اند (و دفاع از موطن حق طبیعی انسان است) افزونخواهان آنان را نا آرام، یاغی، سرکش، متجاسر، راهزن و... خوانده اند.

- چرا دفاع از خانه و کاشانه گناه است؟
- چراکُرد در خانهِ خود باید فرمانبر متصرف خانه اش باشد؟
- چرا اعتراض به متصرف عدوانی و سلطه گرانِ افزونخواه گناه است؟
- کُرد اکنون هم از این انحصارطلبان، چیزی جز حاکمیت بر خود(که حق طبیعی تعیین سرنوشت تلقی می شود) نمی خواهد!

- موضع برخی ازصاحبنظران در ایران
(نسبت به مسالهِ کرد درخاورمیانه)

- اگرچه مشکل تاریخی کُرد با اقدامات شاه اسماعیل اول به مشکل بین کشور های خاورمیانه تبدیل شده است، ولی برخی ازدست اندرکارانِ کشور عنایتی به این واقعیت ندارند. و موضع ایران را همپای اشغالگران ترک و عرب، نسبت به کُرد تلقی می کنند. آنان به ویژه پس از تشکیل دولت نوین درایران و روی کار آمدن رضاشاه، همسان با کشورهای ترک و عربِ که سرزمین کُردهارا اشغال کرده اند، علیه کردها موضع گرفتند! برخی، هنوزاین موضع را دنبال می کنند. اینان، عنایتی هم به این واقعیت ندارند که عثمانی در۴ قرن گذشته و عراقِ مخلوق استعمار، دردههِ گذشته چقدر به کشور ایران آسیب رسانیده اند!

- اگر هموطنان ومنجمله این گروه از صاحبنظرانِ خوب بنگرند، کُردستان اشغال شده توسط کشورهای ترک و عرب، می تواند چونِ حایلی بین ایران و این افزونخواهان باشد. افزونخواهانی که مصائب فراوانی برای ایرانیان فراهم کرده اند. جنگ تحمیلی بغداد به ایران، یکی از این مصائب است.

متاسفانه دربرابر این واقعیت، بسیاری از این صاحبنظران هم چنین، بر اثر بدآموزیهای دیرپای، خیلی ها ابقای سلطهِ نژادی دولت های ترک و عرب برکُردها را بامنافع کشور « هم سو » تلقی می کنند! آنان، حفظ رابطهِ استعماری این دولت ها را بر کُردها، پاس می دارند!

- این گروه، به شدت از فروپاشی مرزبندی « دستکرد استعمار » نگرانند!
- این صاحبنظران، چرا به کُرد فرصت پاسخ گویی نمی دهند؟

– چرا خود از تمام امکانات ورسانه ها برای طرح نظر خود سود می جویند ولی به کُرد امکان شرکت در سخن و پاسخ گویی نمی دهند؟

– اگر کُرد درتاریخ دیرپای خویش، تجاوزگروافزونخواه نبوده است، اکنون هم می بایست دراسارت «نوادگان» سلطه جویان ترک و عرب باقی بماند؟

– آیا ملتی که به شهادت تاریخ متجاوز نبوده است بیش از ترکها و عربها برای ایران و ایرانی کنونی خطر ایجاد می کند؟

– چرا به این واقعیت نمی نگرند که دولتهای ترک و عرب، کُردهارا درمیهن نیاکانی اش، به فرمانبری از خود(که خانه اش را اشغال کرده اند) وادارکرده اند واورا در فقر و عقب ماندگی نگهداشته اند.

– از این دیدگاه، رهایی ازاسارتِ نژاد پرستان تجزیه طلبی تلقی نمی شود. زیرا، تجزیه و جدایی، مبین برخورداری طرف جدایی خواه، از حقوقی با شریکی است! کسی که از حقوق طبیعی محروم است، نمی توان اورا جدایی خواه خواند! بل، باید اورا «رهایی طلب» نامید!

– اینان، به کُرد ایرانی هم برچسپ تجزیه طلبی می زنند! چرا ازخود نمی پرسند: کُردهای ایران به خاطر کدام درآمد باید بخواهند ازایران جداشوند؟

– این گروه از صاحبنظران، چرا برای کُرد راهی جز توجه به دشمن و کوه و تفنگ، باقی نمی گذارند؟! آیا راهکار گفتکوی مردم با دست اندرکاران، بهتر است یا توسل به قدرت قهری وایجاد نفاق درکشور!؟

خوشبختانه، پس از دوم خرداد، گروهی از روزنامه نگاران در تفسیرها و نقل اخبارِ کُردهای برون مرزی، تنگ نظری را کنارگذاشته اند واین امر،امیدوار کننده است ، آیا روزی می رسد که زخمهای کهن التیام پذیرند! و وفاق جای نفاق را بگیرد؟!

– گفتکوی آزاد سیاسی

از این دیدگاه، گام نخستِ حل مشکل کُرد(به ویژه در ایران که کلید حل مشکل کُرد در خاورمیانه نیز هست!) «گفتکو است! شناخت واقع بینانهِ مساله و شرایط خاص کُرد» جزاز طریق گفتکوی آزاد، ممکن نیست! لذا، اگر کاربدستان عنایتی به این کار ندارند، می بایست مردم خود اقدام کنند: علاقمندان، اعم از کُرد و غیر کُرد، خود سازمانهای پژوهشی برای این مهم پدیدآورند و به شکافتن

مساله بپردازند!

درپایان سخن، یاد آوری نکاتی چند نیز، به احـــــزاب کُرد، ضروری است! آنان، پیش از این که درحرکت های سنتی خود، احساس را بر خرد وتدبیر رجحان دهند و در درون ویرانه های ملت خویش، بازهم به تفنگ متوسل شوند، وآن را ویرانتر گردانند، مساله را آگاهانه مورد بازنگری قراردهند. سیاست یک امر کاملاً جدی است نه احساسی! راهکارهای امور سیاسی نیز باید از احساس به دور باشد وبر خرد و آگاهی همه جانبه استوارگردند! ولی در هر حال در حرکت های خویش، از تقدم منافع گروهی بر منافع ملت، دوری جویند. به این واقعیت نیک بنگرند که چنین قیامهایی، بر اثر سطح نازل وجدان ملی، بر پیچیدگی مساله می افزایند. این قیامها تاکنون نتوانسته اند مظلومیت تاریخی کُردرا به پیرامونیان نشان دهند. به ویژه نتوانسته اند شیوه های آشکار و پنهان نسل کشی این مردم را توسط انحصارجویان به جهانیان وملتهای پیرامون خود بشناسانند و نشان دهند که: نسل کشی کُردها توسط این دولتها، ننگ بشریت است.

لذا، گذر از موانعی که ناشی از درونمایهِ رفتاری و شرایط پیرامونی کُرد می باشد، ایجاب می کند: پیش از هر کاری می بایست تحولی در وجدان ملی و ذهنیت همگانی به وجودآید وهرکس خودرا کُرد تلقی می کند ازحالت انفعالی بدرآید! این تحول، بهبود شرایط پیرامونی کُردرا نیز، تسهیل می کند!

برای رسیدن به این هدف، می بایست ازخود شروع کرد:

هرکس که خودرا کُرد می خواند، گامی در جهت شناخت درد ورفع ستم از این ملت بردارد! بایستی، حالت خنثی وانفعالی حاکم بر ذهنیت ها، جای خودرا به حالت پویا و فاعلی بسپارد! از نخستین گام هایی که می توان در این راستا بر داشت: علاقمندان، خود به ایجاد سازمانهای پژوهشی اقدام کنند. آنان که، گام در میدان پیکار می نهند پیش از هر کاری، از مرز تمایلات و خواست های شخصی، خانوادگی، طایفه ای، قبیله ای، گروهی و... بگذرند.

همه دریک راستا ایثارگرانه به هرکاری که خداوند برای مصلحت بشر، مردم را به یاری جستن از آگاهی، تدبیر، دانش و پایبندی به ارزشهای والای بشری و کوشش به جای خمودگی رهنمود فرموده است اقدام نمایند.

دکتر عبدالله ابریشمی

پانوشت و توضیحات

۱ - برای توضیح بیشتر در این مورد به کتابهای زیر مراجعه فرمایید: انسان خودرا می سازد، تالیف گوردن چایلد ترجمه احمدکریمی و هل اتایی شـــرکت س. کتاب های جیبی تهران ۱۳۵۲ و در مورد دولت معبد، به کتاب مبانی فرهنگی دولت تالیف دکترعبدالله ابریشمی ناشرمؤلف ۱۳۷۰

۲ - به نظر گوردن چایلد (مرجع فوق) دولت های پادشاهی شرقی «درجنگ به وجود می آمدند، باجنگ به بقاء خودادامه می دادند و سر انجام در جنگ نابود می شدند.»

۳ - همانجا

۴- آدمیت فریدون، تاریخ فکر، انتشارات روشنگران، تهران. ص. ۱۰۱

۵- مجله اطلاعات(سیاسی - اقتصادی) شماره های ۱۰۳- ۱۰۴ ص. ۳۶

۶ - مجلهِ فوق ش. ۱۳۱-۱۳۲ مقالهِ دکترداود هرمیداس باوند ص. ۶۲

۷- همانجا ش.۱۰۳- ۱۰۴ ص. ۳۶

۸- درکتاب های تاریخ، به فرمانروایی های کُرد اشاره شده است. آنان، هریک بر محدودهِ نسبتاً کوچکی فرمانروایی می کردند. به گونه ایکه کردستـــان همواره نزدیک به ۱۰ امارت مستقل تا نیمـــه مستقل داشته است. فرمانروایان، بـه حفظ امنیت لازم برای زندگی مـــردم قلمروخود، کوشا بوده اند. دلیل این سخن مـــدت طولانی حکمروایی هرخاندان حکومتگر بوده است که هریک صـــدها سال پابرجا بوده اند. واین درحالی است، که همواره مورد تعرض افزونخواهان قـــرار داشته اند. ساکنانِ اماراتِ مذکور،ازموقعیت سیاسی منطقهِ خویش، دفاع کرده اند این امر، بیانگر مشروعیتِ سلطهِ دولتهای محلی بوده است. برای توضیح بیشتر می توان به مراجع زیر نگاه کرد:

مشاهیر کرد ج۳ بابا مردوخ روحانی چاپ سروش تهران. تاریخ کردوکردستان امین زکی بیگ . تاریخ کرد و کرستان محمد مردوخ چاپ ارتش تهران ج ۲ تاریخ مفصل کردستان، تالیف شرف الدین خان بتلیسی (۱۰۰۵) ه. ق.

خاندان حکومتگر مکری را سیف الدین موسوم به مکری دراواخر سدهِ ۹ ه ق بنا نهاد. محل فرمانروایی آنان منطقهِ مکریان بوده است که ازجنوب دریاچه ارومیه تـا سقز را در بر می گرفت. آخرین فرمانروای این خاندان، عبـــدالله خان مکری بود. او، درنیمهء دوم قرن سیزدهم سال۱۲۵۶ کمی پس از بازگشت از

ازجنگ هرات (که به فرمان محمدشاه قاجار با قوای خود در آن جنگ شرکت کرده بود) درقیام بزرگ عشایر به رهبری طوایف دهبکری شکست خورد و به تهران رفت. بعداز یک سال ازنو به مقر حکومت خود بازگشت و در ۱۲۶۱ ازجهان رفت. پس از او، به جای حکام بومی، حاکمان از جانب دربار قاجار اعزام می شدند. اما، براثر ظلم و جور آنان، پس از مدتی مردم سر به شورش واعتراض برداشتند این اعتراضات ادامه یافتند!! نخستین قیام، به رهبری شیخ عبیدالله در۱۲۹۷ صورت گرفت. در نتیجه مهاباد(ساوجبلاغ مکری) ویران شد. شرح مبسوط قیام، توسط ناظر قضایا نمایندهِ دربار قاجار: اسکندرغوریانس ارمنی نوشته شده وبه کوشش عبدالله مردوخ (نخست به صورت رساله دردانشگاه تهران) چاپ شده است هم چنین تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهِ تبریز تالیف نادرمیرزا چاپ سنگی اقبال به شرح وقایع پرداخته وامیر نظام گروسی نیز که پس از فروپاشی قیام حاکم منطقه بوده است در گزارشات خود به دربار، به اوضاع منطقه درآن دوره اشاره کرده است.

۹- برای توضیح بیشتر در مورد نظام وستفالیای به مقاله دکتر رضا سیمبر، مجلهِ اطلاعات (سیاسی- اقتصادی) ۱۳۳-۱۳۴ ص. ۱۰۶ و نیز کتاب ناسیونالیزم و تاثیر آن بر روابط بین المللی، تهران ۱۳۵۱ نشر دنیای کتاب، بخش مربوطه مراجه فرمایید.

۱۰- کاویان پور احمد، (سروان) تاریخ عمومی آذربایجان، انتشارات آسیا. نویسنده، به اولین حکومت های کرد را درآذربایجان اشاره کرده است. تاریخ مفصل کردستان (شرفنامه) وتاریخ کردستان تالیف امین زکی بیک، برای مطالعهِ امارات و دولتهای محلی کُرد، پس از اسلام تا اواسط قرن ۱۹ مناسب اند. و مراجع دیکر که در ش. ۶ اشاره شده است.

۱۱- تاریخ عمومی آذربایجان (۱۰) ص ۱۸۰ و تاریخ عالم آرای عباسی ج ۲ وقایع دمدم وقتل عام مکریان، تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال منجم باشی شاه عباس» نیز به شرح جنایات آن دوره پرداخته است

۱۲- کتاب خطایی نامه(سفرنامه علی اکبر خطایی)چاپ مرکزاسناد فرهنکی آسیا، به کوشش ایرج افشار ص۱۹۷

۱۳- جعفر ولدانی اصغر، بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، دفتر مطالعات سیا سی و بین المللی تهران ۱۳۷۰ نویسنده، به ۲۴ جنگ ویرانکر

در طول ۴۰۰ سال بین ایران و عثمانی اشاره می کند و جنگ اخیـــــر عراق را با ایران، ۲۵ مین جنگ از سری جنگهای ویرانگر ۵۰۰ ساله با آنان می شمارد.

۱۴- مجلهِ آوینه چاپ تهران بهار۱۳۷۵

۱۵- روزنامهِ خردادش ۱۹ ص ۱۱ ۱۳۷۷/۱۰/۵

۱۶- همانجا

۱۷- بیشکچی اسماعیل، کتاب کُردستان مستعمرهِ مشترک چند دولت (ترکی، انکلیسی و...) به نقل از ش. ۱۴

۱۸- روزنامهِ اطلاعات تهران، پس از توافق الجزایر

۱۹- تاریخ طبری و نیز، کیهان هوایی[ش ۱۲۰۹ ص. ۱۱] مقالــه ای تحت عنوان کاوشی در متون تاریخی بدنبال « کُرد » به قلم نجفی

۲۰- نه به ز جه مال ۱۴

۲۱ - روحانی بابا مردوخ مشاهیر کرد سروش ج. ۳ ص. ۵۶۳ بـــــه نقل از ابن خلکان بـــــه استناد سرودهِ ابودلامه در مورد صدور دستور قتل ابومسلم از جـانب منصور خلیفهِ عباسی:

افی دولته المنصور حاولت غدرة الا ان اهل الغدر اباوک الکرد

۲۲ - Chris kuschera- Le mouvement national kurde Flammingon parisp.6"Ce sont effectivement des gens qui habitent dans nos contrees, mais qui sortent de la categorie de l espece humaine; on a rassemble des fragments du monde entier, que l on a petris, et dont on a forme le kurde!"

۲۳- نه به ز جه مال ش ۱۴

۲۴- جهانی پ. متن کردی مه م وزین خانی انتشارات صلاح الدین اورومیه

۲۵ - آبیدر و سروه بهار۱۳۷۷ و گزینگ چاپ سوید تابستان ۱۹۹۸

۲۶ و ۲۷ - در پاییز سال ۱۳۵۷هنگامی که ازهاری آخرین دولت نظامی شـاه را اداره می کرد تیمسار پزشکپور فرماندهِ پادگان مهابادبود. بـــــه دنبال سخنرانی اینجانب در ۵۷/۸/۱۵ که مـــــورد استقبال مردم قرارگرفته بود، چند بار با هـــــم ملاقات کردیم. روزی اعلامیه ای تئوریک بـه من نشان داد و گفت: کمونیست های منطقه (مهاباد) نوشته اند. می خواست واکنش مرابببیند. تحلیل، بر ضد حرکتهای ملی کرد و طرفداری ازعقاید کمونیستی بود وقتی من گفتم این تحلیل فراتـــر از معلومات کمونیست های محلی است که من آنهارا می شناسم، در پاسخ گفت: مـــا

نمی توانیم ملیون کردرا از میدان خارج کنیم. ولی کمونیستهای کُـــرد این کاررا خواهنــد کرد! در ضمن از لحاظ توازن قدرتهـــــــای جهانی، ایران در منطقهِ تحت سلطهِ کمونیزم قرار نخواهد گرفت! لذا، به کمونیستها رخصت داده اند تــا مانعی در برابر افرادی چون شما (ملیون کرد) ایجاد کنند.

آقای ملا شیخ عزالدین پیشنماز مسجدی هم بود که در میـــــدان منگور قرار دارد. گروه سیاسی طرفدارایشان درآنجا جلسات خودرا برپا می کردند. من گــاهی به آنجا می رفتم. در جلسه ای (چند روز پس ازآن ملاقات) بـه من گفتند که ما خود با مقامات دولتی در تماس هستیم ومایل نیستیم شما یا دیگران دخالت نمایید! پس از بحثهای طولانی هنگامی که خواستم جلسـه را ترک کنم،(۷ تا ۸ نفر بودیم) دیدم کفشهایم نیست! من از یکی از آنان کـه آقای مصری نام داشت تقاضــــا کردم یک جفت کفش از دکان آقای اسماعیل بلوریان که نزدیک بود، بگیرد و بیاورد...

گروههای چپ می خواستند سرنوشت منطقـــــه را مطابق نظرخود در دست بگیرند. اما رژیم شـــاه نیک می دانست کـه آنان فقط می توانند فرصتهـارا هدر دهند و سد راه توفیق مردم کُرد شوند. سرانجام، درحوادث بعـداز انقلاب بـرخورد دمکرات و کومـه له، ظن چنین برنامه ای را تایید نمود .

در مورد جمهوری کردستان که در ۲/۱۱/ ۱۳۲۴ درمهابـــاد ایجاد شد، روزولت، آرشی، وابستـــهِ نظامی امریکا در تهران در ۱۹۴۶ در بارهِ آن در ۲ شمارهِ مجلهِ مــیدل ایست تابستان ۱۹۴۷ مطالب زیادی بیان کرده است که به کردی و فــارسی نیز ترجمه شده است. او، می نویسد در هنگام فروپاشی حکـــومت کردستان، هیچ یک از دست اندر کاران حکومت کُرد، مورد خشم مردم قرا نگرفتند و بــه هیــچ یـک از آنان، آسیب نرسید. درحالیکه حکومت مذکور، فاقد پلیس مخفی بود. ولی حکومت آذربایجان کـــه هزاران پلیس مخفی داشت هنگام فروپاشی نتوانست از خشم مردم علیه طرفداران حکومت ممــانعت کند و هزاران نفر بـه فجیع تـــــرین وضعی، کشتـــه شدند.

سپس، او می نویسد درآن موقع بود که من بـــه گزارشات رکن۲ ارتش ایران باورکردم که می گفتند:

حکومت کردستان به حدی مــورد تایید مردم است که نمی توانیم کسانی پیداکنیم که جرات کنند علیه آن بــه طرفداری از ما اقدام یا خرابکاری نمایند!

نکتهِ دیگری که یادآوری آن ضروری است در آذرماه ۱۳۵۷ درجلسه ای مرکب از نمایندهِ اکثر طبقات و سرشناسان شهرمهاباد، در حضور آقای ملا شیخ عزالدین حسینی پیشنهاد کردم بهتر است کمیته ای تشکیل شود که ادارهِ امور شهر را در موقع لزوم دردست بگیرد. چنان کمیته ای، عده ای از داوطلبان و جوانان را مامور حفظ امنیت و حاکمیت کمیته بکنند و آن ماموران، چون قوای انتظامی عمل کنند و رابطهِ لازم با حکومت مرکزی برقرارگردد تا از رویدادهای ناخواسته ممانعت به عمل آید. ولی این پیشنهاد، از جانب کمونیست هایی که آقای شیخ عزالدین را احاطه کرده بودند، تایید نشد. زیرا آنان می خواستند فقط خودشان قدرت را پس از فروپاشی دولت در دست گیرند واین کارراهم کردند!

ازسوی دیگر، فردای ۵۷/۱۱/۲۳ نسبت به عموم احزاب و گروه های فعال (که مسلح هم بودند) این اعتراض با یاد آوری پیشنهاد دو ماه قبل، به این مضمون مطرح شد:

« آیا مردم می دانند چه کسانی حکومت این منطقه را در اختیا گرفته اند؟

این اعتراض، که در ۲۰۰ نسخه فتوکپی شده بود، موجب شد که موضوع در محضر آقای شیخ عزالدین مطرح گردد. او، خودرا رهبرجنبش کردهای ایران و همهِ گروه های سیاسی می خواند. در آن جلسه سرانجام دوستی به من خبر داد که، یکی از محافظان جوان شیخ، گفته است: بگذاربروم ژ ۳ یی روی سینه اش خالی کنم و خودرا از شر هر اعتراض کننده ای راحت نماییم! ولی شیخ عزالدین همت کرده و برای آرام کردن او گفته بود: دست نگه دارید! من خودم خاطی (معترض) را می دهم در میدان چوار چرای شهر(میدان شهرداری)، به شیوهِ اسلامی تعزیر کنند! دستور خواهم داد ۸۰ ضربه شلاق به او بزنند!

در مورد فاجعهِ نقده هم، رهبران حزب اعتراف نموده اند که سهل انکاری کردند و در دامی خطرناک افتادند. (نیو سه ده تیکوشان ج. ۱ عبدالله حسن زاده) دراین مورد، آقای رحیم خرازی که ازمطلعین است ازآقای حاج میرزا محمد محرر از محترمین و روحانی شیعهِ نقده نقل می کنند که چند بار به کمیته حزب دمکرات نقده سفارش کرده بود که به مصلحت نیست دراین شهر به ویژه بخش ترک نشین، دمکرات ها تظاهرات و مراسم برپا کنند. چون دست های پنهانی در کارند تا آشوب برپا نمایند هم او گفته بود: اگر در محدودهِ کُردنشین و دور از منطقهِ ترک نشین مراسم خودرا برگزار نمایید، ماهم نمایندگانی

برای تحکیم وحدت می فرستیم. ولی کمیتهِ نقده به این توصیه هـــای مصلحانه اعتنانکرد و موجب شد که کردهای آن ناحیه در معرض قتل و غارت قرارگیرند.

۲۸ – روزنامه اطلاعات شماره های ۲۱۵۰۷ و ۸

۲۹ – چایلد گوردن، انسان خودرا می سازد (شمارهِ ۱) ص. ۸

۳۰ – ابریشمی عبدالله، نقد وبررسی ناسیونالیسم تهران۱۳۷۳ ناشر مؤلف (برای توضیح بیشتر در این مورد).

۳۱– ایولا کوست، جهان بینی ابن خلدون، ترجمه دکتر مظفر مهدوی، تـــهران ۱۳۶۳ شرکت سهامی انتشار.

۳۲ – دو ورژه موریس، رژیمهای سیاسی سری کتابهای چه میدانم. ترجمـــهِ ناصر صدر الحفاظی، مؤسسهِ مطبوعاتی علمی ص. آخر

بخش دوم : ترجمه

گزیده ای از مصاحبه

عبدالله اوجالان

با

یالچین کوچوک

روزنامه نگار و دانشگاهی ترک (زندگی و دیدگاههای اوجالان)

۱

همه راهها به رُم ختم می شوند!

ی: [یالچین کوچوک]، روزی با تنی چند از همکاران همسرم (که از مدیران سیاسی کشورهستند) نشسته بودیم. یکی از ایشان گفت: (به سان این مثل که می گویند: «همه راههابه رم ختم می شوند»، اکنون نیز تمام بحث ها و گفتگو ها سرانجام به بحث دربارهِ «پ.ک.ک.» و «آپو» منتهی می شوند». * دراین هنگام همسرم گفت: «گوئی آپو (برای کرد ها) جایگاهی همانند آتاتُرک (برای ترکها) یافته است». [یالچین کوچوک که برای دیدار و مصاحبه با آپو، راه درازی را پیموده بود، پس از بازگویی این ماجرا برای او] ازوی پرسید: دراین باره، چه نظری دارید؟

---

*- [آپو، نام متداول عبدالله اوجالان رهبر پ.ک.ک است. آپو به معنی عمو است. اوجالان هم، در ترکی به معنی انتقام گیرنده می باشد].

ع: [عبدالله اوجالان نخستً به وجوه تمایز بین خود وآتاتورک، اشاره کرد و افزود]:... با این همه، وجود تشابهی را بین خود و او [آتاترک] ردنمی کنم.

ی: به نظرمن شمابیش ازاو به خود اعتماد دارید.

ع: مصطفی کمال، اقداماتش را با توسل به [امکانات] دولت انجام می داد. اما من هر کاری را با تکیه برمردم انجام می دهم. دراین مورد، تفاوت بزرگی بین من واو موجود است. مصطفی کمال همهِ توان خودرا درگردش امور،ازاقتـــدار دولت کسب می کرد. بر خلاف او، من بر ملتی محروم و بینوا که تشکیلات و سازمان بسیار کمی دارد، متکی هستم و می کوشم به اتکای چنین ملتی، همه چیز را بنیاد نهم. این ملت نیز، هم اکنون، درموقعیتی قرارگرفته است کـــه نا گزیر است در برابر دولتی بایستد که از توان و لوازم جنگی نامحدودی برخورداراست.

[آپو] سپس می افزاید: امامصطفی کمال، خود نیز دردرون دولتی کـــه ایجاد کرد، غرق شد و به پرستش آن پرداخت! او، همه را نیز ملزم به عبودیت دولتـــی نمود که ایجاد کرده بود. اما وقتی چنین عبودیتی بـــرانسان حاکم گشت، استقلال خودرا هم از دست می دهد. به نظر من، پیش از هرچیز بایستی مـــردم را از جهت معنوی و ذهنی بـــرای برخورداری ازاستقلال، پیکار و دفاع از آن، آماده ساخت.

ی: مصطفی کمال، چون یک نمایندهِ دولت عمل می کرد و بـــر تشکیلاتی کـــه پیش از او سازمان یافته و موجود بود، قرارگرفت.

ع: به طوریقین چنین است. زیرا او جنگ آزادیبخش را به یاری سپاه وحکام ولایات آغازکرد ولی من هنگامی که شروع به کارکردم، بدهکاربودم.[!]

ی: شما از صفر شروغ کردید.

ع: خیر[!]، همان طور که گفتم بدهکار بودم. پس نقطـــهِ آغاز، پائین تر از صفر هم بود[!]

ی: باشد، اما میهن پرستی مصطفی کمال را چگونه می نکرید و... این سخن اورا چگونه می سنجید که گفته است: کُرد چون ترک از مادر متولد شده است!؟

ع: مصطفی کمال، در ۱۹۱۷ هنگامی که در دیاربکر و سیلوان بـــود، لباس کُردی می پوشید، خودرا به کُردها نزدیک می نمود. مایل بود بـــــا دختر یکی از خانواده هـای مقتدرکُرد، وصلت کند...اما مهم این است که او مشتاق بود (یـــک درس تاریخی بزرگان ترک را در آن مرحلهِ حساس و تاریخی تکرارکنـــد و ملت

خود را رهبری نماید). بـــــه این منظور، به کُردستان آمده بود تا دراین مرحلهِ حساس با کُردها هم پیمان شود وازایشان یاری بخواهد: دراین مورد بـه آن سلطان سلجوقی می ماند که مصصم بود تا دروازهِ بغداد پیشروی کند. ونیز بـــه سلطان سلیم(معروف به یاوز) هم می ماند که می خواست بر مرکز وشرق آناتولی دست یابد و ترکمانها را در آنجا اسکان دهد... این رسم وروش سیاسی، ۳ بـــار در تاریخ ترک تکرارشده است و فاصلهِ هربار، (۵۰۰) سال است.(۱) در هرسه بار، ترک هـــا سران کُردرا به سوی خود می کشند، تاراهی برای رهایی از مشکلات و رسیدن به اهداف خود بیابند.

[آپو] سپس اشاره به عکسهایی می کند که مصطفی کمال پیش از رسیدن بـــه قدرت، چگونه دست خوانین کُردرامی بوسد!...

ی: نظر شمارا تایید می کنم: او در آن دوره، همواره تمایل داشت با خانواده های خوانین و ثروتمند وصلت کند.

ع: ریشهِ تفکر و اندیشهِ من، با ملتی مظلوم و طبقات محروم گـــره خورده است. ولی، تفکر و اندیشهِ رهبر ترک، ازآن بورژوازی بود...

آپو، درپاسخ به وضع دوران کودکی خویش می گوید:

پدرم یک روستایی کم درآمد و گریزان از معرکه و خشونت بود. هنگامی کـــه خشمناک می شد، به بلندی [کوه] پناه می برد. درآنجا خلوت می کرد و خشم خـود را با نا سزا گفتن فرومی نشاند! اما مادرم چنین نبود. او که مادرش[مـــادربزرگ اوجالان] ترکمان بود(تا همین اواخر قادر نبود به زبان کردی سخن بکوید) بـــر خلاف پدرم، پرخاشجو و دربرابر ناملایمات بسیار مقاوم بود.

هنگامی که ۵ یا ۶ سال داشتم، روزی دربیرون ازخانه، سرم شکست. گریـــان و نالان پیش مادرم بازگشتم وانتظار داشتم که مادرم به دادم برسد. اما او گفت بـرو انتقام خودرا بگیر! هرچند این کاربه مرگ تو بیانجامد... او مرا به راه دعـواکردن سوق داد. در واقع مادرم بیش از پدرم از خانه و زندگی خانواده دفـــاع می کـــرد. اوآن قدرد نبال دعوا و مرافعه بود کـه اگـــر کسی مرغش را «کیش» می گـــفت، معرکه ای برپا می کرد!

ی: خوب، آیا اتفاق افتاده است که از فرط نا امیدی وبیزاری شما هم به کوه پناه برده و درآنجا تنها مانده باشید؟

ع: احساس بیزاری از این اوضاع ناخوشایند، مرا بـــه کوه می راند... و از

این سیستم بیزارم می کرد!

ی: کدام سیستم؟

ع: منظورم آن وضعی که غرق در دعوا و مرافعه بود. پدرم ناچار می شد به کوه رفته با دشنام دادن خودرا آرام کند. غرولند مادرم با پدرم و دعواهایش با همسایگان وزدوخورد من با اهالی روستا، که ازهمان آغاز مادرم آن را برمن تحمیل کرده بود.

به این واقعیت هم بایداشاره کنم که من ازهمان دورهِ کودکی ازآن فضا فاصله گرفتم. تمام اینها فرایند ترسناکِ راه و رسمی بود که خانواده پدید آورده بود. به همین سبب، ازهمان زمان نسبت به ارزشهای موجود در میان خانواده ها و جامعهِ کوچکِ روستایی تردید پیدا کرده و علیه چنان وضعی نافرمانی را آغاز نموده بودم... مردم دراین باره می گفتند: «او، افسارش راپاره کرده است!»

ی: اینکه مادر بزرگتان ترک بوده است، دل تُرکان نژادپرست را شاد خواهد کرد

ع: این جور پیوندها نه مایهِ مباهات اند نه موجب حقارت... پیکارمن در راه کُرد، بدین سبب نیست که کرد هستم، بلکه به این خاطر است که اجتماعی (سوسیالیست) هستم. سوسیالیست باید پیشاهنگ دفاع ازستمدیدگان باشد. در این میان، کُرد نماد ستم کشیدگان عالم است.

ی: می گویند تو دراصل، ارمنی هستی؟

ع: پدرم در ده، با چند همسایهِ ارمنی دوستیِ برادر گونه ای داشت. ما هم روش اورا دنبال کردیم.

توجه! مشخص کردن کلمات و جمله ها و نیز علائم، از مترجم است.

۲

آغازتحصیل، فرارازخانه و گرایشات مذهبی

ی:[یالچین چگونگی آغاز تحصیلات و سرگذشت دوران کودکی ونوجوانی را ازاو می پرسد]

ع: تحصیلات ابتدایی را در یک روستای ارمنی آغاز کردم. رفت و بازگشتم، هر روز دوساعت وقت می گرفت.

۱۰ یا ۱۲ ساله بودم روزی برادر کوچکم را کتک زدم. از دست پدرم که می خواست مرا تنبیه کند، [چندروزی] فرار کردم. به محل اختفای پول های پدرم رفتم. ۱۰ لیره برداشتم و گریختم... دو روز در روستای نزدیکی ماندم و کار کردم. ۱۰ لیره هم در آنجا بدست آوردم...

من به درس خواندن، بسیار علاقمندبودم. درهمان روستای ارمنی ها برای آموزش مذهبی به مسجد می رفتم. پیش آخوند نماز و دروس دینی می آموختم. به کتاب های مذهبی که دربارهِ سرور ما حضرت علی(ع) و شرح دلاوریهایش نوشته شده است، بسیارعلاقمند بودم.

در روستای ما، آخوندی بود علی نام که درنقل شرح زندگی سرورما حضرت علی (ع) بسیار متبحر بود. درشب های زمستان، پدرم مرا نیز باخود به محضر وی می برد. من علاقمند بودم که در چنان مجالسی شرکت کنم...

ازسوی دیگر، خانواده ام در نهایت بینوایی به سر می برد... من هم خطر این اوضاع و نظام موجودرا لمس می کردم ولی نمی خواستم در زیر بارگرانِ زندگی خفه شوم. اندیشه هایی در سرداشتم. اما تحقق آنها مشکل، بل محال بود. به نظرم همین خیالات، مرا به سوی نماز و مدرسه سوق می دادند و چنین احساسی را در من ایجاد می کردند که نماز و مدرسه، بهترین وسیلهِ تحقق آرزوهایم در غلبه بر اوضاع ناخوشایند موجود هستند. و تجربه و آگاهی ام را پربارمی کنند. ازآن اوضاع، پریشان بودم. اما سر خم نکردم...زندگی دوران کودکی ام بسیارآشفته بود

ی: خوب، درآن هنگام، به دنبال خیالات کودکانه ات می خواستی به کدام مدرسه بروی؟

ع: ابتدامی خواستم به دانشگاه الازهر بروم، که ممکن نشد...بعد می خواستم

به مدرسهِ نظام بروم.

ی: در اینجا می توان گفت که تو از همان دوران کودکی درفکر تغییر اوضاع افتاده ای. خواه به یاری مذهب، خواه به وسیلهِ ارتش.

ع:... اما آرمانهای کُرد خواهانه ام که از دیربازسربرآوردند بـــــه من حالی کردند که نباید امیدی به شرکت درمدارس نظام داشته باشم. ناتوانی ملت کُرد هم به شدت مرا می آزرد. به همین سبب، کُرد بودن، چون مانعی بزرگ پیش پایم بود. از پیشرفت من و شرکت در مدرسهِ نظام جلوگیری می کرد. چـــــون بدین مناسبت دادگاهی می شدم...

از کودکی آرزوی توفیق داشته ام. اما کُرد بودنم، مانعی بزرگ بود. اگرچه بدین امر واقف بودم، با اینحال به تلاش خود ادامه دادم. ولی همهِ درهـــا بـــه رویم بسته بود. آنگاه دریافتم «اختلاف بین ملتها و اختلاف طبقاتی انکارناپذیر است»

کُرد بودنم که دربرابرمیل به موفقیت ام سدّ ایجاد می کرد؛ مرا واداشت که از کودکی، به یک فرد ملی تبدیل شوم و زندگی خودرا وقف مسالهِ ملی کنم. ایـن امر، تاثیربزرگی برشخصیت من نهاد. به سان تاثیر مذهب بر شخصیت انسان.

با بیان این مطالب، خواستم دسترسی مصطفی کمال را درسنین نوجوانی به امکانات ترقی [تحصیل درمدرسهِ نظام ورسیدن به مقام] و موانع موجود بـــرسر راه خویش را نشان دهم.

ی: این گفتهِ شما که « او با اتکای به دولت دست به کارشد و من با اتکای بـه مردم دست به کارشدم» شایان توجه و پرارزش است. [اکنون] موضع خویش را از نظرترقی و بزرگی چگونه ارزیابی می کنید

ع:... ملتی وجود دارد که هنوز درجایگاه کودکی قرار دارد. بزرگی من بـا بزرگی این ملت گره خورده است. باید بگویم: نسبت به این موضوع، سر سختی کم نظیری دارم... هنگامی که بازنگری خودرا نسبت به مسالهِ کُرد آغاز کـــردم، پیکار برای سوسیالیزم و رهایی کردرا هماهنگ یافتم و با خود گفتم:

« پیکار در هر دو سوی را، باهم ادامه می دهم... »

۳
سیاست و زندگی دوباره

ی: به نظرمن، شما چون «بولدوزر» به درون مغز و فکرکُرد نفوذ کرده و آن را دگرگون می کنید و بعد، چون گلزاری می آرایید!... نظرت در این باره چیست؟

ع: چنان که قبلاً گفتم، مردم را باید از راه معنوی و ذهنی به پیش برد. به عبارت دیگر، از راه عقیدتی [ایدئولوژی] پرورش داد و اورا به ملتی آزاده و مبارز تبدیل کرد. به نظرمن: «سیاست هنرتحقق علاقه وشادابی [درانسان] است»

ی: نسبت به ایمنی و حفاظت ازخود چه می گویید؟

ع: این امر، با هوشیاری و تلاش پیوند دارد...

ی: می دانید که شمارا چون کسی به مردم شناسانیده اند که به یک فرمان دستورکشتن صد نفر را صادر می کنید؟

ع: مردم ساکن روستایم هنوز زنده اند، در بارهِ من می گفتند: او دوست ندارد پا روی موری بگذارد... اکنون نیز چنین هستم... بازخواست سختگیرانه ای از کسانی به عمل می آورم که موجب ریختن یک قطره خونی باشند که بی مورد ریخته شود. اما اکنون، در راه نجات یک ملت هرچه ضروری باشد انجام می دهیم...هنگامی که سخن از«زندگی یک ملت» درمیان است، خوب می دانم چگونه باید به آن زندگی دست یافت. زندگی مردم مارا تباه نموده و آن را به کام مردم ما چون زهر تلخ کرده اند. زندگی درنظر من توفیق و پیشرفت است. توفیق، درمفهوم مورد نظرم، با آزادی گره خورده است. موفقیت برای کسی که آزاد نیست مفهومی ندارد. بدون توفیق هم، زندگی از معنی خالی است[!]

روند زندگی درکردستان ازپیشرفت و موفقیت بدورمانده است. منظورمن ازاین سخن، فرد یا گروه خاصی نیست. من، حق حیات و مفهوم آن رابرای همه موجودات حتی یک رستنی هم درک می کنم. لذا، می توانم ادعا کنم که از پایمال کردن یک بوتهِ زیبا رویکردانم... موضع من نسبت به مسالهِ کُرد، همسان بدرخانی ها، بارزانی ها وطالبانی ها نیست. تلاش من از آن مردمی است که پیوندهای ایلاتی را بدورانداخته اند. (۲)

[مخبر، پرسشهایی را مطرح می کند تا به کنه شخصیت وانگیزه های

انقلابی وی راه یابد. چون پرسش های زیر: آیـــــــا تو همسالان خودرا تحریک می کـردی؟ آیـا نیرویی کـه اکنون جمع کرده ای جبران نا توانی خانواده و پدرت نیست؟ آیا سرتان به کرّات شکسته است؟ آیا مـــــادرتان ملتش رادوست داشت؟ آیا روح تلاش و مبارزه داشت؟ آیا شما پریشان و خجول بودیـــد؟ آیا اکنون به آرامی بـــه خواب می روید؟ آیـا شما زندگی را دوست دارید؟...]

ی: ... من شمارا بسیار پر جرات می بینم.

ع:... من انسانی هستم که با ترس و گمان عمیقی زندگی می کنم. چنین موضعی، توام با دیانت و ترس از خدا دو چندان می شود. افزون بر ترسم ازخدا با جرات تمام به تفکر ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک روی آورده ام

ی: درکودکی تلاش می کردید دوست داشتنی باشید؟ شما اکنون رهبربسیار محبوبی هستید. کمتر رهبری دیده شده است پیش از بدست گرفتن قدرت این چنین محبوب باشد

ع: شما در این باره چیزی گفتید و برسه نکته تاکید داشتید که می توان آنها را مبنای این بحث قرارداد: « معرفت، اراده و برازندگیِ دوست داشتن »

ی: انسان تلاش می کند به معرفت و پیمان (ناشی ازاراده) دست یابد... دوست داشتن هم، برازنده ترین ویژگی هرانسانی است...

ع: اگر کودک به خیالات [دوران کودکی] خویش خیانت نکند، هنگامی کـه بزرگ شد فردِ فاسدی نخواهدبود. [خیالات کودکانه ازنهادِ «بد» ناشی نمی شوند] دراین شرایط]من احساس نمی کنم که بزرگ شده و بایستی زن بگیرم تا پدر شوم ... من هنوز چون کودک ۴۴ ساله ای هستم. همان گونه که در کـــودکی دوست و برادری اختیار می کردم و نیاز به سرگرمی احساس می نمودم، حـــال نیز چنین هستم...

اکنون، زندگی کُرد چون زهرتلخ گشته و چیزی جز ویرانی و درد و رنج نیست. ازدواج، موجب ادامــــهِ این زندگی تلخ است... و زن گرفتن نیز، چون بزرگترین وسیله و محرک برای ادامهِ چنین فراشد ناگواری می باشد.

۴

ایجاد نخستین هستهِ سیاسی

ی: می خواهم دربارهِ رفیق دیرینه ات که کشته شد واورا حمزه می خواندید سخن بگویید.

ع: او، همروستایی من بود. نخستین پیوند دوستانهِ مخفی و سیاسی خود را با او بستم. او «حسن بیندال» نام داشت. [حمزه نام مستعار و تشکیلاتی حسن بیندال بوده است] از آنجا که او فرزند خانوادهِ نادوست خانوادهِ ما بود، لذا برابر عرف حاکم بر روابط اجتماعی روستاییان، من و او نمی بایست با هم پیوند دوستی برقرارکنیم. بلکه ناخواسته می بایست دشمن هم باشیم! مخالفت باعرف حاکم، درهرحال یک امرسیاسی است. اما من می خواستم با وی دوست باشم و این امر، سر پیچی ازعرف بزرگانِ رسمی حاکم بر روستا بود. در برابر این تحکم ایستادم ، ما دوستی پنهانی خودرا برقرارکردیم که آن را باید نخستین هستهِ سیاسی تلقی کرد که در دوران کودکی پدید آمد. هنگامی که مادر بزرگم به این پیوند[دوستی ما] پی برد، به من پرخاش کرد. زیرا این امر سرپیچی و نا فرمانی ازمقررات و رسوم حاکم [بر جامعهِ روستایی] بود.

درکودکی تلاش برای همبستگی وایستادگی در برابر رسوم و قوانین پوچِ «ناسازگاری و دشمنی» بین خانواده های روستایی. و دربزرگی تلاش برای ایجاد همبستگی و پیکاربرضدقوانین تحمیلی. در هر دو مرحله، هدف ایجاد وحدت است برای زندگی و توفیقِ انسان. اندیشه وآرزوهای دوران کودکی ام، هنوزادامه دارد!

من، فعالیت خودرا از نقطه ای آغاز کردم که دریافتم کُرد بودن مایهِ فلاکت است. اکنون تلاش می کنم در برابر این پوچی و ناتوانی، که برای کُرد پدید آمده است، ایستادگی کنم. زندگی دوباره ای پدید آورم. همان گونه که پیشتر اشاره کردم، کُرد محکوم است که هویت ملی خودرا پنهان کند. زندگی اورا ریشه کن کرده اند. کُرد همان است که در زندانهای عالم است. واز همهِ زیبایی ها و از هر محبتی بی بهره گشته است. توجه فرمایید [نهال حیات] کُرد را نبریده اند، بل، از ریشه کنده اند. من در بارهِ ریشه کنی [نژادی وفرهنگی کرد] سخن می گویم. کُرد از «خود» خویش، جدا شده است. از هستی و احساس، بی بهره شده است...

بااینحال، من آرزوی زنـــدگـی راست و روشنی باترک ها دارم. بـه زندگیِ ترک و کرد درکنار هم، علاقه دارم... بـه نظر من، درترکیه زندگی برای ترک ها هم مشکل شده است...

ی: پاسخ پرسشم درمورد ایمنی وحفاظت ناتمام ماند.

ع: درشرایط موجود، امپریالیزم امریکا، آلمان، استعمارترک و نوکرانِ کُردشان را بزرگترین خطر می دانم.

ی: در این بیان شما، خط دیگری نمایان شد. آن هم این است که شما امریکا، آلمان، استعمارترک وافراد قدرت طلب را نیز پرخطرمی دانید. این طور نیست؟

ع: بی گمان، افراد قدرت طلب راهم باید به آنان افزود زیـــــرا آنان نیز سلطه جوهستند...

۵

کُرد و چپ تُرک

ع: ازهمان آغازمبارزه بر این اعتقاد بوده ام که کُردستان سرزمینِ بر پایی انقلاب و آموزش انقلابیون ترک است. ازسال ۱۹۷۲ به بعد به این نتیجه رسیدم که من با انقلابیون ترک همگام باشم ولی ضرورت دارد که شاخهِ کُردی انقلاب را نیز ایجادکنم و به صورت بخشی از تـــوان انقلاب سراسری [درترکیه] در آورم. بدون اینکه پیوند خودرابارفقای ترک ام بگسلم... برخی ازاین رفقا تا هنگامی که کشته شدند، با ما بودند. هنوز عده ای از آن گروه، با ما هستند. اما بخش بزرگی از جریان چپ ترک، با ایجاد شاخهِ کُردی در جنبش انقلابی ترکیه مخالفت کردند. [سرانجام، به منظورتقویت موضع دولت دربرابر ما. ازفعالیت انقلابی دست کشیدند]. این گروه، براین باورند که در درون مرزهای یک کشور، نباید دو حزب سوسیالیستی فعالیت کنند. ما، این گروه از چپِ ترک را شوونیست، می خوانیم... و در آغاز کار به آنان می گفتم: اگر مسالهِ کرد چاره نگردد، [جنبش انقلابی] کُرد با ترک همگام نخواهد بود »...درآن مرحله بود که ما و جریان چپِ ترک، راه خودرا ازهم جدا کردیم.

۶

گفتمان انسان دوستی و گفتگو

ی: من درکارهای حزبی شما و بیاننامه های اخیرتان می بینم روی همهِ مسائل باهم به گفتگو می نشینید. این کار شیوه ای است سقراطی و پسندیده.

ع:... ازتوجه شماسپاس گذارم... امابمن بگویید: چرا خودرا از ویژگی های اساسی انسانیت دورکنم؟ ازدیدگاه من، انسانیت، واقعیت های اجتماعی منجمله دین را نفی نمی کند... ممکن است بگویند: « این آپو کیست که ازانسانیت دم می زند؟...» اما من خودرا انسان و شایستهِ حقوق انسانی و دفاع از آن می دانم.

ی: همین طوراست. این حق شما است.

ع: من شیفتهِ آن ویژگی های انسان دوستانه ای هستم که برای نخستین بار درتاریخ ثبت شده اند. به نظر من آن دوستی که برای اولین بار در داستان «گلگمش» (۳) آمده است، بر هر اتفاق و دوستی کنونی ما برتری دارد... شاید، این هارا کهنه پرستی بخوانید و بگویید: تو دنبال اصولی هستی که به ۵ تا ۱۰ هزارسال پیش مربوط است... اما به نظرمن، این هاکهنه نیستند و شاید از اصول امروزی انسان دوستی بهتر و پاک ترهم باشند.

ی: این، همسان سرشت است. بدین طریق، تو کودکی هستی ۵ تا ۱۰ هزار ساله!... تو برای دین احترام قائلی. چند سورهِ قران را هم حفظ کرده ای، درترکیه وکردستان هم، بزرگترین پیکاررا برضد تحمیق به راه انداخته ای.

ع: به نظرمن [درترکیه] بسیاری به طورکامل سرورما حضرت محمد (ص) رانمی شناسند. نا آگاهی از اوضاع زمان آن حضرت، موجب شده است که [نزد نا آگاهان] حرکت بسیار بزرگ و انقلابی او ناشناخته بماند. من یقین دارم، اگر پیروان راستین اسلام نمایان شوند، حق و باطل آشکارمی شوند... من ازانسانیت دست نمی کشم. با این حال، خودرا بزرگ یا حقیرهم نمی پندارم...این کافی نیست که فقط از پیکار برای انسانیت دم بزنیم و بگذریم... من با افرادی که محصول [فرهنگ] نظام هایی چون دولت ترکیه هستند، بر خورد می کنم... شاید آدم با فراستی نباشم شایدهم عقب افتاده باشم. اما به پیکار خود باوردارم. این پیکار، هدف بزرگی بمن می دهد.

ی: چیز خوبی است که هر کسی را دوست نداشته باشیم... می بینم محبت و خشم را به هم پیوند داده ای.

ع: خشم و نفرت به تنهایی آشوب گری و فاشیستی هستند.

ی: کُردها کم کم زندگی نوینی را آغاز کرده اند. امروز آواز« رهبر آپو» را می خوانند. دیروز هنگامی که مشروب می خوردند سرخوش می شدند. اما امروز که این آواز را باهم می خوانند عقل و هوش خودرا از دست می دهنـــد!... ولی در مورد جریان چپ ترک، سخن ما ناتمام مانده است.

۷

آغاز فعالیت سیاسی

ع: درسال۱۹۷۱ هنگامی که دردانشگاه آنکارا، درکالج علوم سیاسی بـه تحصیل پرداختم، همراه گروهی دراعتراض به کشتار« قزلدره» اعتصاب کردیم، مدت ۷ ماه زندانی شدم. پس از آزادی بدون خوابگاه ماندم. درمنزل دوستـان می خـوا بیدم ولی به کار و تحصیل ادامه دادم. درآن دوران پیکارجویی خستگی نـاپـذیـربـودم سال های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ را وقف همکاری باجریانِ چپ ترک کردم.

سپس، [به اتفاق همفکران خویش]حزب خودرا [پ. ک. ک.] بنیاد نهادیم...

پلیس تا سال ۱۹۷۶ هیچ اطلاعی در مورد حزب ما نداشت. این سوآل بـرایشـان مطرح بود: آیا آپو وابسته به یک حـزب تـرک است یا یـک حـزب کـُردی را پی ریزی کرده است؟...

در آن هنگام، من و رفقابه کُردستان بازگشته بودیم. مـا درکُردستان، گـردش بسیارجسورانه و مهمی آغازکردیم. درآن گَشت، بـــذر انقلاب را در هر گوشه ای پخش کردیم و به اثر بخشی آن اطمینان یافتیم. آنگاه در دل خود می گفتم: « اگر پس از این بمیریم، مهم نیست، زیرا این بذرها نشو نما کرده سربرمی آورند »

من همواره انـتظارمرگ را داشتـه ام. مـرگ هم بـر مـا سایه انداختـه است. در آن زمان، نمی تـوانستیم با فراغت یـک فنجان چای بنوشیم. « من به خوبی شیــوه های پست ترور « دولت ترکیه » رامی شناسم. » دراین زمان بود که دختـــری به نام خانم کسیره، وارد زندگی من شد...

ی: او، کجا درس می خواند؟ داخل گروه شما هم بود؟

ع: او، دانشجوی کالج چاپ وانتشارات بود. کوشش می کردیم وی را داخل گروه خود کنیم. آن خانوادهِ کُرد، پس از ۱۹۲۵ با دولت ترکیه همکاری می نمودند. ما به این سوابق وفعالیتهای زیانبارشان واقف بودیم. بااین همه، می کوشیدیم اورا به درون گروه خود بیاوریم.

ی: زن یا دختر دیگر هم در گروه شما بود؟

ع: چند نفری بودند. اما، اوکه درسمت نمایندهِ بانوان فعالیت می نمود، می توانست موقعیت گروه مارا بالا ببرد. ولی درهمان حال خود داربود. موضع و نظر او باما یکی نبود. اما آنچه با نظر و موضع من پیوند داشت، با احساس درونی ام گره خورده بود. من، اکنون نیز در گرایش به هر کاری نیاز به کمی عشق دارم. از سوی دیگر، همان طور که گفتم: خانواده او درشورش کُردها علیه کمالیست ها با ترک ها همکاری کرده بودند... با این همه، درنظرمن، « سیاست هنرِ درک و احساس است». او، بافراست بود. می شد درجهت سیاسی نیز ازوی بهرمندشد. احتمال داشت دربست به ماپپیوندند. شایدهم نمی شد به وی اعتمادکرد. [آپو با خانم کسیره ازدواج کرد، ولی۱۰ سال بعدازهم جدا شدند]

۸

خروج ازترکیه

ع: درهمان هنگام شخص دیگری هم خودرا به ما نزدیک نمود. او، مدعی بود که از نیروی هوایی ترکیه به سبب کُرد بودن بیرونش کرده اند. اما چنین نبود. او، ماموریت داشت ما اسم اورا پیلوت گذاشته بودیم. او مدت درازی مارا یاری کرد! و خانه ای برای ما گرفت که ۱۰ تا ۱۵ نفراز رفقا در آن بسر می بردند. او، برای همه غذا تهیه می کرد...[آپو و رفقایش دریافته بودند که پلیس به زودی دستگیر شان خواهد کرد لذا با پنهان کاری تمام، از کشور خارج شدند]:

سرانجام، بدون اینکه کسی حتی همسرم را در جریان بگذارم، در ژوئن ۱۹۷۹ ازکشور خارج شدم. با این همه، این تصمیم را با چند تن از رفقا گرفته بودیم.

پلیس گمان می کرد ما در بست در چنگش هستیم. از سوی دیگر، حزب ما هنوز برای دولت خطربزرگی نبود. در واقع، ماخود گمان نمی کردیم حزب بدین شتاب رشد کند. لذا دشمن چگونه می توانست آن را پیش بینی کند؟ پس از مدتی همسرم نیز به من پیوست. او، ازکُرد ستان دور شده بود. ولی به واسطهِ من، می توانست آن را در اختیار بگیرد.

ی: راستی هم انسان نمی تواند دریابد [پ.ک.ک.] با چه شتابی رشد کرده است. هنگامیکه در۱۹۸۸ به لندن رفتم، تنها سه نفر هوا خواه پ.ک.ک. بود، ولی درسفر بعدی، در ۱۹۹۲ ازاینکه همه پ.ک.ک. یی شده بودند درشگفت ماندم! این گسترش پرشتاب، این سوال را پیش می کشد: چگونه آنان را بر مبنای ایدئولوژیک به این سرعت آموزش می دهید؟ آنان هم، چگونه می توانند به تمرین وآمادگی عقیدتی و جنگی دست یابند؟

ع: این ها مساله نیستند!...

ی: [در اشاره به ازدواج و آشنایی با آن افسری که مدعی بود به سبب کُرد بودن اخراجش کرده اند(پیلوت) از آپو می پرسد] شما که عاشقانه دنبال دوستی هستید، به نظر شما آن پیوندهالازم بود یا این که بهتر بودبرقرار نشوند؟

ع: این ها تجارب بزرگی بودند. من به حقایق زیادی در زندگی پی بردم:

« نباید به چیزی اعتماد کرد که رژیم به نحوی دراختیارت می نهد. رژیم می خواهد ترا درهم بشکند. چیزی می دهد، هزار چیز می گیرد. » در مورد ازدواج، مادرم بمن می گفت: با این عقلی که تو داری، کسی همسرت نخواهد شد! شاید هم در دل خود گفته باشم « بگذار تجربه کنم »!

اما من پایبند اهداف سیاسی و موقعیت رهبری جنبش هستم. لذا، نمی توانم اسیر هوسهای زنانه گردم. ناچار به او اخطار کردم که به من نزدیک نشود!

« برداشت من از زندگی، نگرش به زندگی « گاندی » است »

ی: چه زیبا است! هرفراشدی برای شما منبع یادگیری است.

ع: ازقدیم گفته اند:

« موانع، بهترین آموزگارانند... دشمن من بهترین معلم من است! »...

ی: هنگام مطالعه و یادگیری آیا چیزی می خوانید بعد آن را درذهن خود می کاوید یا روی آن بحث می کنید؟

ع: چنین نیست که فقط به خواندن چیزی اکتفا کنم. بل، به ارزیابی وانسجام

نظر خویش می پردازم...

۹

موقعیت زن درترکیه و نظر آپو در مورد زن

ی: کتاب اخیرشما را در مورد مسالهِ زن، خواندم. البته اطلاعــات تاریخی و علمی زیادی دربارهِ زن موجود است.

ع: ارزیابی آزادی دریک انـقلاب، بـا آزادی زن در آن انـقلاب، پیوند دارد، جایگاه آزادی دریک جامعه نیز، وابسته به جایگاه آزادی زن درآن جامعه است...به عبارت دیگر، جایگاه آزادی در هرحزبی، هر جنبشی و یا نزد هر کسی، با شیـوهِ برخوردشان با زن پیوند دارد. اکنون، درتـرکیـه، جایگاه زن درجامعه و میــان خانـواده ها چنان سقوط کرده است که تقریباً دریک سوم خانواده ها، زن را بــه «خـودفـروشی» سـوق می دهـند.

ی: دریغا که چنین است.

ع: بسیار وحشتناک و درد آور است. پایبندی بـه اصول انسان دوستی، مارا وادارمی کند به این مسایل توجه کنیم. زن بگیر و بعد زن یا دخترت را برای خود فروشی عرضه کن!... این کارها، تحقیر انسانیت و زندگی هستند...

ی: این دیدار بسیار پرمایه بود. نمی دانستم تا این اندازه: بــه انسانیت ارج مـی نهید و برای محبّت اهمیت قائلید.»

ع: محبت کردن، یک اقدام هنری است و دوست داشتن را می توان هنر تلقی کرد. محبت به سان یک کالا، می بایست ارزش و اهمیت هنررا نشـــان دهد... در مورد روابط زن و شوهر، اگرمرد با حفظ عزّت خویش، بتواند با همسرش تفـاهـم بر قرارکند و همسر اونیز، درهمان راستا موضع خودرا درکنارِ شـوهرش تحکیـم کرده باشد،... باید آزادگی و عزّت کامل آنان را تبریک بگوییم... اما اگرزن، بـــه این جهت که خانم خانه است، به خود ببالد. مرد هم مغــــرور به این باشد، که رئیس خانواده است، به نظر من انسانیت را کنارنهاده اند... زن بـرای تحکم لازم باید بی باک، زرنگ و اراده ای نیرومند داشته باشد. بـدون دخالت اراده، شایسته نیست کسی محبوب واقع گردد.

ی: درسفرهای خود به لندن واستراسبورگ، مطابق معمول سری هم به برادان کُردم می زنم. در نوروز امسال در استراسبورگ درسخنرانی خود خطاب به خانم ها گفتم: از جنبش خود سپاسگزارباشید که به بی بند و باری مردهایتان پایان داد و زنان را آزاد کرد. خانم ها باشنیدن این سخن، بپا خاستند وکف زدند

۱۰
انتقاد آپو ازجامعهِ کُرد

ع: [آپو، در ادامهِ سخنانش، جامعهِ خویش را سخت به باد انتقاد می گیرد و می گوید]:

جامعهِ ما حالت انفعالی و کودکانه ای به خود گرفته است... کوشش می کنم آنان را از نو شناسایی کنم. میهن و شخصیت شان را با مبارزه ای والا ارج نهم. درونمایهِ این کار، ارزیابی درست و نا درست، خوب و بد، در راستای انسانیت جمعی است.ازدیدگاه دانش، برای درک هرچیزی، بایستی به ماهیت عریان و مجّرد آن توجه کرد تابتوان آن رابه روشنی دریافت...

می گویند، مردم جر وبحث زیادی در بارهِ «آپو» دارند. اما تلاش آپو، پیکار برای انسانیت وسرنوشت جامعه ای است که آن را به مرحلهِ نابودی کشانیده اند خوشبختانه اکنون این جامعه می خواهد ازنو زنده شود!...

آن قهرمانانی که شهید می شوند، همرزمان من اند. مردان و زنانی، که برای هزارسال، خاطره ساز والایِ ایثار و قهرمانی شده اند، این ها بخشی از من اند و من نمایندهِ ایشانم که تا کنون روی پای خود ایستاده ام. شکی نیست که پس از من، فرد شایستهِ دیگری ظهورمی کند.

بدین جهت مرگ از هر سوی که فرارسد، مهم نیست بگذار برسد. آن هم خود توفیقی است و پیروزی ما، توفیق انسانیت است!

ی:... اگرچنین هم بشود، این آتشی که پ.ک.ک. برافروخته است خاموش نمی گردد، بل ادامه می یابد.

ع:... ازشما توقع دیگری نیز دارم. این واقعیت را نیک دریابید. موفقیّت شایسته ای در انتظار [ترک و کُرد] است. اگر همّت کنیم زیبائی، برادری، همگرایی و زندگی شایسته درانتظار ترک و کُرداست. چرا خودرا ازآن دورمی کنید؟... مارا دریابید تا انسانیت را در جایگاهش قراردهیم!...

جامعهِ بشری، براثر ناهنجاری دراصول انسانیت نابود می شود نه بر اثر بیماریهای واگیر یا قحط و غلا.

ی: منظورت این است که خودخواهی انسان، ریشهِ نژاد او را برمی کند؟

ع: انقراض بشر به دنبال ناهنجاریهای اجتماعی پدیدمی آید. این، موضع فلسفی من است... درنظرمن، «انسانیت، خود نمودار کمال وحدت است.»

ی: گفتید همروستائی هایت، درمورد شما می گفتند: «عبدالله فرزند ما، افسارخودرا پاره کرده است» حال اگر به سخنان شما گوش فرادهند، می گویند « آپو، تغییری نکرده است، اکنون دراندیشهِ رهایی انسانیت است. چنین انتظار داشتیم که او خودرا برهاند، اما روی از آن برتافت. نخست، به کُردها روی بنمود اکنون هم می خواهد انسانیت را رهایی بخشد» [!]

۱۱

شرق، انسانیت، سوسیالیزم و سرمایه داری

ع: اگربه تاریخ پیدایش ادیان توحیدی نظرکنیم، روشن می شود که از اول، لُبِّ سخن پیامبران خدا، تحقق انسانیت بوده است. آن گونه که می گویند، پیامبران خدا، بالغ بر ۱۲۴ هزار نفر بوده اند.

ی: واقعاً شگفت انگیز است، اگر کسی پس از شنیدن این گفتکوها شمارا به نژاد پرستی متهم کند. به نظر من، در شرایطی که انسانیت ازهر سو در تنگنا قرارگرفته، کسی در کُردستان قد علم کرده است تا ازنو کُردرابسازد. چنین پیدا است که رهایی انسانیت، از همینجا [خاورمیانه] آغاز می شود که مهد آئین ها و انسان دوستی بوده است.

ع: اکنون، عقب ماندگی و کهنه پرستی، برخصال انسانیت نخستین چیره گشته اند... بدور نیست که همه اینها توطئه ای غربی باشند نظر شما دراین

مورد چیست؟

ی: واضح تر بگویم: «مصطفی کمال غربی مآبی» را ارج می نهاد. لنین هم می گفت من غربی ام. شمادر این باره چه می گویید؟ به نظر می رسد بگویید شرقی هستم؟

ع: می دانیم که شرق، خاستگاه انسان دوستی بوده است، لذا تنها به این اکتفا نمی کنم که شرقی هستم، بل که می گویم انسان ام و شرقی. غرب، بر ارزش های انسانی تاخته است... و غربی هم، ابزار این تاخت را فراهم کرده است. به ویژه، پس ازتوفیق سرمایه داری

ی: مارکس» جهات مترقیانهِ سرمایه داری را می ستود...ازدیگر سو چنین دریافته ام که (پ.ک.ک.) چپ ترک را کنارنهاده و از چپ کُرد نیز خودرا تبزا کرده است... آیا از دیدگاه شیوهِ تمدن هم، خودرا ازغرب دورمی کنید؟

ع: مشکل است بدون شناخت عمیق سرمایه داری، موضع (پ.ک.ک.) ومسائل کنونی را دریافت. بدیهی است، شناخت سرمایه داری، مستلزم شناخت درونمایه و چگونگی کلی انسانیت است. به نظر من، سرمایه داری بالاترین پلهِ انسانیت نیست. بل، ذهنیت و مفهوم انسانیت را آشفته کرده است.

سرمایه داری، اگرچه کمی دستمایه های انسانیت را افزود، ولی درکل، دارای خصلت های بسیار ویران گرانه است.

ی: در گسترش دامنهِ فردگرایی سهیم است.

ع: همین دمیدنش به کالبد فردگرایی ضدیت بزرگی نسبت به ارزش های اجتماعی انسان دوستی است. سوسیالیزم، بر خلاف سرمایه داری، دربرابر فرد گرایی می ایستد. اگر سوسیالیزم در برابراضمحلال جامعه که از فردگرایی ناشی می شود بایستد، همین امر مارا وامی دارد که سوسیالیست باشیم. علاقه و کوشش کافی نیست. بل، باید باهم از جامعه جانبداری نماییم و خصال انسان دوستانه را بازشناسیم. خصالی که از نخستین جامعهِ بشری تا جامعهِ سرمایه داری تغییر نکرده اند. ولی اکنون، اندیشه و کشش فردگرا یی، جامعه را به طور کامل بلعیده است. در گذشته، خان ها یا برده داران، طفیلی بودند و دستاوردهای جامعه را می ربودند، ولی امروز، سرمایه داری رسم مفت خوری را به زیان اکثریت جامعه رونق می بخشد.

۱۲
اعتلای انسان، فداکاری وایثار

ی: آنچه را می نویسید می خوانم... درنوشته های قبلی تان، این موضوع برایم شگفت آوربودکه گفته اید: این مادهِ خامی که در دست دارید انسان است. درست است که همواره از کُرد انتقاد کرده اید. این سخن شما را نیز بیاد دارم که گفته اید:

« تو ای گریلای کُرد، که برای کشته شدن ازهم پیشی می گیرید، پس چرا برای پیشرفت و اعتلای خود کوتاهی می کنید؟ »... این می رساند که شما درفکر اعتلای او می باشید. این مادهِ خام هم که دردست دارید افرادکُردی هستند که از یک سو، ازدست سرمایه دار وانحصارطلب، وازدیگرسو زیر فشار ایل واستعمار می نالند. فشار به گونه ای برشخصیت آنان اثرکرده است، که ارادهِ خویش را از دست داده ند. اکنون شما تلاش می کنید دست آنان رابگیرید و اعتلا بحشید. آیا جز شیوه های سقراط گونه × که به کارمی برید، کدام توانایی و کارکرد اثر بخشی است که به آن متکی هستید؟

ع: ما آن آدمی را به فعالیت وامی داریم که از واقعیت وحقیقتِ هویت خود بدورافتاده وبا آن بیگانه شده است. اورا وادارمی کنیم به نبرد با این بیگانگی بپردازد که هم درعمل وهم با زور براو تحمیل کرده اند. ما می کوشیم او خود بتواند ارادهِ خویش را تقویت کند... آنچه رخ می دهد چنین است: پس ازاین که با حرارت سرگرم فعالیت شد، بخت سیاه خودرا می شناسد و گام به گام بر بیگانگی خود چیره می شود... هدف این است که مردم، حقیقت وجودخویش را باز یابند نه این که تنها در جنگ پیروزگردند... بل، به ملتی تبدیل شوند که بدانند چگونه و برای چه می جنگند؟ .ممکن است این جنگ، [فعالیت] گاهی نظامی باشد و گاهی نیز در راستای سیاسی قرار بگیرد، همراه با فعالیتهای فرهنگی وروشنگری از یک شیوه به شیوه ای دیگر...

ی: آیانظری درمورد نوزایی انسانیت از راه جنگ دارید؟

× منظور شیوه های بحث و گفتکویی است که به سقراط نسبت می دهند.

ع: نه تنها انقلاب فرانسه وانقلاب اکتبر در روسیه، بل که اسلام نیزدر ۱۴۰۰ سال پیش (که پرچم شمشیر و جهادرا برافراشت) تا امروز، نشان می دهند که جنگ برای استقرار انسانیت، اجتناب ناپذیراست...

ی: درمورد کنفرانس زندانیان سخنی به میان کشیدید. چگونه چنان سریع به لزوم طرح آن موضوع پی بردید؟

ع: سخن درمورد ایثار، از خود گذشتگی و فداکاری زندانیان بود. خطاب به رفقا گفتم: «عرصهِ ایثار و ازخودگذشتگی و فداکاری، ازمرزخوردن و آشامیدن فراترمی رود»... [اما در مورد شناخت افراد و رفقا]، من با نگاهی کوتاه به چشمان آنان، به خیلی چیزها پی می برم. کسی که زیر نظارتم قرارگرفت دیگر نمی تواند چیزی را از من پنهان کند!..

به نظرمن: کسی که بخواهد عزت خویش را نگهدارد، باید قدرآنچه را که به آن معتقداست، حفظ کند. ممکن است، انسان به خاطر اعتقادش گرسنه و بی پول بماند یا کسی به او توجه نکند، با تمام این ها نباید عزت خود را پایمال نماید... لازم است سربلند بماند... برخی چیزها را نمی توان تحمل کرد. اگر کسی یک سیلی به شما زد ۴۰ سال آن را فراموش نمی کنید. در حالی که حکومت تُرکیه همراه با انبوهی شکنجه و تحقیر، نابودت می کند. پس چرا باید آن را به فراموشی سپرد؟ من، اغلب به رفقا می گویم: یک بار مرا یک افسر و چهارسرباز برای کمترازیک دقیقه شکنجه کردند. پند گرفتم و با خود گفتم: نباید به بند بیفتم. اگر لازم باشد، سازمانی برپا کنم، آن را بنیاد می نهم... اگر لازم باشد که زندان را بر سر زندانبانان خراب کنم این کاررا خواهم کرد...

این، تحقیر انسانیت است: حکومت، نسبت به تو هرنوع شکنجه وتحقیری اعمال می کند، امابعد تو راضی می شوی درزیر لوای همان رژیم، زندگی کنی! به نظر من، لازم است از خود بپرسی: «من چه جور آدمی هستم!؟»...[درمورد مسائل جاری تشکیلاتی] به رفقا گفته ام: «شما، از لحاظ تئوریک انتقاد می کنید و من آنرا درعمل مطرح می کنم»

ی: به نظر من، فهم و دانش دراین منطقه از نوشکوفا می شود.

ع: دانش پدیده ای است اجتماعی وتاریخی...به این سبب ازدانش و استقلال جانبداری می کنم

۱۳
خیزش (پ.ک.ک.) و فروپاشی شوروی

ع: ما کُردستان را آن منطقه ای می دانیم که درآنجا انسانیت وارزشهای انسان دوستانه بیش از هر جای دیگرِ جهان، پایمال گشته است.

ی: ارزش قیام شما تنها بدان سبب نیست که کُردستان زیردست است، بل که بیشتربدان سبب است که این خیزش همزمان با فروپاشی شوروی واقمارش آغازشد وامید کسانی رازنده کرد که شیفتهِ سوسیالیزم هستند!

ع: وقتی می گویم درکُردستان بیش ازهرجای دیگرانسانیت را زیر پا نهاده اند، منظورم این است که نمی توان با یک رفورم سطحی یا نیم بند...به وصله کردن اوضاع کُردستان پرداخت.

ی: « برنامهِ خودمختارزی فرهنگی» که در باره اش صحبت کردند و رشد، آیا دلایل عملی یا سیاسی داشت؟ یا به دلیل فلسفی آن را نا ممکن می دانید؟

ع: اگر دولت به ما استقلال فرهنگی هم بدهد، از برآوردن اهداف ما به دور است. مشکل ما « خودمختاری فرهنگی و دولت کردی» [منظورش دولتی است که در درون رژیم کنونی ترکیه پدید آید] یا راه حلهایی از این قبیل نیست.

ی:... [خانه از پایبست ویران است] تاکید شما، براستقلالِ عمل واندیشه، به خاطر علت سیاسی و عملی است، یا به سبب رهیافت فلسفی به این معنی که تمام یا بخشی ازاین اوضاع را که کلاً ازدرون تباه شده است، نمی توان با خودمختاری اصلاح کرد؟

ع: ما، مساله را ساده نمی گیریم. همان گونه که توجه می فرمایید، دربارهِ رهایی تمام جامعهِ بشریت سخن می گوییم [هدف تغییر بنیادی زندگی انسان است]. شعارهایی از قبیل: « کاش ماهم دولتی از خود داشتیم » و « دولت همهِ آرزوهای من است» مرا مجذوب نمی کنند[؟]...

لذا می گویم چه خوب بود اگرترک ها نیز متوجه درونمایهِ دولت خویش می شدند که چقدر زبونانه به بیگانکان وابسته است. [با خودمختاری در درون چنین دولت وابسته ای] ما چگونه به « آزادی و اعتلای انسانیت » دست یابیم؟

۱۴

جنگ، محبت وعشق به میهن

ی: در واقع، انسان دردو جهت خودرا نشان می دهد: یکی جنگ، دیگری محبت

ع: به نظر من، علاقه ومحبت نسبت به چیزی وتلاش برای حفظ یا دستیابی به آن موجب جنگ می شود. امامن که خودرا پراحساس می دانم، کمتر از دیگران بـــه جنگ علاقمندم.

ی: چه زیبا است. شما جنگ و محبت را همطرازتلقی می کنید! دراین مورد باید به شما بگویم که به بهشت نمی روید چون در بهشت از جنگ خبری نیست!

ع: ... سخن من درمورد روابط وعلاقمندیهای پنهان است.

ی:... این آدمی که می گوید « گل های پنبه را بدقت می چیدم » و « غله را به خوبی درو می کردم » و « برگهارا به دقت جمع می نمودم » به نظر من آدم شایسته و استواری است. از کودکی برای خود ارزش قایل می شده است... از این دیدگاه است که انسان « می تواند عبدالله اوجالان را به سان یک رهبر بپذیرد »
آیادردانشگاه همکلاسی هایت آشکارا ترا می پذیرفتند؟

ع: آری مورد پسند و تایید آنان قرار می گرفتم. یک بار، « موعمر اکسوی » استاد... در یکی از جلسات درس خود گفت: « در ترکیـــه یک ملت وجود دارد و یک پارچگی میهنش جدایی ناپذیر است ». چنین پاسخش دادم: « خیر! ترکیـــه از دو ملت ترکیب یافته و میهن شان هم دو میهن است »

این موضع گیری من با کف زدن هم کلاسی ها مواجه شد. و این درحالی بود که بیشتردانشجویان، فرزندان بزرگ افسران و وابستکان به طبقات حاکم بودند. بسیاری از آنان، هنوز آن را بیاد دارند و مرا دوست داشتند. درآن جلسه، موضوع عبارت بود از ابرازسخنی زیبا وبه جا... اگـر تمام اینهارا باهم بسنجید، روشن می شود که من تنها یک فرد سیاسی انقلابی نیستم. بل که به آراستکی فردنیز، علاقمندم. دردیدگاه من، درجامعـــهِ « ما » رفتـارهـرکس، با « کُـــرد و سرزمین » پیوند خورده است... هنوز، تصویر رستنیهای سرزمینم، در ذهنم زنده مانده اند اگـرچه کشتزارهای مـا چـون سر زمین اروپا، بازدهی فراوان نـدارند، ولی چون معبود به آنان گره خورده ام. ترک ها می آیند و به ســان دستبرد، همـــه چیز را

می روبند و می گویند: این، برای ما است. عرب ودیگران سر می رسند وهمین حرف را تکرارمی کنند... باید دربرابر این بر خوردِ ملی گرانـهِ تنگ نگر حاکم، ایستاد... برخی از این تنگ نظران، منظور خویش را درلفافه های آئینی می پیچیند. بنگرید: عرب [منظورش عرب شونیست است] همین قدرازاصول اسلام برداشت می کند که در پهنهِ قوم پرستی اش بگنجد. ترکها هم اسـلام را آئین قومی خود تلقی می کنند. چون از ۱۰۰۰ سال پیش تا این اواخر، به بهانهِ اسلام سرزمین هارا اشغال می کرده اند.

۱۵

ملی گرایی ِکمالیزم

ی: به نظر من، دیدگاه کمالیزم که در پرتو آن ترک ها و تاحدی هم کُردها آموزش یافته اند: مانع بزرگی در راه شناخت حقوق ملتهای منطقه است. ما که با این ایدئولوژی آموزش یافته ایم، همواره دربرابر غرب احساس حقارت می کنیم. درحالی که ایرانیان چنین نیستند.

ع: شما مرا وادارمی کنید که بگویم: ترک ها به ملت تبدیل شده اند. ولی، افق دیدشان بسیارمحدود مانده وازشووینیزم قبیله ای فراترنرفته است!... این بینش ملی تنگ نگرانه، ترک را به شیوه ای اسف بار، سر گردان و در نادانی گسترده ای رها ساخته و در گرداب توده ای از مسائل بی ارزش، غرق کرده است! دولت ترک، به سبب همین تنگ نگری، باما وارد جنگ شده است... ازاین نظر، سراسرتاریخ ترک آشفته است.

ی: به همین خاطر، جمهوریهای آسیای میانه، که ازشوروی سابق جدا شدند؛ به ما اعتماد نمی کنند. و با توجه به همین سوابق تاریخی، هرگز تُرک را چون دوست خود تلقی نمی نمایند.

ع: در این ارزیابی، هدف من این نیست که کمالیزم را تحقیر یا آن را بدنام کنم، بل که می خواهم به این امر اشاره نمایم که ترک با کمالیزم تحقیرشده است.

ی: وقتی آتاترک رابه مرتبهِ «خدایی» رسانیدند، خود به «بردگی» سقوط کردند.

ع: چگونه این سخن آتاتورک را، به کرسی می نشانید: « یک تُرک، به دنیایی می ارزد»... جز اینکه برپایهِ همان شیوه بگوییم « من چقدر خوشبختم که ترکم». اما می توانید به شیوهِ برخورد و ارزیابی ما از موضع ملی کُرد نظر کنید: موضع من نسبت به ملت کُرد بر احترام استوار است. با آن پیوند خورده ام و درعمل آن را اثبات کرده ام. اما درهمین حال، بزرگترین سرزنش و انتقادرا متوجه ملت خود می کنم و می گویم: پذیرش این زندگی، تحقیر بزرگی است. در چنین شرایطی، خوردن و آشامیدن برشما حرام است. زندگی تان، درون دِریایی آکنده ازتحقیر و پوچی، موج می زند. ملتی که به چنین وضعی رضایت می دهد شایان نفرت است... درحالی که مصطفی کمال، به مردمی که دراین بی مایگی و پوچی به سرمی برند می گوید: « من چقدر خوشبختم که ترکم». اما نظروی نسبت به کُرد، چقدر نژاد پرستانه است؟ او کیفیت برخورداستعماری دولت ترک را نسبت به کُرد که هنوزهم برقراراست، مشخص نکرده بود. ولی می توان آن را با شوونیزم حاکم تبیین نمود. درواقع، او نمی دانست این سلطهِ استعماری را چگونه و به چه شیوه ای برکُرد اعمال کند؟ لذا، افسارسپاهی درنده را شل کرد و به او اجازه داد تامی تواند: بکشد، ویران کند ونابود گرداند!

آنان [سپاه، پلیس و نیروی امنیتی]، هر بلای سر کرد بیاورند، بدون «بازخواست» می مانند. آیا این زشتکاریها ترکیه را به کجا رسانیده اند؟

ی: ما ترکها دربرابردهها سال نفی موجودیت ملی کُرد، به جایی رسیده ایم که هر مقامی بگوید: «درترکیه کرد هست»، باکف زدنهای تندی روبرو می شود»!

ع: این وضع شرم آوراست...سلاطین عثمانی، وسران جمهوری ترکیه، چنان کشتاری از ملت ما کرده اند که گمان نمی کنم ملت دیگری درجهان به این وسعت و بدین سان دچار ریشه کنی شده باشد. شیوه های این جنایات، بر هیتلر پیشی گرفته اند... آنان، تخریب و کشتار نظامی را بسنده نمی دانند، بل « خصلتهای انسانی» را نیز نابود می کنند. کدام فلسفه و کدام آئین این اعمال را قبول دارد؟ در حالی که، درترکیه همه من جمله « رفاه» آن را تایید می کنند!

ی:... کمال پاشا، درابتدا ازلحاظ سطح معلومات، از همکاران خود پائین تر بود ... او تاسال ۱۹۳۰ شتابزده شالودهِ موقتی کمالیزم را پی ریزی کرد. آن گاه، برای پاکسازی وامحا ی ملت کُرد دست به کارشد. شایان توجه است که: او توفیق یافت به کُردها نیز بقبولاند که خود ملت خویش را انکار کنند. [!]

ع:... می خواهم یک موضوع مهم دیگر را روشن کنم: که امپریالیزم، کمالیزم و هم پیمانانش را، بهترین ابزار برای بقاء و گسترش سلطهِ خود در جهان تلقی می کند. این امر، از نگاه پژوهشگران، بدورنمانده است. از آنجا که کمالیزم یک دستگاه و یک رژیم خدمتگذاربه امپریالیزم است، لذا می کوشد این طرح را در جهان توسعه دهد...این رژیم، شیوهِ خلع سلاح وسلب مقاومت ملتها در برابر امپریالیزم است. لذا، بایدگفت: «کمالیزم ابزارامپریالیسم است»

ی: در کتاب « چند تز روی روشنفکران » که اخیراً منتشر کرده ام، نوکری دست اندرکاران ترک را به غرب، نشان داده و نوشته ام که ترک فاقد رگ و ریشه است. برهمان مبنا، می توان گفت کمالیزم و همسانانش نیز فاقد ریشه اند.

ع: این کافی نیست که بگوییم ترک فاقد ریشه است [!] باید گفت ملل دیگر را ریشه کن می کند. اما، جز امپریالیزم، چه کسی از ریشه کنی ملتها بهره می برد؟ در نظر امپریالیست ها، نابودکردن سازمان یافتهِ ملتها توسط دولتهای وابسته، ترور و پایمال کردن حقوق بشر تلقی نمی شود... [بعد ادامه می دهد]: چندی پیش، درپارلمان اروپا، نمایندهِ یونان به نمایندهِ انگلستان گفت: سالها است درشرق ترکیه کُردرا ریشه کن می کنند. دراین مورد چه باید کرد؟ نظرشما دراین باره چیست؟ نمایندهِ انگلیس چنین گفته بود: « پ.ک.ک. » تروریست است آیا حرف دیگری هم دارید؟!

[چند نمونهِ دیگر دراین زمینه ازمترجم: هنگامی که کمالیستها کشتار و انهدام کردهارا آغاز کردند، استالین سرگرم پایه ریزی اقتدار خود بود و مصلحت خویش را درایجاد امنیت وآرامش در کشورهای همسایهِ جنوبی می دید. لذا، رضا خان و مصطفی کمال را تایید می کرد و به پیروی از او، نویسندگان شوروی نیز جنایات آن دیکتاتورهارا نسبت به خلقها نادیده می گرفتند. شورش کردهارا (که در آغاز به رهبری روحانیون چون شیخ سعیدپیران و شیخ عبدالقادر شمزینان شروع شده بود) مذهبی وارتجاعی وشایان سرکوب می دانستند! درپی این بینش بود که در ۱۹۲۷ بیش از ۱۲۷ هزار خانوار کُرد را به سیبری وقزاقستان تبعید کردند ومنطقهِ کردنشین را که لنین، به آن خودمختاری داده بود، دراختیار میرجعفرباقروف قرارداد! (به نقشهِ ص. ۳۲ مراجعه فرمایید) درهنگامی که کمالیست ها کُردهای منطقهِ درسیم را کشتارمی کردند، یک روزنامهِ فرانسوی در زیر عکس یک زن خلبان ترک نوشت: شورشیان مخالف تاسیس مدارس نوین،

درشرق ترکیه توسط جبهِ مترقی بمباران می شوند!...

دول اروپایی، اکنون هم به نسل کشی و سرنوشت فلاکتبار کردهـاارویـکرد جدی ننموده اند. دول بزرگ، مقاومت بر حق کُردهارادر برابر سیـاست تبعیض نژادی ترکها، تروریسم می خوانند. در نظرآنان، اگر ترور و کشتار از جانب دولت های هم پیمان غرب صورت گیرد، قابل اغماض است. وگرنه، انسان دوستی شان گل می کند. نمونهِ اخیر را بنگریم:

در ترکیهء از دههِ ۲۰ تاکنون به طور متوسط هر ساعت نزدیک به ۳ نفر کرد توسط عوامل دولت کشته می شود. ولی غرب تاکنون، اعتنایی به این نسل کشی نکرده است. درصورتی که به دنبال دادگاه میکونوس، کشـورهای اروپائی قهر کردند و سفرای خودرا از ایران فراخواندند...]

۱۶

ترک ازکُرد تقلید نمی کند!

ع: کمالیست ها در کودتای ۱۹۶۰ توانایی خودرا نوسـازی کردند... در کودتای ۱۹۸۰ هدفشان، انهدام بقایای کُردبود. رستـاخیزمـا ایستـادگی دربرابر چنـان سیاستی است. به نظرمن، دولت تنها از کُرد هراس ندارد. بل که از این واهمـه دارد ترک نیز از ما تقلید کند و بپاخیزد!

ی: ولی بهتر است توجه نمایید که در فرهنگ سیاسی ترک، جدایی از دولت مطرح نبوده است. توقع تقلید ترک ها ازکردها، بعید است. نه تنها امروز، بل که ترک ها دردورهِ عثمانی هم اعتراضی به دولت نکرده اند. اما کُردها همواره نسبت به روش سیاسی دولت و حکومت، بانگ اعتراض خودرا بلند کرده اند.

بدرخانیها (دههِ ۱۸۳۰ تا ۴۰ م.) و دیگران، نا رضایتی خودرا از شیوهِ حکومت ابراز کرده اند... منظورمن این است که کردها دراعتراض به دولت، سر به شورش برداشته اند و سلاح بدست گرفته اند. ولی ترک ها، تا کنون چنین حرکتهـایی از خود بروز نداده اند و دربرابر دولت قرار نگرفته اند. به این سبب، مـا امثـال ناظم حکمت و بدرالدین را که نسبت به دولت اعتراض داشتند، خیلی

بزرگ می کنیم و به آنها می بالیم. در حالی که، این ها شایستهِ این همه تفاخر نیستند.

ع: شما ترک ها، نوعی یکپارچگی ملت و دولت دارید... که از نظر تاریخی، مواضع روشنی دارند. کاش شما ترک هامی توانستید آن را به شیوه ای درست ارزیابی کنید... ترکمان ها، در آغاز طبقه و گروه منفوری بودند که محکوم به کوچ و دور شدن از موطن خود گشتند. لازم است آن گروه ترکمان را بر اساس شیوه های علمی و توجه به موضع طبقاتی بررسی نمود... در همان عصری که در آسیای میانه، برخی ازترکمان ها مأوای خویش را رها کردند و به سان گروهی اشغالگر برای تصرف سرزمین هاراه افتادند...سرانجام، روی در بالکان نهادند و پخش شدند. اگرچه، درسرتاسر مسیرخود، بر اثر کشتار و چپاول، بذرنفرت از ترکمانها پرا کنده شد؛ ولی باید به این واقعیت نیز توجه شود که فرایند آن تهاجم: «ایجاد یک دولت فرا ملتی توسط ترک هابود» ...

۱۷

غیرترکها و تندروی درترک گرایی

ی: به نظر من، جمهوری ترکیه نمایندهِ ملت ترک نیست!

ع: بیشترکسانی که در ملی گرایی ترک، تندروی و فرازخواهی کرده اند، ترک نبوده اند. مدارک بیشماری دراین مورد موجوداست. مثلاً «ضیا کوکالپ» نظریه پرداز ملی گرایی افراطی ترک، ریشهء نژادی غیر ترک دارد. «اینه نو» هم ازخانواده های درهم ریختهء کُرد است...

ی: شما درست می گویید. کسانی که درآغاز قرن ۲۰ کمیتهِ اتحاد و ترقی را برای «ترکهای جوان» پایه ریزی کردند، دو نفرشان کُرد وسومی، عرب بود! اکنون هم، ترک ها به تقلید [ازغرب] روی آورده اند... درحالی که، شما کُردها تلاش می کنید هویت اصلی خودرابازیابید و دراین راه پیروزی هائی هم به دست آورده اید. وضع دولت ما شرم آوراست: اکثر منابعی که درآمدی به دولت می رسانند، مراکز عشرت و فساد هستند!... اکنون من ازاین شرم دارم که خود را اهل ترکیه معرفی کنم!

ع: در مورد تاثیر شورش ما بر ترکیه، توجه به این واقعیت هم لازم است: مراوده جدایی ناپذیربین کُردها و ترکها، طی قرنها زندگی در جوارهم پدید آمده است. تُرکها و کُردها، روزانه میلیونها بار با هم تماس می گیرند. این امراست که موجب می شود شورش ما، به سرعت درغرب هم [منطور بخش غربی ترکیه است] انعکاس یابد. از سوی دیگر، مساله کُرد، جنبه بین المللی به خودمی گیرد. منظور من تنها آنهایی نیستند که مارا مستعمره خود کرده اند، بل آلمانیها هم بیش از ترکها به مساله کرد گره خورده اند. امریکائیها، انگلیسیها وفرانسویها هم به سان ترکها، کردستان را از آن خود می دانند...

اسماعیل بیشکچی، استاد عالیقدر[ترک]، حق دارد که می گوید:

«کردستان مستعمره بین المللی است».

درباره ورود ترکها به بالکان و آناتولی، گفتم: که اسلام ترک، بر اساس غصب سرزمینها، هضم قومیتها و توسعه طلبی، از «اسلام واقعی» تفکیک می شود. این فرایند، از ۱۰۰۰ سال پیش به طور مستمر مطرح بوده است. [در مورد اسلام خواهی کُرد، می توان به نمونه صلاح الدین ایوبی اشاره کرد که در بخش نخست، مثالی از اسلام خواهی او ذکر شد. م]

کُرد قربا نی دست کسانی شده است که اسلام را وسیله سلطه و دست درازی خود کرده اند. درحالی که، درتاریخ، «اسلام کُرد» مطرح نبوده واسلام خواهی کُرد، رنگ ملی یا قومی کُرد [چون سایرین]، به خود نگرفته است...ادریس بتلیسی، که پیرو طریقت نقشبندی بود اما، نوکر سلطان سلیم مشهور به «یاوز» هم بود!

[حکیم ادریس بتلیسی ابتدا در خدمت اوزون حسن آق قوینلو بود. پس از او، به دربار عثمانی رفت. او با چرب زبانی بیش از ۲۰ امارت و خان نشین کُرد را (که از سیاست مذهبی شاه اسماعیل صفوی هراسان بودند) به اطاعت سلطان عثمانی در درآورد. سرنو نوشت شوم کُردها در قرون بعد و به ویژه در قرن ۲۰ با آن رویداد ها پیوند دارد] (۴)

۱۸

دیدگاهی درمورد ملی گرایی کرد وچپ ترک

[آپو در گفتکوهایش، جنبشهای دیگرملی کُردرا ملی گری ابتدایی می خواند. به نظراو، آن جنبشها ویژگی و تمایلات قبیله ای دارند، به ایدئولوژی واهداف ملی پایبند نیستند. منافع و تمایلات گروه خودرا بر منافع ملت کُرد ترجیح می دهند... او، چپ ترک راهم دارای تمایلات افراطی (شوونیستی) می داند چون برای ابقاء سلطهِ نژادی ترک بر کُرد دردرون کشور ترکیه، تلاش می کند]

ع:... ما، در آغازحرکت خود، در دو میدان، مبارزه را شروع کردیم: در این راستا توانستیم موضع کلی چپ ترک و ملی گری ابتدایی کُردرا به وضوح به ملت خویش نشان دهیم. درهمان حال، حزب توانست سلطهِ ایدئولوژیک خودرا برپیکاراعمال کند... از سال۱۹۸۰ که نظامیان ازنو کودتا کردند، حزب، به آماده کردن گریلا پرداخت. دراین دوره بود که سوسیالیست های افراطی (تُرک) و ملی گرایان ابتدایی (کُرد)، سکوت کردند. از۱۹۸۴ ببعد، برتری عقیدتی سیاسی ما بر آنها، نمایان شد. درسال۱۹۹۲ پیکار رهایی بخش ما به سان نمونهِ بی همتای سوسیالیزم نوآور، بر مخالفان پیروز شد... رژیم کودتا، هنگامی که دریافت سرکوب به شیوهِ سابق به تنهایی کارساز نیست، برنامهِ جنگ ویژه را[جنگ درتمام جهات ممکن] علیه ما تدارک دید و با شیوه ها و جنگ ابزارهای دیگری به ما حمله کرد: [دولت ترکیه ابتدابه تجهیز مزدوران به عناوی مختلف(چون نگهبانان روستا یی) پرداخت. تا ۱۹۹۲ نیز، به بازسازی پایگاههای مذهبی کُرد توجه داشت. ترکیه درآن دوره بانزدیک شدن به برخی ازکشورهای عرب توانست کمک های شایانی بگیرد. از این راه ضربه های زیادی به P.K.K وارد کرد. ولی درسال های بعد که جریانهای اسلامی رشد کردند، به وحشت افتاد و ازآن سیاست دست کشید. آپو در این مورد در بارهِ آن دوره چنین می گوید]:

دولت به پشیبانی مادی سعودی و... به بسیاری از پایگاه های مذهبی در کردستان، کمک نمود تا بتوانند به تقلید از[حزب الله و بهره برداری از نام آن] مردم به ویژه نوجوانان حتی کودکان ۷ ساله رادرپایگاههایی خاصی سازماندهی داده علیه ما به کار گیرد. ولی دولت لائیک، به محض احساس خطرازسوی

مذهبیون، فعالیت آنان را محدود می کند. دولت با توسل بـــه دین، می خواهد نسلهای جوان کردرا از گرایشات ملی، دور کند... لذا، به سان دورهِ بعــداز کشتار مخوف درسیم (۱۹۳۸ م.) که کودکــان کُردرا تحت آموزش ملی گرایی ترک قـــرار می داد [این بار امیدوار بود که به یاری مذهب، بتواند با پ.ک.ک. وارد پیــکار شود] ولی ما از این نوجوانان می پرسیم: شما با کدام زبــان ودستگاه اداری مربوط به آن با ما طرف می شوید؟ پولی که به شما داده می شود ازجــانب کـدام نهاد و سازمان پرداخت می شود؟ دولت زندگی شما را به چـه منظوری تامین می کند؟ در کدام چارچوب ملی کار و فعالیت می کنید؟... نسبت بـــه این مردم و زبانش، مذهب و ســازمان هایش، چـه بلای دیگری مـانده است که این دولت بر سرش بیاورد؟ همهِ ارزشهای انسانی اش را نابود کرده اند. ازمیهن کُــرد، جز آوار چیزی برجای نمانده است. چرا دولت از کمک بـه این ملت زار و آواره خـــود داری می کند ولی به شما عنایت دارد؟ چرا این پولهارا به این مردم نمی دهند؟ آیا این پولهــارا به کسانی می دهند که منکر «موجودیت ملی و حق زندگی کُرد بـــه عنوان یک هویت غیرترک » می باشند؟... هدف دستگاه حاکم این است کـه علویان شمــال و سنیان جنوب را علیه پیکار رهایی بخش کُردستان، سازمان دهد. اما اگر علـویـان در خود یک هستهِ انقلابی داشته باشند، این ما هستیم کـــه آن را ابـــراز می کنیم... آنچــه را که اکنون [۱۹۹۲] درترکیه به نام حـــزب الله ترتیب داده اند، بـــا پلیس و ادارات دولتی پیوند دارند. به عبارت دیگر، بـــا دستگاه استعماری ترک به ویژه دستگاه اطلاعاتی ترکیه (میت) پیوند دارند... وقتی یک نوجوان را تعلیم داده می گوینـد ما پشیبان توهستیم. برو بکش، او راه می افتد و افـــــراد دست نشان ما را درهــر زمان و مکانی که باشد، به قتل می رساند. تاکنون ۱۹۹۲ کســان بسیاری را کـه وا بسته به ما بوده اند بدین شیوه به قتل رسانیده اند....

بدون تردید، درسازمانهای مذهبی که در ترکیه فعالیت دارند، افـــراد مؤمن واقعی زیادی نیز وجود دارند و به یک انقلاب اسلامی دل بسته اند. درمیـــــــان کمونیست های ترکیه نیز، کمونیست واقعی غیر افراطی [در برتری نژادی] کـــم نیستند، اگرچه سازمان های آنان وابسته به دولت می باشند.

[به نظر آپو، مشکل کُردها در درون جامعهِ خویش است. آنان، آگـاهانه یا نا آگاهانه، سدّ راه رهایی خویش می شوند! او دراین باره می گوید] :

اما، واقعیت اسفبار چیزدیگری است. فرایند نهایی اعمال تمام خیانتکاران و

مزدوران درکُردستان، ولو درسطح فعالیتهای فردی، حتی فعالیت جــریانهای چپ کُرد در این سده نیز؛ به سودِ ملت حاکم تمام شده است [!]

۱۹

ترکها و عربها سرمشقی برای اسرائیل

ع: « هرتزوک » [ازسران اسرائیل] خطاب به سران کشورهای تُرک و عرب منطقه گفته بود: « شما هربلایی سرکُردها می آورید ما سکوت می کنیم. از شما نیز توقع داریم اقدامات ما علیه فلسطینیهارا، نادیده بگیرید.»!

سخنان نماینده بریتانیا را هم درپارلمان اروپا خطاب به نماینـــده یونـــان شنیدید. موضع ضد امپریالیستی وضد صهیونیستی حزب ما و همکاری ترکیــه با آنها انکار نا پذیراست. پس چرا در ترکیه گروهی زیر پوشش دین [پیش از ۱۹۹۲] بـــه دستور دولتِ ترکیه [هم پیمان اسرائیل] باما درافتاده اند؟

ی: دولت ترکیه همهِ امکاناتش را بسیج و جنگ ویژه ای علیـــه شما تدارک دیده است: نگهبانان روستا، چپ کُرد در ســـازمان های سیاسی پیشین، توسل به بارزانی و طالبانی درجنوب، گروه هــای اسلامی در داخل(پیش از ۱۹۹۳) شماهم می گویید در برابر همه ی آنها می ایستیم. آخرش کاربه کجا می کشد؟!

ع: این موضوع را روش نموده ام که ما در برابر محاصره ی خــود از جانب ترکیه به هرشکلی سازمان یابد ایستادگی خواهیم کرد. بنگرید به ســازمان دادن نگهبانان روستا که سواران حمیدیه را [که در زمان سلطان عبدالحمیــد بــرای حمایت از عثمانی، سازمان یافته بودند] به خاطر می آورد. توسل به پایگاههــای اسلامی هم بــرای پر کردن خلاء ایدئولوژیک نظام در برابر ماست. بــارزانی و طالبانی را هم بـــه نحوی تحت فشارمی گذارد که بتواند علیه ما بـــه کار گیرد. چپ تُرک هم، پس از شورش پ.ک.ک. تغییر جهت داد. آنان دیگر مایل نیستند با دولت دربیفتند. ازاعمال پیشین خود نیز پشیمان گشته و ساکت آرمیده اند. چپ

تُرک نمی خواهد کاری کند کـه دولت را درسرکوب (پ.ک.ک.) آشفته سازد. آنهـا دیگر به فکر انقلاب هم نیستند. به این سبب می گوییم این جریانها، ملی گـرا و در راستای نـژادپرستان چپ قراردارند! این گروه از سـوسیالیست ها از ارائهِ تحلیل علمی نسبت به مسالـهِ کُرد نیز، عاجز مانده اند.

۲۰

آپو کمالیزم را به بن بست کشانیده است.

[کمالیست ها گمان می کردند با خشونتی که نسبت به ملت کُرد اعمال کرده اند، دیگر هرگز با قیام کُردها روبرو نخواهند شد! اما، نگرشی بـه اوضاع سیاسی کردستان، پیوستگی و تداوم شورش واعتراض سیاسی را درسطح تمـام کردستان نشان می دهد: (پ.ک.ک.) پس از فروپاشی دردناک قیام کردهادر ۱۹۷۴ (به رهبری بارزانی)؛ پدیدآمد. این امر نشان می دهد که جنبش کُرد نـه درخارج، بل ازدرون این جامعهِ محروم می جوشد. جنبش اخیـر کُرد درترکیه، نشـان می دهد که کُرد هابه ارزیابی علل شکستهای گذشتهِ خویش پرداخته اند].

ع: حزب ما (پ.ک.ک.) ازهمان آغاز، یعنی درپایان ۱۹۷۵ مبارزهِ عقیدتی را مطرح کرد. سپس به طور پیگیر آن راباچپ ترک وملی گری ابتدایی کُرد، بـه پیش برد. حضور مؤثر ما موجب شد که دولت ترکیه با ایجاد دولت فدرال جنوب [شمال عراق] موافقت کند.

ی: به نظر من هم اگر پ.ک.ک. نبود، دولت ترکیـه به این سادگی باایجاد دولت فدرال در جنوب، موا فقت نمی کرد.

ع: اهمیت مساله برای ترکیه هنگامی معلوم می شود که توجـه کنیم اعلام دولت فدرال، با هجوم مشترک علیه ما همزمان بود!

ی: باتوجه به اصل وحدت اضداد در دیالکتیک، دولت ترکیه با تشکیل دولت فدرال کرد به منظور بهره گیری در دشمنی با پ.ک.ک. موافقت نمود.

ع: این استدلال شما حمایت دولت (لائیک) را ازفعالیت مخالفین اصولی خود یعنی اسلام گرایان کُرد[وابسته به دولت و برضد پ.ک.ک. در آن دوره] تـوجیه

می کند.

ع: تفرقهِ احزاب در ترکیه نشان می دهد که نظام متکی به احزاب ثمربخشی خودرا از دست داده است. به ویژه آن که برای حل سیاسی مسالهِ کُرد، احزاب و دولتمردان جرات نمی کنند از قالب کمالیزم خارج شوند، عجز دولت درحل مساله از این جا ناشی می شود.

ی: اوزال، توانست بسیاری از این قالب هارا درهم شکند و از آن بدرآید. کاری که دیگران نتوانسته بودند به آن برسند. امااو هم نتوانست چیز دیگری به جای آن بگذارد.

ع: البته درهم شکستن به تنهایی مهم نیست. اوزال، خوب به مکانیزم کار دولت آشنا است. می تواند آنهایی را که ازکار افتاده اند، درهم شکند. برای جای گزینی آن تلاش هم می کند. اکنون، ازجمهوری دوم دم می زنند. دم زدن ازاین امر مؤید به بن بست رسیدن کمالیزم [جمهوری اول] وازدست دادن کارآئی آن است. برای مثال، اگر کنار آمدن با کردها چون ضرورتی مطرح شود، کدام دولتمرد جرات می کند قدم پیش بگذارد؟ اگر جناحی باما به گفتگو بنشیند، نمی تواند از قالب کمالیزم بدرآید. به همین سبب، حتی از طرح مذاکره هم گریزانند. در واقع، کسی نیست که بتواند با ما بر سر میز داد و ستد سیاسی بنشیند. اگر یکی گفت « آری »، چهل نفر با او مخالفت خواهند کرد!

ی: اگر مذاکره ای هم صورت بگیرد چه چیزی عوض می شود؟ چه کسی جرات نادیده گرفتن کمالیزم را دارد؟ درواقع، طرف ترک آمادهِ مذاکره نیست... راه حل سیاسی، مسیر خودراطی نمی کند.

ع: در دستگاه دولت، نه کسی هست که از جانب ما سخن بگوید. نه یک سیاست اساسی درمیان است. نه یک سیاستمدار پر دل و جرات و نه یک رهبری کارسازبر سر کار است. همهِ این ها، آشکارا دلالت براین دارند که ملت ترک، گرفتاربحران رهبری است

۲۱

افق یوتوپیایی فدرالیزم درنظر آپو

ی: یک بار اوزال از طرح فدرالیزم سخن گفت، چندی نه گذشت که حرف خود را پس گرفت. به نظرمی رسد چون موضوع در روزنامه ها انعکاس یافته بود، او هم ترسیده بود!... شما می گفتید: « اگر بخش شرقی [کُردستان] توسعه نیابد توسعه دربخش غربی هم ناموفق است. ولی اگر بخش شرقی توسعه یابد، توسعه ی بخش غربی آسان تر خواهد بود» آیا عکس آن هم درست است: اگربخش غربی توسعه نیابد، بخش شرقی هم توسعه نخواهد یافت؟

ع: خیر! عکس آن درست است! اگردرشمالِ کردستان[منظور کردستانِ ترکیه است] دولت فدرال ایجادشود راه را هموار خواهد کرد تا کشورهای تُرک زبان [کشور های جداشده از شوروی سابق] هم، به چنین فدرالیزمی تمایل پیداکنند... نظام فدرالی گسترده دراین منطقه، از نظر تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، زمینهِ فرهنگی دارد... شاید بتواند جانشین دشمنیهای بی مورد، جنگهای ویرانگر، کشتار همدیگر و کاهش هزینه های نظامی بشود.

ی: چندی پیش، یالچین دوغان، به من گفت: اندیشهِ رهبر (P.K.K.) تنها به ایجاد کردستان محدود نمی شود، بل که بدنبال رهایی بزرگتری می باشد...

آیا انجمنی که دراروپا تشکیل شد شامل دوانجمن می باشد؟

ع:... شاید درسال ۱۹۹۳، این انجمن وضعی به خود بگیرد که بتواند چون یک انجمن میهنی، به درخواست های احزاب کُرد پاسخ دهد و ۳۰۰ تا ۵۰۰ نماینده داشته باشد

ی: اشخاصی در اروپا برای انجمن برگزیده شدند، که کسی فکرش را نمی کرد. منظور از این کار چیست؟

ع: هدف این است که انجمن یک دست نباشد بل که نمایندهِ تمام طبقات مردم تلقی شود. درآن مجلس، اندیشهِ مخالفین و بینش های سیاسی رنگارنگ مطرح گردد. به صورت بلندگویی درآید که احزاب [کرد] بتوانند به آرامی و در جهات مختلف به ابراز و تبادل نظریات خود، بپردازند، راه ورسم همکرایی و دمکراسی را فراگیرند!

ی: حزب کارخلق، در ترکیه تشکیل شد، شایع کردند که به بلندگوی P.K.K تبدیل شده است، گویا می خواهندآن را جمع کنند. اما به نظر می رسد که پیوند انداموارى بين پ.ک.ک. و حزب مذکور وجود ندارد. آنچه هست، فقط تاثیر گذاری پ.ک.ک. روی آن است

ع: ولی، دولت بیش ازما درآن نفوذ دارد. دولت می کوشد با آن، هواخواهان ما را به سوی خود بکشد. اما چون نتیجه نمی گیرد، می خواهد آنرا جمع کند.

ی: در فاصلهِ ۳ سال، حزب مذکور، ۳ رهبر عوض کرد.

ع: موضوع، تغییر رهبری حزب نیست. چپ گرایان به طورعام وروشنفکران کُرد به طورخاص، توانایی گسترش روشها و سیاست های دمکراتیک راندارند! حزب کار خلق، توجه نمی کند که اگرچه یک حزب مربوط به کُرداست، ولی به روی افراد مترقی ودمکرات ترک، درگاهش بازاست. بااین حال، برای گسترش خود تلاش نمی کند. حزب کارخلق، پایگاه مردمی گسترده ای دارد، اما ٪ ۱۰حزب رفاه نیز، فعالیت و پیشرفت ندارد...

درواقع، بهتراست به رویکرد نرم و متین سیاست ما بنگرند و از این دریچه مارا ارزیابی کنند. بسیاری ازبرخورد سیاسی نرم و متین ما با مخالفین، در شگفت اند ... این شیوه های رفتار با نظرگاه ما درتضاد نیست.

کسانی که می خواهند سیاست را عمیق دریابند، شایسته است برخی نکات و ریزه کاریها را به خوبی درک کنند.

۲۲
هدف ما ایجادجنگ گریلایی نبود

ع: هنگامیکه در۱۹۸۴ دسته های مسلح آماده کردیم، هدف ما این بود که آن را در حدّ تبلیغات نگهداریم، بدون اینکه به مرحلهِ جنگ گریلایی برسد... سپس در سال۱۹۸۶ هنگام برگزاری کنگرهِ سوم، ناگزیر به آمادگی سراسری مسلحانه شدیم. بعد، در ۱۹۸۸ به آموزش و مرحلهِ پیکار گریلایی نزدیک گشتیم.

سرانجام، در ۱۹۹۰ گریلا گسترش بزرگی یافت. به گونه ای که سپاهی از گریلا آماده گشت. روش مادر مورد این جنگ چنین است: « می توان با آمادگی گریلایی به یک صحنهِ جنگی وارد شد. اما درهیچ شرایطی نباید وارد جنگ جبهه ای گردید »...

همان طور که اشاره شد، دولت ترکیه برای مقابلــــه با ما، در داخل نگهبانان روستا و درخارج [کردستان منضم به عراق] افراد زیادی را اجیر و مسلح می کند.

ی: شهروندان کشور دیگری را برای حراست کشورخود تجهیز کردن، یـــک بدعت نیست؟

ع: آری چنین اتفاقی روی داده است. آیا ترکیه برای دولت فدرال [کُردستانِ منضم به عراق]، ارتش فراهم می کند؟

ی: دولت ترکیه پاسگاههای خودرا در داخل جمع می کند و درآن سوی مرز، پاسگاه می سازد. آیا در داخل، پاسگاه کارآیی خودرا از دست داده است؟ نـــاگزیر از ایجاد پاسگاه در قلمرو دیگران شده اند؟

ع: ناحیه ای درجنوب لبنان توسط اسرائیل جدا شده است، جنوب ترکیـــه هم به آن شباهت پیدا کرده است. ترکیه به این ها هم بسنده نمی کند، بـــــه تسلیح مزدوران خودی (که بیشتر شان بازماندهِ قبایل می باشند) پرداختــه است. وقتی مردم کُردرا به گرسنگی کشانیده اند، با جزئی کمکی اورا بـــه هـــــر کاری وا می دارند[!؟] ترکیه مرزبازرگانی با دولت فدرال را درجنوب، بازنگـــه می دارد. دولت در این کار، اهداف و منافع خودرادنبال می کند... ولی آنچه برای مــــا جای تامــل دارد: شناخت شخصیت کُردهای مزدوراست [کُردها به این گونه مـزدوران جاش می گویند] که از صدها سال پیش، در درون جامعهِ کُرد، ریشـــه دوانیده اند.

ازادریس بتلیسی [اشاره شد که امارات کُردرا تشویق نمود برای در امان ماندن از هجوم شاه اسماعیل اول اطاعت سلطـان سلیم را بپذیرند] گرفته تا سپاه حمیدیه، نوکران مصطفی کمال و مزدوران کنونی. [همگی به سود اجانب وزیان ملت خود، کارمی کنند]...

۲۳

تلاش های مزّورانه

ع: گروهی ازکردها و دیگران مزورانه می کوشند و چنین می نـــمایند که می خواهند(پ.ک.ک.) را به حزبی قانونی تبدیل کنند ومی گویند: « بیائیـــد سلاح را کنـارنهید. تا با آنکارا، همدیگر را دریابید».این کاراشتباه و خطـرنـــاک است... آنان کـه ندانستــه چنین پیشنهادی به ما داده اند،«ساده وخُل»اند. آنان که آگاهانه این برنامه را مطرح کرده اند، نوکران دولت ترکیه می باشند...

ما با طـالبـانـی وبـارزانـی پیوستگی داریم. اما آنان نمی کوشند این پیوند هارا گسترش دهند. بلکه بـه ما چـون تسلیم شدگان (پناه بران) می نگرند... دولت ترکیه هم مانند اسلاف خود، کُردرا بـه دست کُرد، یا کُرد وارمنی و... را بـه دست هم به کشتن می دهد...

دولت ترکیه چنان با ما گرفتار شده است که هیچ گاه گمان نمی بُرد... بـه این سبب، درمورد ما چنین می اندیشد: اگر اینها کُرد باشند، مانند سابق با آنان برخورد می کنیم. آنان، تمام روش های گذشته را باخشونت بسیار بیشتر بـه کـار بردند، اما نتیجه ای نگرفتند. از آنجا که شورش درسطح جهانی انعکاس یـافتـــه است، ترکیه برای مقابله با آن، به خدعه متوسل شده است. این تلاشهای هـدفمند، بیشترتوسط «سلیمان دمیرل» و «عصمت اینئنو» و «حکمت چتین» صورت گرفتـه است. همین طور بـه کوشش آن کُردهایی که چنین می گویند: اگـر نمونـــهِ غربی می خواهید، در ترکیه باحکمت چتین بـه آن دست یافتـه ایم. [چتین کُردتبار است]

این کوششها در وین، باجلال طالبانی، دربُن، بامسعودبارزانی و در پـاریس با ... صورت گرفت. ولی، موضع داخلی [ترکیه]، با موضع ساختگی درخارج،

تفاوت بسیاردارد. در داخل گفتند کارهای که درخارج صورت گرفته، به منظور حفظ وحدت ملی است. در پارلمان ترکیه هم این تلاشهارا « وحدت میهن وجامعه در برابر تروریسم» می خوانند... این اقدامات نیرنگ آمیز نشانهٔ اوج وحشت دولت از قیام ما است.

هنگامی که « کنعان ایفرین»، سدّ اتاتورک را افتتاح کرد گفت: « ما، چنین سد بزرگی برایتان بنیاد می نهیم، آپو به شما چه چیز داده است؟ » ولی مردم خوب می دانند و به هم می گفتند: «این، رشوه و بخششی است که دولت ترک، به خاطر قیام آپو به ما می دهد»!

۲۴

رهبری وانتقاد ازخود

ع: آیا من آن گونه ام که بلندگوهای رژیم می گویند؟ چنانکه می بینید شما و دیگران برای مصاحبه نزدمن می آیید به همه تان احترام می گذارم و منظور خودرا صریح بیان می کنم. مایل نیستم کسی به سان یک آدم ساده مرابنگرد. شما می بینیدکه من دیکتاتور نیستم. رفتار مراکسی کنترل نمی کند... شیفتهٔ ستایش هم نیستم. زیرا ستایش موجب می شود که تسلط بر خودرا ازدست دهم. هدف ما ایجاد شکلی از دستگاه رهبری ای است که جامعهٔ ما ضرورت آن را احساس می کند. جامعهٔ ما ازرهبران سنتی گریزان است. مردم، تاحال رهبران رادرسیمای مالک بزرگ، رئیس طایفه و عشیره، یاشیوخ و... دیده اند...

لذا، ازهم اکنون، این رویه چون رویدادی برجسته و بزرگ، به سان راهنمای ایدئولوژی، سیاسی، سپاهی، فرهنگی و فلسفی درآمده است. خلاء رهبری دربین کرد ها، سابقهٔ تاریخی و طولانی دارد اکنون، مردم به آپو [چون یک رهبر] روی آورده اند... به این سبب، دشمن بی قرارگشته و دسته های ترورهم، به طوردائم چون سایه دنبالم می کنند...

از سوی دیگر، گروهِ آرزومندِ برخوردارشدن ازموقعیت رهبری، بدون آگاهی ازروند رسیدن اندام هابه سطوح بالای حزبی به گونه ای عمل می کنند که خودرا چون آپویی بنمایاند. کسی که با تلفن بامن تماس بر قرارمی کند، می گوید: من هم خود آپویی [رهبری] شده ام. کم آموخته ای که پیشتر، شبان بود، هنگامی

که درحزب به موضع بالاتری رسید، خودرا چون «آغا» [مالکِ روستا در کردستان] می نگرد که باید روستاییان از او فرمان برند. آن کسی که تا دیروز، کاری از دستش ساخته نبود، اکنون که یک نیروی گریلایی صد نفری زیر فرمان دارد، احساس قدرت می کند و عقلش را ازدست می دهد! کسی که قبلاً دربرخورد با دیگران، نمی توانست حال کسی رابپرسد، اکنون به دیگران خطاب می کند: پسرم! من تلاش پی گیرانه ای برای برخورد با این وضع انجام می دهم. به آنان گفته ام: آپو چنین نیست و چنین عمل نمی کند. آپو پیش ازهراقدامی آن را به دقت می سنجند. کاراو خدمت صادقانه به مردم است. آپو به بهترین مردم روی می نهد، سپس ازمیان آنان، با بد ترین شان به گفتکومی نشیند تا اورا به یک انسان سودبخش تبدیل کند. آپو به خاطر بازخواست مقام بالاتر کارنمی کند. بد بختانه هنوزتارسیدن به سطح آموزش شایستهِ افراد، فاصلهِ زیادی داریم...

ی: به نظر من شمادشمن را فریب داده ولی کادرهای خودرا آموزش می دهید

ع: خیر! من دوست ندارم دشمن خودرانیز فریب دهم!

ی: آیا اکنون کادرهای حزب موقعیت رهبری حزب را تضعیف می کنند؟

ع: اگرچه این ها بیش ازخودم به فکرمن هستند به گونه ای که درجهان کم نظیراست، درمواردی نیز نادوستانه بامن برخوردمی کنند به مصداق این مثل: یکی را برای یک روز پادشاه کردند، نحستین فرمانش به دار آویختن پدرش بود!

ی: می دانم تمام آنچه رادستورمی دهید اجرانمی کنند. گذشته از محبوبیت کم نظیر تان در این جنبش، دربرابر برخی از دستوراتتان مقاومت می شود اگر این جریان به مسیر خرابکارانه نکشد، روند خوبی است.

ع: ما، به شیوه ای باور نا کردنی اصول دمکراسی را به کارمی بندیم. حال من چون حال کسی است که آزادی خودرا بازیافته باشد... اندامهای حزب که به این امر واقف باشند، وابستگی و پیوند خودرا بامن ارج می نهند.

ی:... در روزنامهِ «ینی اولکه» نوشته ام: پ.ک.ک به کاملترین شیوه، کادر ها را به کارمی اندازد... شما بسیار صمیمانه عمل می کنید.

ع: به طورخلاصه می گویم من نمی خواهم به شیوه ای رسمی یا با فرمان دادن، سلطهِ خودرانشان دهم. منظورمن این است که اندام های حزب نیز، این شیوه راتقلید کنند و بکویند، وقتی رهبرما چنین صمیمانه عمل می کند، چرا ما چنین نباشیم. اندام های پ.ک.ک. بیشترشان چون یک رهبر عمل می کنند.

ولی من چنین نیستم[!] اما مساله ِ مهمی که می خواهم همه آن را بدانند این است : من نمی خواهم به ترکیه آسیبی برسانم. خوب است دستگاه حاکم، این حقیقت را درک کند!

۲۵

درباره ِ رمان وادبیات

ی: ... درسخنان شما اشارتی به رمان وادبیات شد. چنانکه گویی اندیشه ای برای نوشتن رمان دارید؟

ع: این بار دلت می خواهد درباره ِ ادبیات صحبت کنیم؟ من هم به این وسیله ادیبان را فرامی خوانم و می گویم: بیائید رمانی همه جانبه درمورد کُرد بنویسیم واز خود بپرسیم: درونمایه ِ پیوندهای جامعه ِ کُرد، چیست؟

چگونه می توان تاریخ معاصر کرد را دریافت. بگذار، پویا و پرتلاش دراین راه گام برداریم. برخی از رفقا رمان « چه باید کرد » چیرنوفسکی را خوانده اند، من هنوز آن را نخوانده ام، بمن گفتند: آنچه دراین کتاب آمده است، شباهت بسیار با کارهای شما دارند...

ی: تارک رمان نویسان ترک،« یاشارکمال » است که کرداست. «جمال ثریا» تارک شاعران نیز، که چندی پیش بدرود حیات گفت و «یلمازگونای» که در کار سینما بود، هر دو کرد بودند.

ع: «ابراهیم تاتلیس» در آوازخوانی و « هولیا افشار » درهنر سینمارا به این جمع می افزایم... اما، نویسنده ای که آسان گرا و خطر گریز باشد، به نظر من، خود خطرآفرین است! ازاین دیدگاه، نویسنده بایستی مسئول، متعهد و انقلابی باشد: اگر ما جهات ایدئولوژی، سیاسی وسپاهی را رهبری و گسترش می دهیم، کسان دیگری باید درونمایه ِ هنر و ادب را پربار کنند. این کردهائی که شما به ایشان اشاره کردید، به فرهنگ وادب تُرک خدمت می کنند...

یاشار کمال، پس از کشتارکردها از وان به « چوقوراورفه » کوچ کرد. دریغا که ازریشه ِ تاریخی خویش می گریزد. این گریز دلایل سیاسی دارد. او، ازرخنه

به درون خاطرات پردردخویش وآراستن آن به زیورادبی، می گریزد. احمد عارف و جمال ثریا نیز از اهالی دیاربکر و درسیم اند.

ی: جمال ثریا، تاجی است، بر تارک شعرتُرکی. کمی پیش از مرگش، در محفلی به کنارم خزید، مرا بوسید و با نجوا درگوشم خواند:

یالچین، من هم کردم!

ع: دزدکی گفت چنین نیست؟

ی: بهتر است بگوییم شاعرانه گفت!

ع: ... کار سینمایی یلماز هم نیاز به نقد و ارزیابی دارد. در میان هنر مندان [کرد] کسی را ندیدم که رویکرد درستی نسبت به کُرد درپیش گرفته باشد، بیشتر شان کوشیده اند، سیمای استعمار گرانهِ حکومت را زیر نقابی پنهان کنند. یا آن را نه آن گونه که هست بنمایانند. کسانی هم که سیمای آن را به نمایش گذاشته اند، جهت انقلابی به محتوانداده اند... شاید، همین امر موجب شده است که گاهی اندیشهِ نوشتن رمانی در مورد کُرد، مرا در خود فرو می برد: گهگاهی، به این فکر می افتم رمانی بنویسم و نام آن را « در راه آزادی» یا «پیوند های آزادی» بگذارم. گاهی نیز، « سست عنصری کُرد» را برای نام آن درنظرمی گیرم! حقیقتی هست که بدنبالش هستم، آن هم شناسنامهِ گم شدهِ کُرد است. تو هم می گویی کُرد! اماچیزی را نمی بینم که کُرد مالک آن باشد! آیا کُرد جز این سست عنصری و خیانتکاری، چیز دیگری هم دارد؟ با این همه، نمی توان چنان نام های نا امید کننده ای رو ی یک رمان انقلابی گذاشت.

ی: بدون شک چنان رمانی مطلوب نیست. رمان باید امیدوارکننده باشد.

ع: آری. آن گاه به خود می گویم:

یک رمان ضد سست عنصری و خیانتکاری رمانی کم نظیرخواهدبود! با این حال، درسر آغازاین اندیشه ها، که آکنده از نفرت وامیداست درخشش احساس آلود این جنگ میهنی ورهایی بخش به رهبری (پ.ک.ک.)، درنظرم مجسم می شود که خلق کُردرا درپرتو خود قرارداده است. می توان جابه جایی صحنه ها و ناپدیدشدن سیمای کهن و طلوع سیمای سرزنده و نورا درادبیات جاویدان نمود.

ی: آن مردمی که زبان و هویّت ملی خود راپنهان می کردند، اکنون به مردمی تبدیل شده اند که شب و روز، آواز «رهبرآپو» را زمزمه می کنند!

ع: این دگرگونی، در رفتار و کردارشان هم نمایان است... آن مردمی که

سابق براین، یکدیگر را به خاطر مرغی می کشتند و نمی گذاشتند پسران شان یک ساعت با ما باشند! به جایگاهی رسیده اند که می گویند: من پسرم را به کردستان بخشیدم، یا دخترم را عروس کردستان کرده ام و برای این کار احساس غرور و شادی می کنند. این ها همه اش مژدهِ آغاز یک دورهِ تجدید حیات و زندگی نوین و دوباره است. ولی، این دگر گونی ها به نظرما، سطحی اند. می بایست آن هارا به طور عمیق دریابیم و برای نخستین بار، رمان، شعر، آواز و موسیقی کُردی براین مبنا پدیدآیند. می بایست زندگی را دراین عرصه بیسازمسائیم و پیروز شویم. شایسته است نویسندگان و روشنفکران انقلابی، تمام جوانب این مسیررا بررسی کنند. ما دراین مسیر، ازنو تاریخ را زنده کرده ایم. خیانتکاری، جای خودرا به آزادگی و سر فرازی می سپارد. نویسندگان ما می توانند به کتاب « چه باید کرد؟ » چیر نوفسکی توجه نمایند. به این دموکراسی انقلابی هم بنگرند که تا قلب توده ها نفوذ کرده است. میهن پرستانه بنگرند و داستا یوسکی را دریابند و آن را با وضع کردستان بسنجند. من، «جنایات و مکافات» را در کردستان، در مفهوم سیاسی اش نوشته ام. می توان جنایات و مکافات را در این سرزمین، در قالب چند رمان باز نوشت. خیانتکاری هایی پلید و نثارگری هایی بزرگ روی داده است. صدها میهن پرست در صفوف ما جان فشانی می کنند، رفقایی که نارنجک را به خود بستند و این کار را برتسلیم شدن به دشمن ترجیح دادند... هریک از این رویدادها، می توانند زمینهِ خلق چندین رمان باشند.

همین طور بسیاری از دخترانمان در نوروز خودرا آتش زدند... محاصرهِ پنج اندام ما، توسط نزدیک به ۱۰ هزار نفر، سرباز، برای مدت طولانی و سرانجام نثارگریشان، دراین محاصره و صدها اندام که درسرمای کوه هاجان باختند. گروهی نیز باسلاح شیمیایی ازمیان رفتند. روستاهای بی شماری که ویران شدند و بازماندهِ ساکنان شان آواره گشتند و اموالشان را از دست دادند. تنها در منطقهِ « شرناخ » ۳۰۰ دام نابود گشت. تمام این ها درونمایهِ ادبی دارند. به این سبب من از شما که به نام روزنامهِ «اوز گور گوندم» می آیید می پرسم:

ای نویسند گان عزیز: تا چه حد این رویدادهارا از نظرسیاسی و ادبی در روزنامهِ خود منعکس می کنید؟ و نیز ازنویسندگان ترک، که دم ازدمکراسی می زنند و در بارهِ ویتنام، سالوادور و نیکاراگوا هم بسیار نوشته اند، درهیچ جای عالم یک وجب باقی نگذاشته اند مگر این که درمورد آن دادسخن داده اند!

پس می پرسم: چرا درمورد کُردستان نمی نویسید که ۱۰۰۰ سال است ستون اساسی شمارا تشکیل داده است؟

ی: دراین راستا حق با شما است.

ع: بی گمان، چنین است. پیش از هر کسی، استادان دانشگاهها، که موضع گیری کهنه پرستانه و محافظه کارانه تر ازسیاستمداران و هنرمندان دارند با این حال، خودرا پرچمدار دانش تلقی می کنند. این کارهارا چگونه ارزیابی می کنید؟ مثلاً «یلماز» نه مساله کردرا شکافت، نه توانست هنررا به خوبی بشکافد. او دختر کارخانه داری را به زنی گرفت و زندگی خویش را در راه او فدا کرد...

ی: این مساله را بدین گونه ارزیابی می کنید؟... یاشارکمال هم زن یهودی ثروتمند و زبان دانی گرفت...

۲۶

نگرشی بر زن وخانواده

ع: وظیفهِ ادبیات انقلابی این است که پیوند انقلابی بین زن و مرد و خانواده را روشن نماید... اگرمن موضوع زن و خانواده را نمی شکافتم، در مورد نقش زن در قیام، به این پیروزی دست نمی یافتیم...بدون چنان تحلیلی، مشکل بود خانوادهِ کرد را دریابیم... البته آزمون شخصی خودم نیز مرا یاری کرد تا مساله را بهتربشکافم. همین طوربدون چنان تحلیلی، نمی توان : تبه کاریهای درونی جامعه، خیانتکاری ها، نوکرمابی ها ونیز، استعمار و... رادریافت...

در مورد ازدواج، درسهای بسیاری آموختم. آن شرایطی که هم قطارانم ۲۴ ساعت تاب تحملش را ندارند، به مدت ۱۰ سال، تحمل کردم. در این راستا، انگیزهِ بررسی زن و خانواده، موجب شد به تحلیل جامع مساله بپردازم. در نتیجهِ این بررسی بود که هزاران دختر آزاد، ظهورکردند. آن زنان و دختران کردی که نمی توانستند دو گام ازخانه بیرون نهند، به قهرمانانِ «نثارگری» بدل شدند. تمام اینها به یاری همین تحلیلها ممکن گردید. همان گونه که شما برای آموزش زنان، مدارس ویژه ای دارید ... ماهم مدرسه ای داریم به نام « آکادمیای معصوم» [به

یادمعصوم قورقماز (ترکی= نترس) کـه شهید شده است] من در آنجا تدریس می کردم. دخترانی که ازاین مدرسه بیرون می آیند... درعمل ثابت کرده اند پردل و جرات ترین دختران می باشند. این دختران، در صحنه کار و پیکار، خودرا نشان داده اند. درسال گذشته، صدها تن ازاین قهرمانان، به درجه شهادت نایل شدند.

من اکنون باگرایشات پیوندهای کهنه پرستانه زن و مرد مقابله می کنم... با اساس پیوندهای جنسی غیر مسئولانه هم مقابله می نمایم. و توانسته ام آن ها را درهم بشکنم و دراین مورد به توانایی زیادی دست یافته ام. همه این ها می توانند در رمان جا باز کنند. چنانکه پیداست، کارهای هنری ورمان، بر محور پیوندهای زن و مرد می گردد. اما رمانی که دراین بحث مورد نظرما است، می بایست منحصر به کردستان باشد.

۲۷

دلبستگی به زادگاه

ع: دلبستگی به تاریخ و سرزمین، پایه آمال و آرزوهای من است. مشاهده آثار نواحی نمرود و دیاربکر... احساس مرا منقلب می کنند. من، به گونه ای سرشتی به همه مظاهر طبیعی میهن خویش، گره خورده ام. از دیدگاه من، گذر و نظربر خاک، از زندگی انسان جدایی ناپذیر است. گویی که خاک وبوی بازمانده از آثار ورستنیهایی را که در آنجا می رویند، انسان را وادار می کنند آن ها را ببلعد. پرندگانی که پرواز می کنند، آن چنان زیبا هستند که انسان را شیفته و مجذوب خود می کنند. من، دراین راستا به میهن دوستی رسیده ام... هنگامی که از روستایم جدا می شدم، چشمانم غرق در اشک شدند... به این خاطراست که می گویم پیوند محکمی بین جنگ، احساس، علاقه و محبت، بر قراراست.[اشاره به بحثی که در باره جنگ وپیوند آن با دوست داشتن و علاقه مندی به میان آمد]

اما درمورد رمان نویسی باید بیافزایم: شکافتن پیوندهای عاطفی زن و مرد، باکارسیاسی [اشاره به خودش] همخوانی ندارد. به ویژه، اکنون درموضع رهبری نمی توانم درباره اثرات زیانبار پیوندهای جنسی در کارهای سیاسی سخن بگویم. ریزه کاری ها و تاثیر پیوندهای احساسی را در سیاست و نشت آن را به

فضای ناخود آگاه ذهن، نشان دهم. ولی رمان نویس، [که هنرش در پرداختن به این نهان گاههای احساسی است] می تواند به بهترین وجهی این ریزه کاری هارا در پوشش آراستهِ ادبی نمایش دهد. برای من میسر نیست به ارزیابی و بر آوردِ «چنین اشتیاق خاصی» در برابر آمال و آرزوهای دیگر بپردازم... چون وظیفهِ من ارزیابی و برآوردِ [مسائل] سیاسی است. درحالی که ادیب، هنر و توان برملاساختن همهِ جوش و خروش احساس و عواطف [زندگی] را دارد... کُرد به چنان ادبیات راستین وانقلابی ای نیاز دارد...

اما سخن دیگر من، دربارهِ زن گرفتن و شوهر دادن دختران است...

ی:. در اروپا تمام عروسی های آن چنانی، دست کم ۵۰ هزارمارک هزینه بر می دارد. اما از هنگامی که پ.ک.ک. اروپارا فراگرفته است، دیگر ازمجالس پر هزینهِ مشروبات الکلی خبری نیست. اگرچه آن مجالس، با شادمانی بیشتری هم برگزار می گردند.

ع: آری پول ها صرف اهداف بزرگتری می شوند!..سخنی هم در بارهِ یاشار کمال باقی است: او در «چوقوراورفه» از کُرد سخن می گوید. کردرا به شیوه ای بسیار زشت نشان می دهد... بنگرید کُرد دارای ناهنجاری های فراوانی است. آزار های بزرگی هم دارد. این ها، از ریشه کن کردنش درتاریخ و فشار برای زدودن هویتش، پدید آمده اند. ازقدغن شدن زبانش ناشی گشته اند. برای این که کُرد دردرا احساس نکند، رشتهِ عصبی احساس درد را در او قطع کرده اند! اگر نویسندهِ کُرد، نتواند براین تاریکیها پرتوی از روشنایی بیفکند، چگونه از کُرد بودن سخن به میان می آورد؟

منظور از این سخن این نیست که آنان به کردی بنویسند، بل که می گویم برای کُرد بنویسند... [سپس سخن از شاعران به میان می آید که کم کم هویّتِ تحریم گشتهِ کُردی خودرا باز می یابند]...

ی. این بازگشت به خود پس ازسال ۱۹۸۴ همزمان با پیروزی ورستا خیز کُرد صورت گرفت. اگر به اوضاع جهان بنگریم، پیدایش رمان های بزرگ همزمان با تحول وخیزش جامعه بوده است.

۲۸

ترک خواهی غیر ترک ها

ی: بازهم این واقعیت را تکرارمی کنم: بیشتر کسانی که درملی گری تُرک، افراطی بوده اند، غیرترک اند!

ع: دراین مورد که نخبگان ادب ترک را کُرد ها تشکیل می دهند، یکی هم «ضیاءکوکالپ» می باشد. که پیشتر نیز از او نام بردیم. مکتب او، علمدارتُرک گرایی و ترک خواهی افراطی می باشد.

[آپو، در پاسخ به این پرسش که چرا هویت ملی اکتسابی یا تحمیلی دراین افراد موجب شده است که تعصب غیرعادی نسبت به هویت اکتسابی از خود نشان دهند، (چون ترک خواهی افراطی غیرترکها) آن را بخشی از سیاست ترکها می داند و چنین استدلال می کند] :

می توان این روش سیاسی ترک هارا نسبت به ملل دیگر سیاست با یک تیر دو نشان خواند! دولت ترک، درمورد افراد غیرترک، ازدیرزمان چنان سیاستی را اعمال نموده است. افراد غیر ترک که اغلب درنقش سرداران سپاه و نامداران دولت ترک ظاهرگشته اند، با روش «بایک تیر دو نشان» به ترک خواهان دوآتشه مبدل شده اند. ترک ها نخست پیوند فرد مورد نظررا با هویت اصلی اش، قطع کرده و سپس، اورا در درون خود به کار گرفته و تشویق به جان فشانی در راه ترکها کرده اند! مثل این است که فردی را چون شاخه ای از یک بوته ببرند، سپس، روی شاخهِ دیگری پیوند بزنند. این شاخهِ بی ریشه، چون می خواهد رشد کند و زنده بماند، خودرا با پایهِ جدید، وفق می دهد!

افراد غیر ترک بریده از ریشهِ خویش هم، راه خدمت به هویت جدید را برمی گزینند.[این بی هویت شدگان، پشتوانهِ تبار اصلی خود را ازدست می دهند. ناگزیر به اعتلای اغراق آمیز هویت اکتسابی می پردازند]،

به زبان ساده تر، این گروه جز ترکیه و ترک وسیله ای برای بالندگی خود ندارند. لذا، بیش ازترک ها به ترک خواهی و غلو در آن، روی می آورند. چنین افرادی، تمام توان خودرا، درمیدان جنگ به خاطرکسب وجهه و موفقیت بیشر از دیگران، به کارمی اندازند. در داخل نیز، بیش از ترک، تُرک خواهی می کنند!

بدبختانه، این گونه افراد، که هویت ملی اکتسابی دارند، بیش از خـــود ترک، به ملت های دیگر آسیب رسانیده اند...

۲۹
زنده به گورکردن کُردها

[بحث دراین باره است که زمامداران شوونیست ترک، می گویند: در کشور ترکیه، کُرد و مساله ای به این نام وجود ندارد]:

ع: آنچه تاکنون روی داده است، ثابت می کند که «کرد در ترکیه وجوددارد» و مساله ای درمیان است !

ارکان دولت هم می گویند مساله ای دربین نیست. حتی معتقدند که مساله ای وجود نداشت « آن را خلق کرده اند». پس می توان گفت «کردهم نبود، آن را خـلق کرده اند!». کمالیست هانیز درابتدای کارمی گفتند دربعضی جاها چون: درسیـم و آرارات، کُردبود. آنان را زنده به گورکردیم! روی شان چینه چیدیم . در برابر آنان، ملی گرایان کُرد نیز، می گویند: کرد از ابتدا بوده و سردارهم بوده است!... برخی ازدولتی ها، درمورد کردبودن من هم مشکوک اند. بعضی می گویند او کُرد نیست بل که ارمنی است... مثل این که، هنوزشناسائی من پایان نیافتــــه است!

اما برای شناخت کُرد باید شخصیت اورا درجهات مختلف بررسی نمود: چـون تاریخ، سیاست واستعمار. هم چنین، ملی گری ابتدایی کُرد نیز، بـایـد ازلحـــاظ مواضع و دیدگاه هایش مورد ارزیابی و پژوهش. قرار گیرد. ولی در شنــــــاخت شخصیت کُرد، به نظر من، دو عامل مهم وجود دارد:

یکی ناپاکی و دیکری نا آگاهی و نا پختکی سیاسی!

این دو عامل، مانع پیشرفت ورهایی کُرد گشته اند. خیانتکاری درمیان کردها مرزی ندارد. در هیچ رویداد تاریخی نمی توان نقش اساسی خیانتـکاری خودی را نادیده گرفت. لذا می توان دراین مـورد کُردرا چنین شناسانید: « خیا نتکارترین ملت ها نسبت به خود» یا این که: « ملتی که ازخود نفرت بسیـاردارد». و« ملتی که خودرا تباه می کند»...

با این حال، باید اعتراف کرد کُرد دارای تاریخ کهنی است به قدمت انسانیت! که تاامروز ادامه دارد. به عبارت دیگر، کرد و تاریخش، تاریخ انسانیت هستنـــد!

این ها به چه چیز شباهت دارند؟ به انسان مومیائی شده، انســـان زندانی گشته، انسانی که در اسارت زیسته و یا این که او را در چال نهاده اند! بااین حـــال، کُرد انسانی است حقیقی، که ویژگی های اساسی انسانیت را درخود دارد و به یک آدم زنده شبیه است! آیا این امر روشن است؟!

ی: آری بسیار روشن است!

ع: توصیف و شناخت [انتقادی] من از کُـــرد چنین بود! به نظر من، شناخت کُرد، به شناخت انسانیت می انجامد ورهایی کُرد به رهایی انسانیت. اگر بتوان کُردرا آزاد نمود، می شود گفت همهِ جهان آزاد گشته است! اما اگر کُرد هم چنان در بند بماند، جهان آکنده از آزار و پلیدی است! به عبارت دیگر، کُرد فرایند همهِ بدی ها و درد و رنجِ مرکزای انسانیت است. ولی، او هم چنان انسان باقی خواهد مانـد! زیرا خود بانی این پلیدی ها نبوده است. مردمی دیگر بساط این بدی هـــارا پهن کرده اند و گناهش را به گردن کرد انداخته اند! از آنجا که همهِ این کارها (بد) اند، به همین سبب، می توان ادعاکرد: دیـگران آن بـدی هارا آفریده اند و آن را بـــر کُرد تحمیل نموده اند... درین راستا، ما می کوشیم راه ورسمِ نوین و دادگـــرانه ای بیاوریم که درآن: آزادی وحرمت «کار» و «تلاش» برقرارگردد، برای زندگی وبر و بوم، سازگارباشد.

شاید به من بگویید که ایدالیستی می اندیشی! ولی ما برای آفـریدن چنـــان راه و رسم نوینی در زندگی تلاش می کنیم که برای زندگی چون بهشت باشد.

ی: اما تو به بهشت نخواهی رفت.

ع:... برای دستیابی اش تلاش می کنیم!

۳۰

آپو: برادری کُرد و ترک محال نیست
چرا به بررسی منصفانهِ مساله نمی پردازید؟

ع: همان گونه که من از کُرد سخن گفتم، شماهم، سیمای واقعی ترک را نشان دهید تابتوانیم به هم برسیم! عوامل بسیاری در میان است کــه همبستگی و برادری ترک وکرد رامی طلبند. من می خواهم ترک هارا برای پایه گذاریِ اساسی درست برپایهِ شناخت حق همدیگر، فراخوانم. بدین معنی که هیچ یک دیــگری را رد نکرده و بی حق نداند. این کار، بر اساس بررسی و شکافتن مسائل و درک درست همدیگر استوار است. بدین طریق است که می توان جلو خونریزی هارا گرفت. به یک زندگی پربار دست یافت. یعنی سرمایه های انسانی و مالی را در راه بهبود زندگی به کاربست. دراین راستا، به همهِ شخصیت های رسمی [دولتی] وغیر رسمی کارگر و بورژوا، پیر و جوان، مرد و زن، خطاب می کنم: به بررسی منصفانهِ وضع خود و خیزش و پویش کنونی کرد بپردازید. هرچند این کاررا خوش نمی دارید. ولی بدانید که کُرد زیانی به شما ترکها نمی رساند... کُرد می کوشد موقعیت شایسته ای درجامعــــهِ بشریت و موطن وزادگاه نیاکانی خود داشته باشد.

ی: منظور خودرا، به طرزی بسیار شایسته بیان کردید.

ع: بنگرید و از خود بپرسید: کُرد (که عاشق سرزمین خویش است) چرا از آن می گریزد؟ او، ازسرزمینش می گریزد چون تبدیل بـــه آوارش کرده اند... او می گوید میهن وسرزمینم، چون کلبهِ آکنده ازمار است، از آن می گریزم!...

مغز او نا گزیر شده است به ترکی، عربی و... بیاندیشد. او را با خود بیگانه کرده اند... آنان که لباس کُردی هم می پوشند، چنین اند. هرگز فریب صورت ظاهری را نخورید.البته، باید بــه این امر توجه کرد: سرنوشت کُرد درجنوب [منظور کردستان منضم به عراق است] نزدیک بود به سامان برسد. باید پرسید: سرانجامِ برادرکشی کُردها به کجا خواهدکشید؟...

۳۱

اسلام، عثمانی و کمالیزم

ع: بگذاربازهم از عثمانی و کمالیزم بگوییم: سلطهِ عثمانی به سان کمالیزم، صرفاً شیوه و سلطه ای برای زدودن و نابودی ملت هانبود. دولت عثمانی با چنین خشونتی، منکر زبان و هویت ملت های زیر فرمان خود هم نبود

همین طور دین اسلام، با آن همه اقتدارمعنوی و فتوحات جنگی، هیچ ملتی را بازور به نفی دانش و هویت قومی، زبان و جهان بینی خود وادارنکرد.

اما ایدئولوژی نژادپرستانهِ کمالیزم، بر نابودی و پاکسازی ملت های دیکر تکیه می کند.

باید ازدریچهِ علمی به این موضوع بنگریم: ارمنیها، رومیها واقلیت های دیگر ملی را، ترک های ملی گرا با کشتاراز صحنه بیرون کردند. تنها کُرد مانده است. کودتای (۱۹۸۰) پاکسازی وزدودن بازماندهِ کُردرا سر لوحهِ کارخود قرارداده بود... چون هنوز کُردهائی که با این شرایط هم راضی بودند، درکشور وجود داشتند! نظامیان می خواستند به همه چیز پایان دهند. ولی ما در برابر آنان ایستا دیم. من خواستم « مرزی دربرابر این تهاجم وکشتار پدید آورم ». این مساله را منصفانه بنگرید اگر شما به جای ما بودید دست بسته تسلیم می شدید؟ من از همه می پرسم: چرا اجازه می دهید انسانیت درمیان شما به پایان برسد؟

هنوزدرمیان گروه حاکم به گول زدن خویش ادامه می دهند: آیا کُرد هست یا نیست؟! احزاب و محافل اجتماعی هم، در گیر این بحث اند: آیا کُرد ملت است یا اقلیت... اما مسالهِ کُرد وسرزمینش چنین است: کُردستان، سرزمینی است که در آن، انسانیت و جامعه را به آوارگی مرگزایی دچارکرده اند! من نمی گویم بیا و دراین جنگ از من پشتیبانی کن. اما می گویم: موضوعِ مورد بحث، واقعیتی عینی و علمی است. آن را به همه بشناسانید، با چنین کاری به اندام پ.ک.ک. تبدیل نمی شوید!.. می توان دربارهِ ویرانی کُردستان وآوارگی کُرد، چنین گفت: چال کردن و زنده به گورنمودن انسان، تاازحرکت بازماند. چرا نمی خواهید این جنگ و فریاد و فراخوان ما وخلق کُردرا، که شب و روز آرام نمی گیرد، دریابید؟

ی: آیا علاقهِ مردم به آپو، پس از قیام ۱۹۸۴حاصل شد؟

ع: بدون تردید چنین است. تا پیش از آن، کسی حال مرا هم نمی پرسید... سپس، اوضاع دگرگون شد... درمورد این جنگ، اغلب به ساده اندیشان کُرد، می گویم: ... این، یک جنگ رهایی بخش عادی نیست. نمی توان تنها ازراه جنگ آن را دریافت و نمی شود از آن هم دست کشید. این یک رویداد حیاتی وانسانی است. شورش و پویش روح است. این جنبش و پویش، ازدماغ واندیشه بیرون می تراود. در همان وادی هم به خاموشی می گراید. نمی توان آن را با سلاح متوقف ساخت...

ولی ما درهنگام لزوم می توانیم آن را نگه داریم... واین سخن آخرمااست: شایسته است دولت ترکیه ازاین سخن پریشان نشود. بل که به این واقعیت روی آورد، با ما دور میز داد و ستد سیاسی بنشیند، چرا دائم ازاین امرمی گریزد؟

اگر اندکی شهامت درخود احساس می کنند و به اندازهِ سرسوزنی از انسانیت در یافته اند، بیایند تا دور میز مذاکره بنشینیم و گفتگو کنیم. ولی همان گونه که گفتیم، درترکیه چنین کسانی نایابند.

۳۲

بازهم درموردِ رمان، هنروادبیات

ی: اینک به پایان گفتکوهارسیده ایم. می خواهم این جوانان نیز، که تا کنون به سخنان ما گوش فراداده اند؛ وارد صحبت شوند. اما پیش ازآن دربارهِ ادب، هنر و رمان اضافه می کنم: که اگر آن ها درمیان نبودند، پیدایش انسان نو با مشکل روبرومی شد...رومان روسی، دراواسط سدهِ ۱۹ اغاز شد. [درانجا]انسان نوین سر برافراشت. رژیم کهن، روبه انقراض نهاد. اندیشه ورزان وهنرمندان نو چون داستایوفسکی و تورگینف و رمان هایی چون، «پدران و پسران» پدید آمدند. در دورهِ اتحاد شوروی نیز، رمانهای «رهایی و بلشوی» عرضه شدند...

بعد از جنگ حهانی دوم، به نظرمن درشوروی، رمان خوب به پایان می رسد در ترکیه هم، پس ازناظم حکمت، و جمال ثریا، شاعر برجسته ای نمانده است... از

این دیدگاه، آیا می توان گفت: علت زوال شوروی، این بود که نتوانست انسان سوسیالیست حقیقی پرورش دهد؟ ...

ع: پیش ازاین که بحث خودرا از ناتوانی شوروی در پرورش انسان سوسیالیستی آغازکنیم... زندگی کُردرا مدّ نظرقرار دهیم که درآن، همه چیز وارونه گشته و درحال فرود وافول است! همین امر، مارا وادار می کند که نقش رمان را در جامعه، بهتر دریابیم.

رمان، شکافتن نظام پیشین است در قالب داستان. شکافتنی در تمام جهاتِ اقتصادی، اجتماعی وفرهنگی آن، همزمان با توجیه کردن ضرورتِ جایگزینی همه جانبهِ سیستمی نو به جای سیستم کهنه، درپوشش زیبای نمودهای ادبی... رمان، نمایش فروپاشی ویژگیهای درونی شخصیت فرسوده است که به جای آن شخصیت نوینِ بالنده وسازنده قرار می گیرد!

ی: رمان پدران وپسران تورگینف، نمونه ای از این سیاق است: پسر نمودار نسل جدید و پدر نمودار نسل پیشین است.

ع: رمانِ در برگیرندهِ حقایق اجتماعی، می بایست: برفروپاشی پیوندهای اجتماعی فرسوده وایجاد پیوند های کارسازنوین، تکیه کند» ...

در مورد یاشارکمال او در آراستن شاخه ها خوب عمل می کند، اما به ریشه ها نمی پردازد. او دوست ندارد به نسل کشی و نابودی جمعی کُردها بنگرد. او داستان کسی را بازگومی کند که از ایل و تبارش کنده شده است. ولی عنایتی به نمایش سوابق دردناک او ندارد. اگرچه به آن سوابق دردناک، آگاهی تمام دارد...

درمورد ناظم حکمت، اواسیر رژیم کمال، و در همان حال، مدّاح آن هم بود! این موضع ِدرام، هنگامی رخ داد که از زندان به شوروی گریخت. به نظرمن، اودر این فرار قافیه راباخت. طبق معمول، گروهی می گویند پس از گریز، آدم بزرگی شد. اما من چنین نظری ندارم. آن زمان، روال چنین بود، کسانی چون او، مدّاح شوروی باشند. او اشعار زیبایی سروده است. اونیز، از ریشه و خاکش کنده شده بود. اما در واکنش نسبت به این امر، چه کرد؟ من نمی خواهم به او تهمت بی توجهی نسبت به زادگاهش بزنم. زیرا بسیارند کسانی که در موطن خودمی زیند ولی با آن بیگانه و چه بسا به آن خیانت هم می کنند... من، آن آثاری را که به اندیشه ام روشنی ندهند و چه بسا آن را آشفته هم بکنند، نمی خوانم.

ی: از مطالعهِ آن ها چیز با ارزشی به دست نمی آید. من هم رغبتی به

خواندن چنان رمان هایی، ندارم.آن ها از شکست و نا امیدی سخن می گویند ... درواقع، در [ترکیه] هنر و نویسندگی پژمرده شده اند.

ع: پژمردگی هنر به ویژه نویسندگی، پیوند نا گسستنی با اوضاع سیاسی دارد... بنگرید: پیوندهای سیاسی کنونیِ جامعه و دولت، پوسیده تراز سده های گذشته اند. دراین عصر که دولت جامعه را شکل می دهد، آن را از انسان سازنده و بالنده، تهی ساخته است!

ی: از ۱۹۸۰ ببعد، شهروند ترک را به سوسک تبدیل کرده اند!

ع: نسل جوان و با سوادرا، از مطالعه و کنجکاوی درسطوح بالا، دورکرده اند. درونمایهِ این زندگی را حق دارید به حیات سوسک و یا چیزی چون مور تشبیه کنید!

ی: آنچه را در ترکیه مجاز نموده اند تا به مردم و نسل جوان عرضه کنند، اوج تبلیغات شهوانی و جنسی است... حق دارید چنین زندگی ای را به حیات مورچگان یاچیزی از این قبیل تشبیه نمائید.

ع: این شیوه ها واداشتن مردم به بازگشتن به زندگی ابتدایی است.اکنون با تبلیغات چهرهِ «بدترین» هارا می توان عوض کرد!

ی: تشویق مردم برای زندگی مطابق چنین شیوهایی، به منزلهِ پایان ارزش های انسانی است.

ع: مشکل کُردهایی که گرفتاراین رژیمها شده اند، از مستعمراتِ کلاسیک بیشتر است: استاد بلند پایه، «اسماعیل بیشکچی»، درین مورد می گوید:

«وضع کردستان، بمراتب بد تر از وضع مستعمرات دیگراست»

به نظرمن، چنین وضع اسفناکی، ناشی از کشتارجمعی و پاکسازی نژادی است... شیوه های فشار پیدا و ناپیدا برکُرد، به حدّی است که به اومهلت نمی دهند فریاد بزند: «دارم می میرم» ! زبانش را به بند کشیده اند، او اختیارِ نام گذاری روی فرزندانش را ندارد. اسم اماکن و مناطق وهرچیزی را که بخواهند در کُردستان عوض می کنند...

کُرد، نمی تواند به طورقانونی دیوان شعری، یا... بنویسد. اگر هم نوشت نه چاپگری نه فروشنده و نه ناشری حاضرمی شود پخش وارائه ی آن را بپذیرد. اگر هم، یکی از این هفت خوان گذشت، چه کسی آن را بخواند؟!

همهِ این ها مرا به آنجا کشانیده اند که به تحلیل جامعهِ کُرد، روی آورم...

موضوع، تحلیل یک فرد نیست. بل که تحلیل جامعهِ کُرد است... نــه برای مـدّت زمانی خاص، بل، برای سراسرتاریخ!...اما افسوس تا کنون موفق به انجام این کار نشده ام.

۳۲

کمونیسم، سوسیالیزم ومادی گری

ع: درنظرمن، ازآغاز خط مشی شوروی سابق باسوسیالیزم همسونبود. گذشت زمان، نه تنها آن دیدگاه را درمن تقویت کرد، بل که دریافتم کـه حـزب کمونیست ترکیه نیز، هیچگاه سوسیالیست نبوده است!...

اما درمورد مارکس وانگلس، به نظر من این دو نفر، بزرگترین تحلیل گران علمی عصر خودبودند... درمورد لنین نیر، می توان چنین گفت: او مـارکسیزم را درمرحلهِ امپریالیزم شکافت و تحلیل کرد. هم چنین، تجـدید نـظر در مارکسیزم را به گونه ای دلخواه وارادی انجام داد.

در برابر لنین، استالین چون یک دولتمرد عمل کرد او همّ خـودرا معطوف بـه استقرار سوسیالیزم مورد قبول خویش نمود. او، همـــه چیز را بـه خدمت دولت شوروی گرفت. لذا، دردوران اقتداراو، اصول انترناسیونالیزم با منافع شـوروی وسیاست خارجی آن، همسان گشت. اصـــول سوسیالیزم به طور کامل به خدمت دولت شوروی درآمد، بدون این که عنایتی به حفظ آن اصول بشود. استـالین کـه نخستین هدفش حفظ دولت شوروی بود، هرچه و هرکس را دربرابر نظر ودیدگاه خود دید نابودکرد. بدون این که برای خلق دولتمردان راستین سوسیالیست، کاری صورت دهد.

ی: به همین دلیل در دوران استالین دولتمردان دورو یا دو شخصیتی، [یکی ظاهری و یا مصلحتی، دیگری پنهانی و مخالف] پدید آمدند...

ع: بدین طریق، ظهورشخصیت و دولتمـردانی چون خروشچف تا یلتسین، وتحولات کنونی، فرایند تاریخی نظام سیاسی دورهِ استالین اند...

اما، درمورد وضع و کیفیت رهبری (پ.ک.ک.) پرسیدید. تا آنجا کـه میسر است، من به واقع نگری تمایل دارم. به کسان دیگر، امکان می دهم استعداد خـودرا

بروز دهند... برخی گمان می برند عجول هستم و بی گداربه آب می زنم. امـــا هـرگز بدون ارزیابی دقیق اقدام نمی کنم...

سخن دیگر من درباره ِ مفهوم مادی گری محض است. به نظر من، مـادی گری محض، مغایر با مادی گری مورد نظر مارکس است.

سوسیالیست ها (درشورویِ سابق) واحزاب دمکرات (درکشور های سرمایـه داری) همه مادی گران (ماتریالیست) محض، می باشند. [به نظر آپو ، مادی گری محض: بی اعتنایی به جهات معنوی زندگی انسان، و غلو درتقدم جنبه های مـادی درزندگی اجتماعی است]

مادی گری محض، انسان و جامعه را به سوی زندگی کردن برای مصرف سوق می دهد که اثرات زیانبار آن را امروزمی بینیم. چنان مــردمی اعـم ازایـن که سوسیالیست باشند یا سرمایه دار، پیرو مادی گری محض می باشند.

ی: شما می گویید مادی گری محض، نه سرمایه داری

ع: ... [در ایجاد اوضاع کنونی] هر دو باهم عمل می کنند و هردو گناهکارند!

مهمترین جنبهِ مادی گری محض، تقدّم فراسوی اموراقتصادی وارزش نهـادن بیش ازحد به آن است. به عبارت دیگر، تفسیر و تعبیر هرچیزی برپایهِ اقتصاد، رویهِ دیگرِ مـادی گـری محض است.

۳۴

انسانیت، مادی گری محض ودانش

ع: تقدم وتوجه محض دولتمردان وگردانندگان جامعه به جنبه های اقتصـادی و بی اعتنایی و چه بسـا فراموش کردن جنبه های ارزشی و معنـوی درزندگی اجتماعی، انسانیت را درسطح پایین نگهداشته است... تقدم محض اقتصاد، خـواه توسط کمونیزم باشد یاسوسیال دمکراسی (درکشور های سرمایه داری) ایده الیزم را تقویت می کند... فرایند توجه صرف جامعه بـه اقتصاد، پدیدآمدن روبنـایی است که درآن، ارزش های اخلاقی و معنوی جایگـاهی نخواهنـد داشت. سـرانجـام چنان دیدگاهی، پیدایش یک جامعهِ مصرفی است که درلجنزار زندگی دام گونه ای قرارمی گیرد. البته، این سخن به آن معنی نیست کـه ازاهمیت خارق العادهِ

اقتصاد درزندگی انسان آگاه نباشیم...

اما درمورد دانش، انسان زندگی مدنی را نخست در پناه اعتقـادات جادویی آغاز کرد. سپس به آئین و فلسفه و دانش، دست یافت. اگـر باتوجه به این سیر تحول، چنان نتیجه بگیریم کـه بشریت فقط به یـاری دانش محض می بایست راهبری گردد، درواقع، یکی از پرمایه ترین درونمایه های خصال آدمی را، ازیـاد برده ایم. دانش محض، خود به تنهایی به مکانیکی کردن مناسبات می انجامد. با این سخن، دانش را نفی نمی کنم. ولی شناختِ دانش، به یاری مادی گری محض هم تکرار همان اشتباه است. هم اکنون، دولت ترکیـه دانش و فن را درجنگ علیه ما و مساله کرد، بـه کارگرفته است. آشکاراست که به کارگرفتن دانش ودستاورد های آن علیه کُرد درترکیه، موجب نفی وحشتناک انسانیت شده است. به کـار گیری دانش به این شیوه درسطح جهان نیز، [چون ممکن است و چه بسـا اغلب! در جهت مصالح بشر بـه کار نمی رود. م] به فلاکت جوامع بشری می انجامد.

درهرحال، اگرانتقادی درمورد سوسیالیزم، مطرح باشد درنگرش بـه جنبه های معنوی زندگی انسـان است. می بایست ازلحـاظ فلسفی نیز بـه این جنبه توجه گردد. در نظـام شوروی چنین نگرشی به معنویت نمی شد. این امـر یکی از علل فروپاشی آن گردید. ما، ناظر شواهد خلاء معنـویت درنظـام سوسیالیستی شوروی بودیم.

آن شواهدرا درچشم مردمی دیدیم که به فروشگاه ها و سوپرمارکت ها هجوم می بردند. من نخست گمان می کردم برای تفـریح و... چنین می کنند. اما بعـد دریافتم که شوخی در کار نیست. مردم چنـان حریصانه به جمع آوری هر آنچه به دستشان می رسید می پرداختند، که دست ها و بغـل هایشان کفایت نمی کرد، بـل دامن پیراهن های خودرا نیز پر می کردند! آن رویدادها، سرانجامِ آن دیدگـاه فلسفی مادی گری واقتصاد گرایی محض می باشد که از آن سخن گفتیم.

سخن برسراین نیست که آیا مردم گرسنه بودند یانه. بل که، ماجـرابیش از گرسنگی بود. رویدادها نشان دادند که سقوط[سوسیالیزم مدل شوروی]، با فلسفه و اخلاق نیز پیوند دارد. [لازم به یادآوری است کـه امام خمینی (ره) در نامه اش به گورباچوف، به آن موارد اشاره فرموده بودند.].

به این موضوع اشاره کردم که ما خود ناظر آن بودیم. هنگامی که ازمعنـویت سخن می گوییم، منظورما فقط آئین نیست. زیرا دامنـهِ بحث دربـارهِ معنویت

ازآن فراترمی رود، انسانیت واخلاق را هم دربرمی گیرد.
آن آدمی که حریصـــانه به همـــه چیز می نگرد، به دنبال انگیزه هایی چون غریزهِ جنسی و گرسنگی است. سنگینی چنین گرایشی، موجب انقراض انسانیت می شود دراین مورد که جامعهِ بشری به سوی کدام پرتگاه می رود؟ نمی توان آن را پیش بینی کرد. ولی در این راستا، نفی آئین، کارســازنیست و دست کم گرفتن روبنا نیز، کاردرستی نیست. اگر عنایت فرموده باشید، من نمی گویم جـــامعه را همان گونه که هست بپذیریم. موضوع بحث نشان می دهـد که ، بـا چنین نگرشی منافات دارد. اگر به مسیر فروپاشی نظام ها و جوامع گذشتـه نـــــــظر کنیم، درمی یابیم که فروپاشی نظام سوسیالیستی شوروی واقمارش نیز ازهمان مسیر به مرحلهِ سقوط رسیدند. امپریالیزم نیز سَرانجام ازهمین پرتگـاه سقوط خواهد کرد!؟

۳۵

سـوسـیـالـیـزم، ابـر قـدرت هـا و حـقـوق بـشـر

ی: اسنادی که پس ازاشغـال سفارت آمریکا در تهران توســط دانشجویان منتشر شد، نشان می دهند که امریکایی ها اهمیت چندانی به مســالـــهِ کُرد نمی دهنـــد. شوروی ها هم فقط به حرف اکتفامی کردند...

ع:... بسیار روشن است که آنها [قدرتهای بزرگ] به سان یک مـــــــوضوع اساسی به مسالهِ کُرد نمی نگرند. بل که بنا به تاکتیک و مصلحت خـــود، بـــه آن می نگرند. به نظر من، دولت شوروی، بـــه سوسیالیزم نیز چـــون یک تاکتیک می نگریست. اگر رهبران شوروی کمی هم پایبند اصول سوسیالیزم بـــودنـــد، در آن زمـــان نمی بایست آن اصول را به این شیوه زیر پا بگذارند. وبرای خـــوشایند مصطفی کمـال، کشتار وحشیانهِ اورا نسبت به خلق کُرد، نادیده بگیرند. [در نظر آپو، ســوسیالیزم نمی تواند از اصول انسان دوستی جدا بماند. ولی دولت شـــوروی به عنوان پرچمـــدار سوسیالیزم، چنان نبود]

برخورد نامتوازن ابر قدرت ها نسبت به حقوق بشر و اصول انسان دوستی، ناشی از این است کـــه آنـــان، مصالح خویش را بر اصول انسان دوستی ترجیح

می دهند. بر این پایه، می توان پیوستگی تاکتیکی دولت شوروی را با کمالیزم توجیه نمود. در واقع، اصول انسان دوستی و اصول سوسیایزم، هردو قربانی مصلحت شده اند.

ی: بسیار عجیب است... می شود گفت حل و فصل مسائل را به شیوهِ عمل گرایانه (پراگماتیک) پیش می برند.

ع:... این امر، بی اعتنایی به اصول بنیادی است... اگر، به انترناسیونالیزم اسلامی بنگریم، روشن می شود که بیش ازسوسیالیزم فراگیر است... اکنون آشکار می شود که سوسیالیزم، به سان یک ایدئولوژی، هنوز ارزش علمی و اجتماعی خودرا نگه داشته است.

نمی توان سوسیالیزم را به مارکس، انگلس و لنین، منتسب کرد [وآن را نفی شده تلقی کرد]. مارکس و... بر تارک دوران خود قرارداشتند. شاید در این عصر پر تحول نیز، کسان دیگری به اوج برسند. دراین راستا، آن چه عرصه را خالی کرد، سوسیالیزم نبود. بل اتحاد شوروی [سابق] بود که از سوسیالیزم دور شده بود. به عبارت دیگر،[نظام های مدعی] سوسیالیزم، از مسیر واصول آن منحرف شده بودند. لذا، سوسیالیزم با فروپاشی اتحاد شوروی واقمار آن، از میان نرفته است.

ی: این بحث پر ارزش است و جایگاه خودرا دارد.

۳۶

رهبری جمعی

ی: در کتاب [حزبی] اخیرتان نوشته اید: «می خواستم رهبری جمعی داشته باشیم، اما آن را اجابت نکردید»

ع: آری این درست است... اگر هسته ِ مرکزی حزب انعطاف ناپذیر بود، «پ.ک.ک.» این چنین پیشرفت نمی کرد. توان بزرگ ما در انتقاد ازخود، پیوند انداموارِی با واقعیت پیشرفت حزب دارد...

«پ.ک.ک.»، نمودار موضع گیری راستین رهبری است. در عمل، پ.ک.ک. مناسب ترین راه حل مساله ِ رهبری را ارائه داده است.

با این حال مساله ِ نفردوم، چندبار برای آپو نیزمطرح شده است...درحالی که هنوزنفراول حضور دارد و مانع یکه تازی نفردوم می شود. این امرواقعیت دارد و جای تاسف است. دراین راه به توطئه چینی هم دست زده اند. آنان به گونه ای عمل می کنند که قبلاً اشاره کردم: به داستان آن کسی می ماند که برای یک روز پادشاه شد وفرمان داد پدرش را دار زدند! به مرتبه ِ نفر دوم رسیدن آسان نیست. اگر نفر اول از میدان خارج شود، نفر دوم نمی ماند. آن را با التماس یاد آوری می کنم... به آنان گفته ام که من خودرا محورقرار نمی دهم. زیرا ممکن است این مرکزیت منحرف گردد... به نظرمن، اگر این حزب روزی چون بلایی بر سر مردم ما قرارگیرد؛ برچیدنش، امروز بهتر از فردا است و چه بهتر که بامن به خاک سپرده شود!؟

ی: این موضع فکری شما گیج کننده است... پیشتر، در مورد رستاخیز کُرد روشن نمودید که این رستاخیز، یک چهره از انسانیت خواهد بود... من، در شهر بوخن آلمان، در یک سخنرانی گفتم: «امروز پرچم انسانیت، دردست کُرداست». گروهی مرا به کُرد خواهی افراطی و زیاده روی در جانبداری از کُردها متهم کردند...

ع: ... درباره ِ موضعی که درپیش گرفته ایم، گفتم: من، کارخودرا از صفر آغازکرده و اکنون به اینجا رسیده ام.

۳۷

تقاضای مجدد آپو ازدولت ترکیه

ع: حال اگر ضرورت داشته باشد، مامی توانیم از اندام های خود بخواهیم ماموریت های انتحاری انجام دهند... لذا، ازنو تکرارمی کنم: دولت، بااین سخنان پوچ خودرا نفریبد: «آمریکا پشتیبان ماست، اروپا هم با ماست، دروازه های جنوب [شمال عراق] را هم برویشان بسته ایم...» ماراست و درست، مشتاق حل دمکراتیک (مدنی) مسالهِ کُرد درسطح بالا هستیم. صرف نظراز این که ترک ها دارای دولتی نیرومند و دولتمردانی بزرگ باشند ولی من یک دهاتی ساده و بینوا باشم. اما چندجهت مهم وجود دارد که ارزش انسانی دارند. بر آن ها تکیه کرده و اصرارمی ورزم: اگرترکیه، برادری کُردرا می خواهد، بگذاراز راه درست به هم برسیم. ما سعه صدرکافی داریم. اما اگر برامتناع خود اصرار بورزند... و حرفشان همین باشد: که نابودشان می کنیم، پاسخ من هم به دولت ترک، نا و هزاربار نا است: و رفتارم به پیروی از شناسنامه ام، «اوجالان»: انتقام گیرنده خواهد بود... چه بسا جسدم بیش از خودم مؤثر باشد!... ولی بازهم بانگ فراخوان خودرا سر می دهم و می گویم:

«ای روشنفکران! ای جوانان! ای آن کسانی که با عقل خود می اندیشید! آن چه را دراین سرزمین روی می دهد، به فراموشی نسپارید. یاد بگیرید چگونه می باید به ریشهِ مسائل پی ببرید. خودرا حقیرنشمارید. توان خودرا در راه نثار به کار اندازید. ازحقوق خود دفاع کنید. باهم متحدشوید سازمانهای نوین بین خود پدیدآورید».

۳۸
گفتگو باجوانان

ع: در مورد این جورمصاحبه ها باید گفت به گسترش دمکراسی سازمانی یاری می رسانند. به ویژه از این نظر که این جوانان نه تنها نمایندگان نسل جوان کُرد هستند، بل که جوانان ترک و عرب هم. در میان آنان، مشارکت دارند...

آیا جوانان می توانند ازشما پرسش هایی به عمل آورند؟

ی: البته. ولی معمولاً پرسش آنان ازشما است. چون ایشان از شما دستور می گیرند! بگذارسخن را با جوانترین شان آغاز کنیم: شما...

س.ت: من قبلاً هم در این بحث وتحلیل های رهبری شرکت کرده ومی دانم که موضوع صرفاً منحصر به کُرد نیست، بل که گفتمان پرارزش انسانیت در میان است.

ی: شما چند سال دارید؟

س.ت: ۱۷ سال. [بعد خانمی ترکمن ر. وارد بحث می شود]:

ر: شیوهِ تحلیلهای مسائل، بسیار قابل فهم اند... دلم می خواهد به آن زبانی اشاره کنم که چپ تُرک در تحلیل هایش به کار می برد که زبانی است بسیار بغرنج و نامفهوم. دربرابرآن، این زبان که رهبر به کارمی برد، بسیار روان و برای همه قابل فهم است.

ی: [درحالی که روبه خانم ر. دارد] ازاو می پرسد: شما چه مدت است که در اینجا حضور دارید؟

ر: دو ماه است.

ی: پناه بر خدا! پس ترکمان ها بسیارمستعد اند!

آ.ف:... حضور مهمان گرانقدر ما که این گفتکوی پر بار چون هدیهِ ایشان است، موجب مسرت همهِ ما گردید. دراین بحث ها، دیدگاه حزب درمورد مسائل مختلف برای عموم نشان داده شد. ازآن جمله درسیاست، ادبیات، هنر، زن، جنگ و بسیاری از مسائل اجتماعی. به طوری که استاد بزرگوار [منظورش دکتر

یالچین است] فرمودند: این دیدار چون یک گزارش سیاسی است.

ی: باشد، شمارهبر و دوست عزیز مارا دیدید و شنیدید که گفت: «اگر این حزب روزی چون بلایی برسر ترک و کرد درآید، بگذارامروزبامن به گور برود» آیابه نظرشما، این سخن را ناخود آگاه نگفت؟ دربرابر این گفته چه احساسی دارید؟ دراین سخن منظورحزبی است که گروه بسیاری به خاطرآن، زیسته و سالها به زندان افتاده اند. دراین باره چه نظری دارید؟ به نظر من او، این بیان را ازته دل گفت.

آ.ف: دراین مورد باسخنان رهبر موافقم.

ی: شنیدید ولی عقل شما در این باره چه می گوید؟

آ.ف: از هنگامی که به حزب پیوسته ام، سر چشمهِ امید ما اعتماد به پیکار مان است. ما ایمان داریم که مبارزهِ ما در هیچ شرایطی متوقف نخواهد شد. سرچشمهِ این باور هم رهبری حزب است.

ی: ... در ترکیه مرابه این متهم می کنند، که من یک فرد وابسته به P.K.K. و ملی گرای کرد هستم. به همین سبب مرا بازداشت می کنند. من، هم از رستاخیز کرد شادمانم و هم به انقلاب ترک می اندیشم. به باور من کنفرانس زندانی ها، برای ترکها بسیار سودمند بود. اما افسوس مسائلی که فکر رهبر رامشوش کرده اند، زیادند. من به برادرم آپو گفتم: این سخنی که به رفقای زندانی گفتید سخت و سنگین بود. برخی ازاین رفقا ۱۰ سال، برخی ۱۳ و عده ای ۱۵ سال درزندان بوده اند. این حرف به دلشان سنگینی می کند. می خواهم بگویم اگرمن بودم چنین حرفی نمی زدم.

ع: این موضع گیری، اوج قدرشناسی است... روشن است که سخن من خطاب به خام اندیشان نیست، بل که برای کسانی است که عمیق می اندیشند. ر. ی. تو دراین باره چه می گویی؟ تو که ازابتدا، باجدیت همراه مابوده ای؟

ر.ی:...روش خوبی درپ.ک.ک. وجود دارد: آن هم این است که متناوباً آگاهی و دانستنی های لازم، به شیوهِ گزارش به نظر عموم می رسد. تحلیل های سیاسی پربهایی ضمن آن به اعضاء ارائه می شود. همهِ این ها، نشان دهندهِ علاقه و تکریم رهبری به مردم و اندام های حزب است: «حزب ما در راه برادری تُرک و کُرد» به چنیین دیدگاه های سازنده ای دست یافته است»...

ی:... از (ر. ی.) پرسشی دارم: شما مطالب بسیار می خوانید و درروزنامه

نکاری کار کرده اید... درحین گفتگو با برادرم آپو، دربارهِ رمان های زیادی سخن گفتیم. من با وزرا و اشخاص نامدار زیادی مصاحبه کرده ام اگر از رمانی اسم برده می شود، طرف سرش را تکان می دهد به گونه ای که بفهماند آن رمان را خوانده است! اما آپو، با قاطعیت می گوید که آن را نخوانده ام. اگر سخنی نمی گفت، می گفتم آن را خوانده است. آیارهبر شما از اول چنین صریح، فروتن و صمیمی بود؟

ر .ی:... از اول صریح و صمیمانه همه چیزرا بیان کرده است... دراین ۱۵ سال، باهمهِ درستی ها و نادرستی ها پیشرفت کرده است. شجاعت، همت و جوش و خروش او، درعمل و نظر، افزایش یافته است. سطح آموزش را با توضیح مسائل، بالابرده است.

ع :... دراین مورد که دربارهِ زنان سخن گفتم، امید وارم کسی، به ویژه بانوان، برداشت نا درستی از آن به عمل نیاورند...از ما دور نشوند. چون هدف، نشان دادن آن شیوهِ زندگی است که در طول تاریخ، به انحراف کشیده شده واز راستی خود دور شده است. اکنون می خواهیم مسیرآن را به شیوه ای که مناسبِ زندگی باشد، برگردانیم. شایسته است مراقب این موضوع باشیم. (ک.) این بحث ها چه اثری بر شما داشت؟ انتقاد یا پرسشی دارید مطرح کنید؟

ک : ... نظرمن درمورد این گفته « اگر این حزب چون بلای بر سرمردم ما در آید، چه بهتر آن را همین امروزباخودم به گور ببرم» چنین است تنها کسی می تواند چنین حرفی بزند که به صورت مظهر ارادهِ ملّی درآمده است. او، این سخنان را به این منظوراظهارکرده است که کسی ازمیان ما، به اتکای حزب و قدرت، هوس ایجاد دیکتاتوری برمردم را نکند!...او ازهم اکنون، دراندیشهِ آینده است...

ع :... منظورم از آن سخن این است که یک حزبِ مقدس و ابدی تشکیل نداده ایم... اکنون که عملکرد ماپیدا است، می توانیم کجروی ها و معایب آن را برطرف کنیم.

ی : اگر امرای دولت درترکیه ، این سخنان را بشنوند می گویند آپو حزبش را جمع می کند و ما آسوده می شویم.

ع : اما، نباید فراموش کرد اگر حزب برود، ملّتی جایگزین آن خواهد شد که صد برابر نیرومندتر از حزب است... حزب یک وسیله است... اگر حزب دردل

مردم جای گرفته باشد، بودن و نبودن من مهم نیست. در آن صورت، من وظیفه خودرا به جای آورده ام... موضوع دیگری که گفتنش لازم است این نکته می باشد: هنگامی که یک رهبر در دل مردم جای گرفت، بایستی زیاده خواهی را کناربگذارد

ی: این سخن تازه ای است.

ک: ماسخن دیگری هم از رهبرشنیدیم... او، به ما می گفت: « آپویی گری به سهم خود چون روح است». چند بار هم گفته است: « تلاش و کوشش من این است که آپویی گر خوبی باشم»... شایسته است این سخن را چون خودش دریابیم...

ع: لازم است که گمان نکنیم منظور از این سخن، روحِ انسانِ معینی است. آن را چنین روشن می کنم:

مرا چون شخصی یا یک سیستم قدرت در نظر نگیرید. گاهی، از این که مرا چنین بنگرید، یکه می خورم. درست است که من دراندیشه و تلاش برای تحقق انسانیت هستم و می کوشم به اوج آن اندیشه دست یابم... مقصود من این است که روح یا شخصیت آپویی گری، روح « دیدگاهی» را می رساند. من هم به دنبال آن روح وآن دیدگاه می گردم. آرزو دارم نه تنها .P.K.K بل که همهِ عالم چنین بیندیشند و برای انسانیت تلاش کنند. آرزو می کنم انسانیت هستهِ اساسی آرمان های من باشد... خوب است روح آپویی گری را با نام کسان دیگر، نیا میزیم...[شاید منظور وی این است که با استقلال فکری وجدا از پیروی کورکورانهِ مکاتب دیگر می خواهد نهضت را رهبری نماید].

موضوع مهم دیگری که می خواهم یاد آوری نمایم. این است: من نمی خواهم تشکیلات ما منشاء مفت خوری گردد و بیکارگی در این سازمان به وجود آورد. من به اندام های حزب می آموزم که بیش از حق خویش، [از تشکیلات کمک مالی برای امرار معاش] یاری نخواهند. با اینحال، بسیاری به ویژه آنان که از ما دور هستند، درست به این مسائل آشنا نیستند. لذا، وضع مزدبگیر به خود می گیرند. همه این را بدانند که منبع درآمد ما مردم اند. مقصود این است، که شایسته نیست دسترنج دیگران مورد سؤ بهره برداری قرارگیرد... اگر خلافی دیده شود، به شدت با آن بر خوردخواهدشد. همان گونه که با دشمنان بر خورد می کنیم. لازم است کسی حالت مزدبگیر و کارمندی به خود نگیرد و بیش ازسهم خود خرج به حزب تحمیل نکند. چنین کاری، در نظرما چون « دزدی » تلقی می شود.

پایان گفتکو.

یالچین کوچک : من چون روزنامه نویسِ روزنامهِ ینی اولکه واوزگور گوندم » نزدشما آمدم... بسیار خوشحال و سپاس گزارم. خداوند عمر شمارا بلند گرداند. من درسایهِ شما واین دوستان، هفتهِ خوبی راسپری کردم.

عبدالله اوجالان: من هم ازشما سپاس گزارم، تلاش شمارا برای انتقال این پیامها به خوانندگان وعامه ارج می نهم. در ضمن تبریکات خودرا به به مناسبت آغازسال نو[۱۹۹۳] بدین وسیله به حضورخوانندگان نشریات شما تقدیم می کنم: این گفتکو، چون فراخوانی است برای مردم و دولت ترکیه تا مارا دریابند. می بینید، آنچه شایستهِ آگاهی است، به گونه ای بیان می کنیم که همگان آن را دریابند. ما زبان مدنیت وانسانیت را مقدم می داریم. ولی باکسانی که جز زبان زور نمی فهمند، از همان راه واردمی شویم! من به گونه ای سخن می گویم که گویی اکنون می میرم. به همین سبب مردن من مهم نیست...

بدین گونه سال ۱۹۹۲ را به پایان بردیم...از همه می خواهم کوشش های پیگیر و پربار خودرا ازما دریغ نکنند. یکبار دیگر سپاس خودرا ازهمه تکرار می کنم.

یالچین کوچوک: من هم سپاس گزارم.

یادداشتها:

۱- آپو به این رویداد تاریخی اشاره می کند که ترکان سلجوقی، در ۱۰۰۰ سال پیش، به سوی ایران سرازیر شدند. پس از بر خوردهای خونبار با کردها به این نتیجه رسیدند که بهتر است با ایشان سازش نمایند. لذا از کردستان گذشتند و به سوی غرب که روم خوانده می شد گام نهادند. در آن زمان مروانیان کُرد که پایتخت شان دیاربکر بود دراوج قدرت بودند وبا ترکان هم پیمان شدند. پنج قرن بعد، سلطان سلیم عثمانی به یاری حکیم ادریس بتلیسی امارات کردرا که از شاه اسماعیل اول در وحشت بودند به سوی خود کشانید ودر ظاهر با آنان پیمان بست. پنج سده بعداز آن نیز، مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) این رویه را تکرار کرد وکردها فریب خورده ودراسارت ترکان باقی ماندند...این که می گوید ترکها ۳ بار هربار به فاصلهء ۵۰۰ سال این رسم تاریخی خودرا تکرار و باکردها پیمان مصلحتی بستند، نشان دهندهِ این واقعیت است که ترکها ازتاریخ سود برده اند ولی کردها ارتاریخ درسی نیاموخته اند!

۲- درامارات قدیمی کرد رهبری سیاسی، موروثی بود. هرامارت منطقهِ محدودی بود. بنا به رسم و مصلحت، گروهی از عشایر، تابع یک امارت بوده اند. امارات کرد چون اردلان، بابان، بدرخانی، بتلیسی، حکاری، مکری و...قرنها پا برجا بوده اند. پس از فروپاشی امارات درقرن ۱۹، رهبری سیاسی را گاهی رهبران مذهبی ودرکنارآنان، سران عشایر دراختیار گرفتند. درقرن۲۰ احزاب ظهورکردند وتحولی در حرکتهای سیاسی کردها پدیدآمد. ولی به نظر آپو، درجنبش های قرن ۲۰ نیز، شیوهِ رهبری همچون قرون گذشته، بوده است. دراین مورد می توان گفت: درمیان رهبران قرن بیستم، افرادی چون قاضی محمد که مصالح و منافع جامعهِ کردرا برمصالح ومنافع شخصی، گروهی و... ترجیح دهند نایاب اند.

۳- گلگمش، درآثارمکشوفه از هزارهِ سوم پیش ازمیلاد (از سومریان) یکی هم مکتوب گلگمش است که شامل داستان آفرینش نیز می باشد.

۴ - ایران فردا ش. ۳۳ مقالهِ مترجم: شاه اسماعیل اول و تاثیر آن برشکل گیری تاریخ غرب کشور.

معرفی نویسنده:

(از زبان خودش)

چندی پس از انتشار کتاب نقد و بررسی ناسیونالیسم، مواردی پیش آمد که ضرورت معرفی نویسنده را نشان می داد. اما بـه قول سعدی علیه الرحمه:

تا ترا حالی نباشد همچو من، حال من باشد ترا افسانه بیش
سوزِ من با دیگری نسبت مکن، او نمک بر دست و من بر عضو ریش
گفتن از زنبور بی حاصل بود، با یکی در عمر خود، نا خورده نیش

درواقع، انسان نمی تواند آزمونهای دوران زندگی خویش را نادیده بگیرد. لذا، به نحوی واکنش خودرا نسبت به آنها در کردار وپندار وگفتار خود نشان می دهد. اینک برگی از زندگینامهِ من!

در زمستان ۱۳۱۰ درشهر مهاباد، متولد شدم. آن طور که مادرم می گفت، ده روز از چلهِ بزرگ زمستان گذشته بود که چشم به جهان گشودم. پیش از تولد من، مادرم دو کودک ، یکی پسر و دیگری دختر، به دنیاآورده بود که هردو، در هفته های اول ازمحنت زندگی رهایی یافته بودند. ازآنجا که پدرم در شیرخوارگی، پدرخود را (که به میرزا عبدالله معروف بود) از دست داده بود، لذا آرزومند بود پسر اولش را عبدالله بنامد! ولی مادرم مایل نبود نامی را که روی فرزند ازدست رفته اش گذاشته بود، بر فرزند بعدی بگذارد. چون آن را خوش یمن نمی دانست!

با این حال (ونیز به علل دیگر) پدرم از رفتن به ادارهِ آمار (سجل) و گرفتن شناسنامه برای من خود داری کرده بود. هنگامی که در سال ۱۳۱۷ مرا به دبستان و کلاس آمادگی (تهیه) فرستادند ، مشکل بروز کرد: معلم گفت: نام هر کسی را خواندم بگوید حاضر و دستش رانیز، بلند کند!

وقتی نام شناسنامه ای مرا خواند و دید که واکنشی نشان ندادم، گفت: چرا پاسخ نمی دهی؟ گفتم: نام من عبدالله نیست! او گفت: در خانه نام تو هرچه باشد، در اینجا عبدالله هستی وقتی نامت را خواندند، بایدبگویید حاضر ودست بلند کنید! بعدها دریافتم که من مانند همهِ کُردها مشکل هویت دارم! و ملزم به قبول هویت «قانونی» و تحمیلی هستم!

در هر حال، کلاس اول را در ۱۳۱۸ آغاز کردم و در۱۳۲۴ ششم ابتدایی را پشت سر گذاشتم . از۴ ابتدایی به بعد، چند تابستان به کلاس قرائت قران می رفتم و

در تابستان پدرم مرا باخود به تهران برد. دوسه هفته ای کفتگو به زبان فارسی را تمرین کردم!... در مهرماه همان سال، به دبیرستان رفتم. درتابستان ۱۳۲۷ کلاس سوّم متوسطه را به پایان رسانیدم، دبیرستان مهاباد فاقد دوره ِ دوم متوسطه بود. لذا من که علاقمند به ادامه ِ درس بودم، به این فکرافتادم که تلاش کنم تا دوره ِ دوم دبیرستان درمهاباد دایر شود. به این سبب درفعالیت اجتماعی نخستین گام خودرا با شوق و پشتکاری تمام، آغاز کردم.

سر انجام با اعزام یک معلم دانشسرای مقدماتی به نام آقای فرزام، کلاس ۴ متوسطه دایرشد برای کلاس پنجم. تلاش وسیعی را شروع کردم که به اعزام دو دبیر(برای شیمی و علوم طبیعی) انجامید. برای ادامه ِ تحصیل، درکلاس ششم طبیعی به تهران رفتم و در دبیرستان البرز نام نویسی کردم. در خرداد ۱۳۳۰، دبیرستان را پشت سر نهادم. سپس، دوره ِ دانشکده ِ داروسازی را در تبریز به پایان رسانیدم و در مورد آب معدنی گراو (در ضلع شمال غربی مهاباد) رساله ِ تحقیقی خودرا بر گزیدم چشمه ِ مذکور. آبی است با بازدهی و حرارت ثابت، (۱۷ درجه C) آهن دار و تراسی از منگنز همراه با گار کربنیک و املاح قلیای خاکی. ولی به محض خروج از درون زمین، بیشتر گازکربنیک آن می پرد، آهن اکسیده می شود و به صورت ذرات قرمزِ قهوای، آن آب زلال را کدر می کند.

درتابستان ۱۳۳۵ که هنوز دانشجو بودم، با اعلام همکاری افتخاری خود با بیمارستان شیر و خورشیدسرخ مهاباد، از سوی مسئولان، آزمایشگاه تشخیص طبی دایر شد ومن در هرفرصتی، درآنجا به کار می پرداختم. در دوره ِ خدمت وظیفه نیز به کار درآزمایشگاه ادامه دادم. در ضمن بنا به دعوت آقای محمدمجدی رئیس دبیرستان، که از دبیر شیمی محروم بودند، به تدریس شیمی کلاس ۴ و ۵ متوسطه (درحین خدمت وظیفه) اشتغال ورزیدم.

ازلحاظ فعالیت سیاسی، در دوره ِ دانشجویی، در ۱۳۳۱ مدت دوهفته به سبب شرکت در تظاهراتی، زندانی شدم. سپس، به عضویت حزب توده(شاخه ِ تبریز) درآمدم. ولی به سبب اعتراض به سیاست حزب ، به دلیل دنباله روی از سیاست و اقدامات شوروی در ایران و جهان و نپذیرفتن جهان بینی آنان و نیز به سبب مخالفت و کارشکنیِ حزب نسبت به دولت دکتر مصدق، در فروردین ۱۳۳۲ از حزب کناره گیری کردم. متعاقب آن، از عضویت دراحزاب سیاسی بیزار شدم. در سال ۱۳۳۷ به استخدام وزارت بهداری در آمدم و در مهاباد مشغول بکارشدم. از ۱۳۳۷

داروخانه ای هم در مهاباد تاسیس کردم که تا ۱۳۵۵ دایربود.

در سال۱۳۳۷ ازدواج کردم. با اینحال، از مطالعهِ اوضاع سیاسی و اجتماعی به ویژه مسائل منطقهِ خویش، غافل نبودم وچندبار از جانب ساواک، به من تذکر دادند که جلو دهان خودرا بگیرم ودرسال ۱۳۳۹ از زندانیان حزب دمکرات، تحقیقات زیادی در مورد من به عمل آوردند!...

پیش ازانقلاب، برای تاسیس دانشگاه آزاد (دانشگاه پیام نور کنونی) سخت در تکاپو بودم... در دوران انقلاب، با تایید نهضت، به فعالیت پرداختم. اما هیچ یک از گروه های سیاسی فعال در منطقه را تایید ننمودم. ولی انتقاد از آنان مشکلاتی برای من ایجاد کرد!

پس از انقلاب، از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۰ به مدت یک سال شبکهِ بهداری مهاباد را اداره کردم. در ۱۳۶۰/۵/۲۷ مورد سؤ قصد قرارگرفتم واز پشت سر، مصدوم شدم. مرا به تبریز بردند(کیهان ۶۰/۵/۲۸ و پس از بهبودی نسبی به تهران آمدم و بازنشسته شدم. مدت ۹ سال در صنایع داروسازی به کارادامه دادم. سپس از آن، دست کشیدم واکنون به مطالعه و تالیف اشتغال دارم.

نوشتن مقالات علمی، سیاسی و اجتماعی را از سال ۱۳۳۱ آغاز کردم. تاکنون مقالات زیادی نوشته ام. انگیزه ام در نوشتن، شناخت مشکل اجتماعی مردمی است که در میان آنان زیسته ام و در غم و شادی شان، خودرا سهیم می دانم.

از همان هنگام که کمتر ازده سال داشتم (پیش از شهریور ۱۳۲۰) متوجه افتراق مردم خویش با مردم دیگری شدم که «اقتدار دولتی» را دراختیار داشتند. از سالهای نو جوانی به این واقعیت پی بردم که این مردم نسبت به دامنهِ اقتدار «دولت» و محرومیت سیاسی - فرهنگی خود اعتراض دارند...

تالیفات دیگر نویسنده:

۱- کتاب مبانی فرهنگی دولت، چاپ تهران ۱۳۷۰ ناشر مؤلف ۱۳۲ صفحه قطع وزیری . کتابی است مستند در تحلیل علمی شواهد باستان شناسی ، در زمینهِ پیدایش و سازمان یابی قدرت در جامعه.

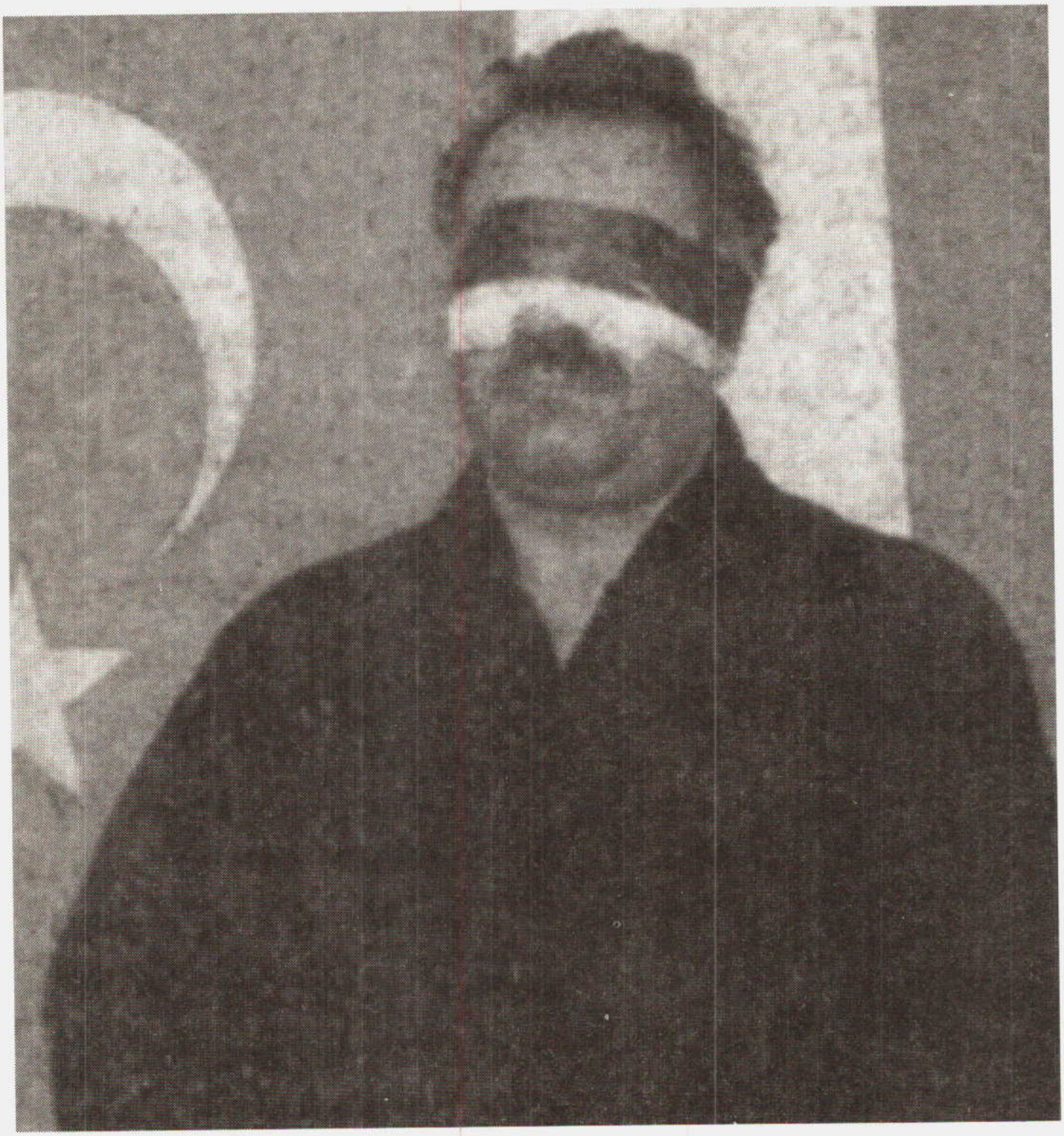
۲- کتاب نقد و بررسی ناسیونالیسم ،۱۲۰ صفحه ، قطع وزیری ،چاپ تهران، ناشر مؤلف . در این کتاب به شناخت و بررسی مضار و منافع ناسیونالیسم پرداخته شده است .

مسیری که اوجالان در آخرین روزها پیمود

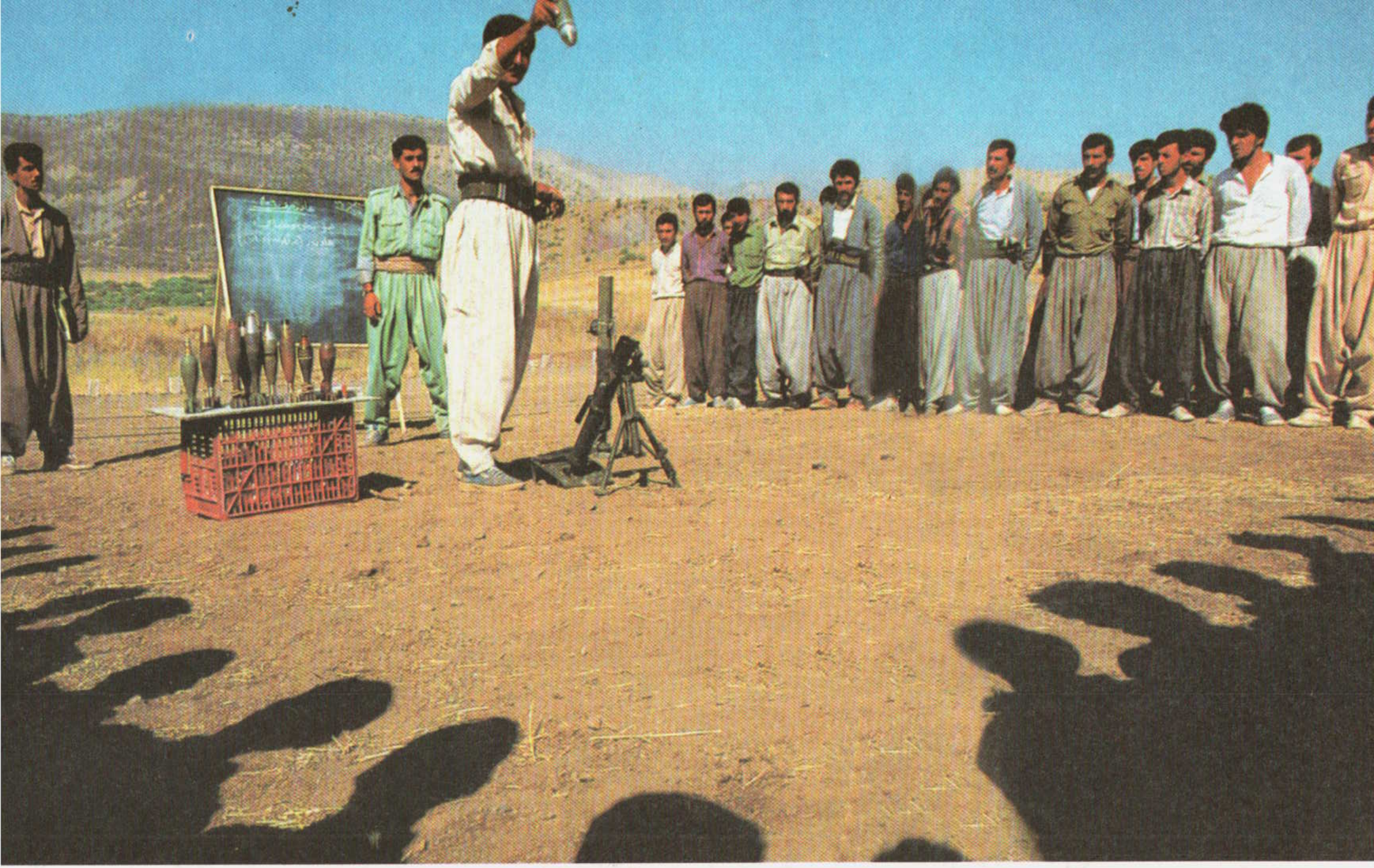




اوجالان در بند



تصویر دیگری از اوجالان پس از اسارت



گروهی از پیشمرگان کرد عراق در یک پایگاه نظامی تصرف شده در حال آموزش به کارگیری خمپاره دیده می‌شوند.





دختری کرد در قفس دادگاه نظامیان ترکیه در دیار بکر به اتهام عضویت در حزب



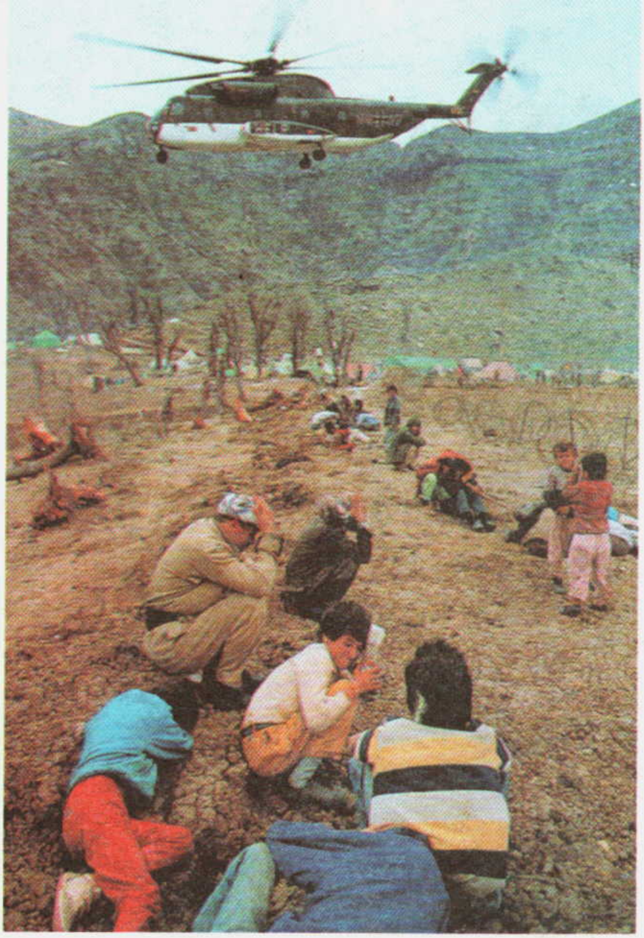


جوانان کرد در آکادمی معصوم واقع در دره‌ی بقاع لبنان به تمرینهای نظامی



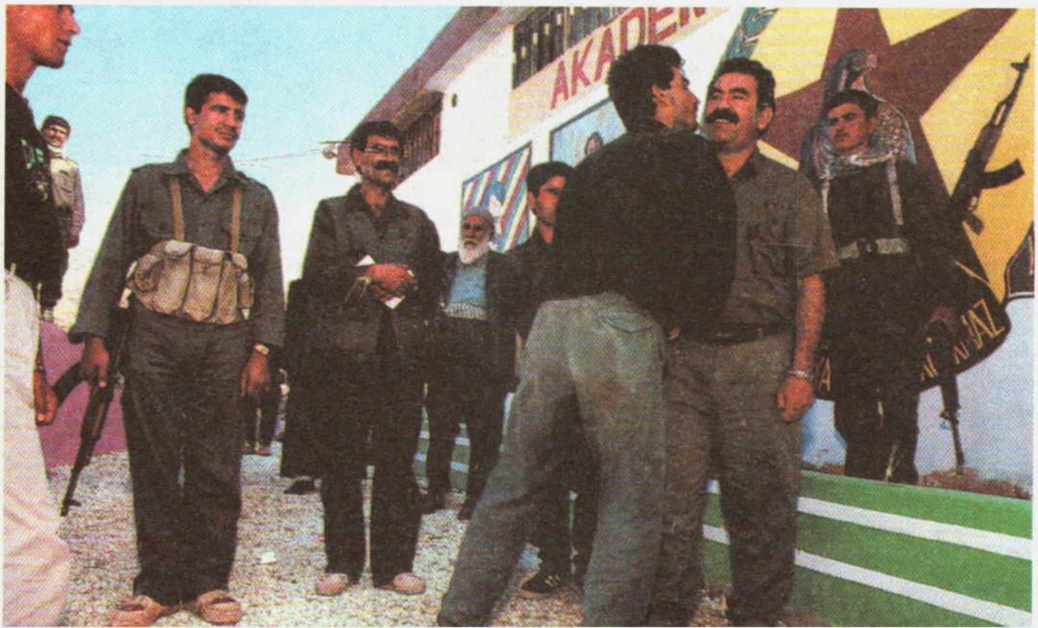


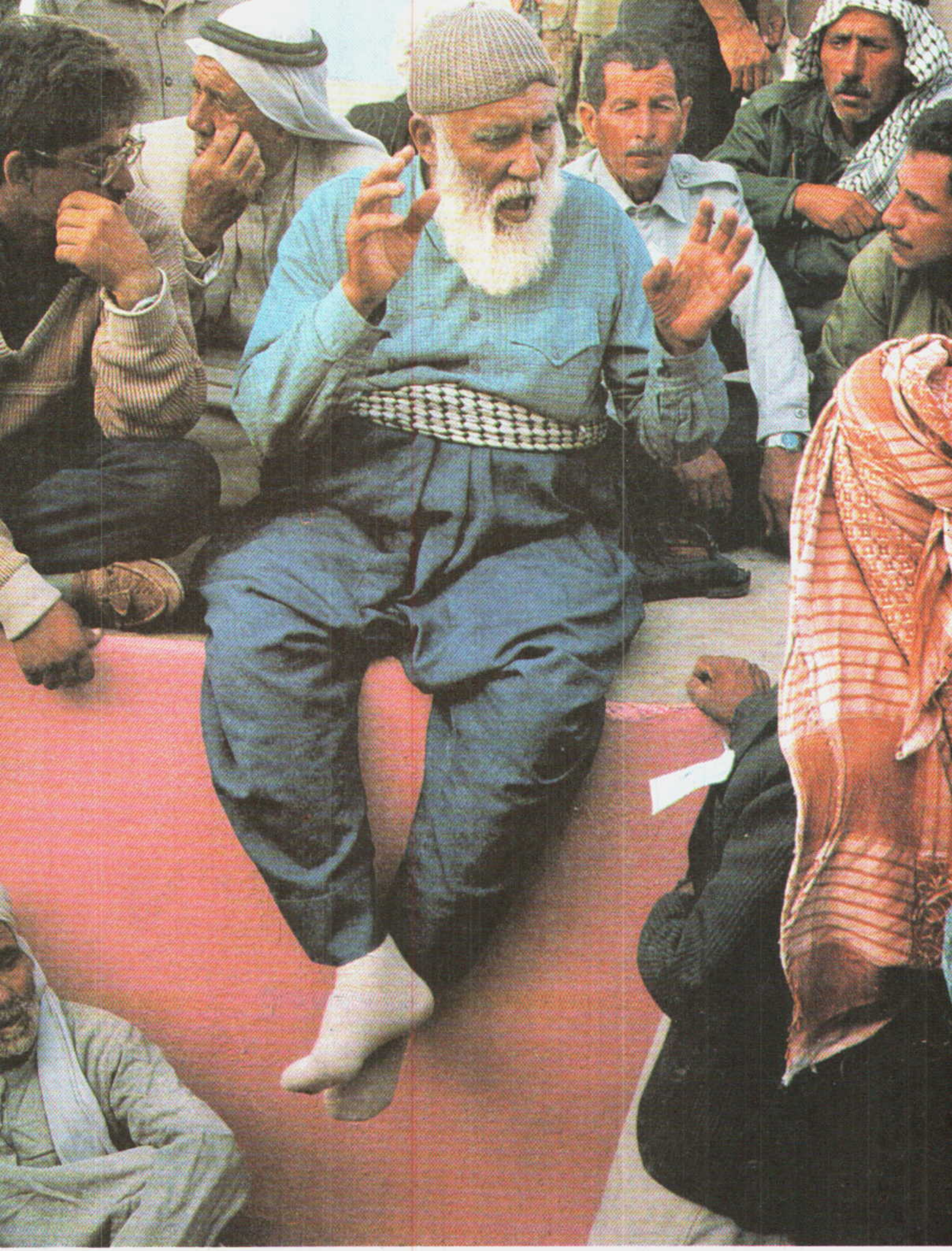
این نقشه پراکندگی کرد
را در خاورمیانه نشان می دهد.



هیلی کوپتری نظامی بر فراز اردوگاهی از آوارگان کرد مانور می‌دهد.

عبدالله اوجالان با پیراهن آستین کوتاه در میان هوادارانش دیده می‌شود.





ملاعبدالرحمان ۹۸ ساله از کردهای ترکیه در گفتگو با اطرافیانش اظهار تأسف می‌کند
که چندان زنده نمی‌ماند تا یک کردستان آزاد را ببیند. سرانجام در ماه فوریه ۱۹۹۲

فهرست اعلام

جایها

آ

آذربایجان ..... ۳۰، ۵۴، ۵۵، ۸۴، ۸۶
آسیا ۸۴
آسیای صغیر ..... ۱۳، ۳۷
آسیای میانه ۱۱۱
آفریقا ۳۸
آلمان ..... ۱۰، ۹۸، ۱۴۷
آمریکا ..... ۳۷، ۳۸، ۵۹، ۱۴۸
آناتولی ..... ۹۱، ۱۱۶
آنکارا ..... ۱۱، ۱۰۰

الف

اتحاد جماهیر شوروی ۷۱
اردلان ..... ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۱۵۴
اروپا ..... ۱۹، ۵۷، ۶۰، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۴۸
ارومیه ..... ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۸۵
استراسبورک ۱۰۴
اسرائیل ..... ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۳۷، ۴۰، ۷۵، ۷۶، ۱۱۹
اسکاتلند ۴۳
اصفهان ۲۶
الجزایر ..... ۴۰، ۸۵
امریکا ..... ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۴۰، ۴۱، ۵۷، ۸۶، ۹۸
انگلستان ۱۱۳
انگلیس ..... ۲۰، ۳۸، ۱۱۳
ایتالیا ۹
ایران . ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۴۱
۴۵، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱
۶۳، ۶۴، ۶۵، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۱۴، ۱۵۴
ایرلند شمالی ۱۲

ب

بابان ..... ۲۵، ۱۵۴
بالکان ..... ۳۷، ۱۱۵، ۱۱۶
بتلیس ۲۵
بتلیسی ۱۵۴
بدرخانی ۱۵۴
بریتانیا ..... ۱۱، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۱۱۹
بغداد ..... ۱۱، ۲۹، ۳۹، ۴۱، ۵۷، ۷۶، ۸۰
بُن ۱۲۵
بوتان ۲۵
بوخن ۱۴۷
بوسنی ۱۲

پ

پاریس ۱۲۵

ت

تبریز ..... ۳۱، ۸۴، ۱۵۶، ۱۵۷
ترکیه ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۴۰
۵۱، ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۹
۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱
تهران ... ۱۴، ۳۹، ۵۱، ۵۶، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۵۶

ج

جزیره ۲۵

چ

چوقور اورفه .... ۱۲۸، ۱۳۳

ح

حکاری .... ۲۵، ۲۶، ۱۵۴

حلب ۴۳

حلبچه .... ۳۹، ۴۰، ۴۲

خ

خانقین ۷۶

خاورمیانه ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳
۳۵، ۳۹، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۱۰۵

خلیج فارس..................... ۴۳

د

دانشگاه الازهر.................... ۹۳

درسیم .... ۴۹، ۱۱۳، ۱۱۸

دریاچه ارومیه.................... ۸۳

دریاچه وان...................... ۳۷

دریای اژه ۱۹

دم دم (قلعه)................. ... ۲۶، ۲۸

دمشق ۲۵

دیاربکر............. ۴۹، ۹۰، ۱۳۲، ۱۵۰

ر

رُم.......................... ۸۹

روس ۱۵

روسیه .... ۹، ۱۰۸

روسیه تزاری .... ۲۹، ۷۱

ژ

ژنو.......................... ۱۰

س

سالوادر ۱۳۰

ساوجبلاغ مکری .... ۳۱،۸۴

سعودی (عربستان) ۱۱۷

سقز.................... ۲۰، ۲۷، ۸۳

سلماس ۲۷

سلیمانیه ۴۹

سوئد ۸۵

سوریه .... ۹، ۱۱، ۳۱، ۳۸، ۴۰، ۶۹، ۷۱

سیبری................... ۳۰، ۱۱۳

سیلوان ۹۰

ش

شارویران...................... ۲۸

شرناخ ۱۳۰

شـــوروی ۲۰، ۳۰، ۳۷، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۱۰۹
۱۱۱، ۱۱۳، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶

ص

صفوی (حکومت).................. ۴۷

ع

عثمانی (حکومت) ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۷۱
۸۰، ۸۵، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۸

عـراق ۱۶، ۳۰، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۷
۵۸، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۸

ف

فرانسه.............. ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۱۰۸

فلسطین .... ۴۰، ۷۶

ق

قاهره.......................... ۵۰
قبرس.......................... ۱۳
قدس ۷۶
قزاقستان.................... ۳۰، ۱۱۳
قزلدره........................ ۱۰۰
قصرشیرین ۲۹
قوشچی ۲۷

ک

کردستان ۲۰، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۴۰، ۴۳
۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸
۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۰
۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۷
۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۴

کرد قران ۲۷
کرکوک ۷۶
کوزوو ۱۲
کنیا ۱۰
کویت .... ۳۹، ۴۱

گ

گرجستان ۴۷

ل

لبنان ۱۲۴
لرستان ۲۶
لندن ۱۰۴

م

مدینه ۲۹
مریوان ۲۹
مسکو ۹
مصر ۲۵
مکری.......... ۲۰، ۲۶، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۸۳، ۱۵۴
مکریان ۲۷
موصل.......................... ۲۶
مـــهاباد ۳۱، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷
میکونوس ۱۱۴

ن

نایروبی ۱۰
نقده..................... ۶۲، ۸۷، ۸۸
نیکاراگوا ۱۳۰

و

واشینگتن...................... ۱۲
وان ۱۲۸
ویتنام......................... ۱۳۰
وین ۱۲۵

ه

هرات ۸۴
هند .... ۲۰، ۲۵
هنگ کنگ ۱۱

ی

یونان ۱۱۹

کسان

آ

آپو ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴

آتـــاترک ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۸۹، ۹۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۵۴

آدمیت، فریدون ۸۳

آرشی ۸۶

آرمان ۱۴

آلبرشاندور ۲۵

الف

ابراهیم تاتلیس ۱۲۸

ابن‌خلدون ۸۸

ابن خلکان ۸۵

ابواسحاق الفارسی ۴۳

ابوبکر مصنف ۲۹

ابودلامه ۴۱

ابومسلم .... ۴۲، ۸۵

اتابک نورالدین ۲۵

احمد خانی .... ۲۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹

احمد عارف ۱۲۹

احمد کریمی ۸۳

ادریس بتلیسی .... ۱۱۶، ۱۵۴

ارتشبد اویسی ۵۸

اردشیر بابکان ۴۱

اردوان پنجم ۴۱

ازهاری ۸۵

استالین .... ۳۰، ۱۱۳، ۱۴۲

اسکندر بیک ترکمان ۲۶

اسکندر بیک منشی‌باشی ۲۷

اسکندر قوریانس ۸۴

اسماعیل بلوریان ۸۶

اسماعیل بیشکچی .... ۱۱۶، ۱۴۱

اسماعیل قاسملو ۵۷

امام خمینی ۱۴۴

امیرخان برادوست ۲۶

امیرنظام گروسی ۸۴

امین‌زکی‌بیگ .... ۸۳،۸۴

انگلس .... ۱۴۲، ۱۴۶

اوجالان (عبداله) .... ۹۱، ۱۱۰، ۱۴۸

اوزال ۱۲۱

اوزون حسن آق قوینلو ۱۱۶

ایرج افشار ۸۴

اینه نو ۱۱۵

ایولاگوست ۸۸

ب

بارزانی .. ۱۴، ۴۰، ۵۰، ۵۷، ۹۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵

بدرالدین ۱۱۴

بدرخان .... ۹۵، ۱۱۴

بیسارانی ۲۳

بیشکچی (اسماعیل) ۸۵

پ

پیلوت .... ۱۰۱، ۱۰۲

ت

تورگینف .... ۱۳۹، ۱۴۰

توکلی ۱۴

تیمسار پزشکپور ۸۵

ج

جعفر ولدانی، اصغر ۸۴

جلال طالبانی .... ۵۰، ۱۲۵

جمال ثریا .... ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹

جهانی، پرویز ۸۵

چ

چیرنوفسکی .... ۱۲۸، ۱۳۰

ح

حاج میرزا محمد محرر ۸۷

حسن بیندال ۹۷

حسنین هیکل ۴۰

حسین‌خان ۲۶

حضرت علی (ع) ۹۳

حضرت محمد (ص) .... ۲۵، ۹۹

حکمت چتین ۱۲۵

حمزه ۹۷

خ

خالد بکتاش ۶۹

خان‌ابدال ۲۶

خانی ۸۵

خروشچف ۱۴۲

د

داستایوسکی ۱۳۹

دکتر داود هرمید اس باوند ۸۳

دکتر رضا سیمبر ۸۴

دکتر علی مولوی ۵۷

دکتر مصدق .... ۵۶، ۱۵۶

دکتر مظفر مهدوی ۸۸

دوورژه موریس ۸۸

دهبکری ۸۴

ر

رحیم خرازی ۸۷

رضا شاه .... ۲۰، ۲۲، ۵۱، ۵۳، ۶۱، ۸۰

رضاقلی، علی ۱۵

روحانی، بابا مردوخ .... ۲۴، ۸۳، ۸۵

رودنکو ۳۰

روزولت ۸۶

س

سرهنگ رزمیوش ۵۸

سعدی .... ۳۷، ۱۵۵

سقراط .... ۹۹، ۱۰۷

سلطان سلیم (عثمانی) .... ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۵۴

سلطان عبدالحمید ۱۱۹

سلطان محمود غزنوی ۲۵

سلیمان دمیرل ۱۲۵

سید رضا ۴۹

سیف‌الدین (مکری) ۸۳

ش

شاه‌اسماعیل‌اول صفوی ... ۲۸، ۸۰، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۵۴

شاه عباس صفوی .... ۲۶، ۲۷، ۲۸

شریعتی ۵۷

شیخ‌سعید پیران .... ۴۹، ۱۱۳

شیخ عبدالقادر گیلانی ۴۹

شیخ عبدالقادر شمزینان ۱۱۳

شیخ عبیدالله .... ۲۰، ۳۱، ۴۹، ۸۴

شرف‌الدین خان بتلیسی .... ۴۷، ۸۳

شیخ عزالدین حسینی .... ۸۶، ۸۷

شیخ محمود ۴۹

ص

صادق شرفکندی ۵۹

صارم‌الدین صادق وزیری ۵۶

صارم بیگ ۲۸

صدام حسین .... ۳۹، ۴۰، ۷۷

صلاح‌الدین ایوبی .... ۲۴، ۲۵، ۱۱۶

ض

ضیاء گوکالپ .... ۱۱۵، ۱۳۴

ط

طالبانی .... ۹۵، ۱۱۹، ۱۲۵

طبری ۴۱

ع

عبداله .... ۱۰۵، ۱۵۵

عبداله اوجلان ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۷۵، ۸۹، ۹۰، ۱۵۳

عبداله خان مکری ۸۳

عبداله حسن‌زاده ۸۷

عبداله مردوخ ۸۴

عزیز یوسفی ۵۶

عسکرخان سرتیپ افشار قاسملو ۲۷

عصمت اینونو ۱۲۵

علی‌اکبر خطایی ۸۴

غ

غنی‌بلوریان ۵۷

ف

فردوسی ۴۱

فرزام ۱۵۶

ق

قاضی محمد .... ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۱۵۴

قبادخان ۲۶

ک

کاوه آهنگر ۴۲

کاویان‌پور (سروان احمد) ۸۴

کریم‌خان زند ۴۲

کسیره ۱۰۰

کمال پاشا ۱۱۲

کشیکچی‌باشی ۳۱

کنعان ایفرین ۱۲۶

گ

گاندی ۱۰۲

گورباچف ۱۴۴

گوردن چایلد .... ۸۳، ۸۸

ل

لنین .... ۲۹، ۷۱، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۴۶

مارکس .... ۶۷، ۷۱، ۱۰۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶

ماندانا ۱۴

محمدشاه قاجار ۸۴

محمدقاضی ۲۵

محمد مجدی ۱۵۶

محمد مردوخ (آیت‌الله) ۸۳

مسعود بارزانی ۱۲۵

مصری ۸۶

مصطفی کمال ۹۰،۹۱،۱۰۶،۱۱۲،۱۱۳،۱۲۵، ۱۵۴

مقداد مدحت بدرخان ۵۰

ملا جلال منجم‌باشی .... ۲۷، ۸۴

ملا جزیری ۲۳

منصور خلیفه عباسی .... ۴۲، ۸۵

موعمر اکسوی ۱۱۰

مولوی، دکتر بهروز ۱۴

میرجعفر باقروف ۱۱۳

میرزا عبداله ۱۵۵

ن

نادر میرزا نایب‌السلطنه ۳۱

ناصر صدرالحفاظی ۸۸

ناظم حکمت .... ۱۱۴، ۱۳۹، ۱۴۰

نجفی ۸۵

نوبل ۶۸

نه‌به‌ز، جمال ۸۵

و

وثوق‌الدوله ۲۰

ه

هامیلتون ۴۳

هرتزوک ۱۱۹

هل‌اتایی ۸۳

هلوخان .... ۲۶، ۲۹

هولیا افشار ۱۲۸

هیتلر ۱۱۲

ی

یاشار کمال ۱۲۸

یالچین .... ۹۳، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۳

یالچین کوچوک ۸۹

یاوز ۱۱۶

یلتسین ۱۴۲

یلماز ۱۳۱

یلماز گونای ۱۲۸

کتابهای دیگری که از این ناشر به چاپ رسیده:

۱ـ جغرافیا و تاریخ بانه کردستان	چاپ دوم	۱۳۶۳
۲ـ حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان	چاپ اول	۱۳۶۴
۳ـ بدایع‌اللغه (فرهنگ کردی ـ فارسی)	چاپ اول	۱۳۶۹
۴ـ سیرالاکراد، در جغرافیا و تاریخ کردستان	چاپ دوم	۱۳۷۷
۵ـ چهارم امام اهل سنت و جماعت	چاپ ششم	۱۳۷۷
۶ـ بربلندیهای شیرین، دیوان شعر	چاپ اول	۱۳۷۷
۷ـ احادیث ساختگی در سیر و سفر و جهانگردی	چاپ اول	۱۳۷۷

توضیح اینکه ۸ صفحه عکس رنگی متن و روی جلد را از مجله **National Geographic** شماره آگوست ۱۹۹۲ اخذ نموده است.

ضمناً تصویر روی جلد گردهمایی حدود ۲۰۰۰۰ نفر از کردهای ترکیه، سوریه و لبنان در دره بقاع را با اوجالان نشان می دهد.

آخر سطر اول شناسنامه پشت جلد
The Middle east درست است